

حماسهٔ «اکبر»

دفاع از شخصیت ملی وزیر اکبرخان



نویسنده:

کاندید اکادمیسین سیستانی

سویدن - ۲۰۲۳

مشخصات ڪتاب

نام اثر: حماسه اڪبر

نام نويسنده: اعظم سيستاني

زمان نگارش : ۲۰۱۳-۲۰۲۳

محل نشر: پورتال افغان جرمن آنلاين

ادرس ايميل مؤلف : sistani۰۱@hotmail.com

فهرست مندرجات

- مقدمهٔ مولف ۵
- مقالهٔ اول- نمونه هایی ازشجاعت و سجاایای وزیر اکبرخان ۱۳
- مقالهٔ دوم-خاطرات یک اسیرانگلیسی از وزیر اکبرخان ۲۳
- مقالهٔ سوم- دشمنی انگلیسها با وزیر اکبرخان ۳۳
- مقالهٔ چهارم- وزیر اکبرخان سزاوار تقدیر است، نه تخریب ۴۳
- مقالهٔ پنجم- زرفدای سر، سرفدای ناموس ۵۵
- مقالهٔ ششم- هرکه پاکج میگذارد خون دل ما میخوریم ۷۳
- مقالهٔ هفتم- سردارسلطان احمدخان سرکار، یارگرمابه و ۱۰۳
- مقالهٔ هشتم- محمدشاه خان غلجی، یارهمراز اکبرخان ۱۳۱
- مقالهٔ نهم - نفرت افغانها از متجاوزین بر افغانستان ۱۳۷
- مقالهٔ دهم- تاثیرات سوء رقابت روس وانگلیس درمنطقه ۱۵۵
- مقالهٔ یازدهم- توطیه های انگلیس برضد زمانشاه ۱۶۷

مقدمه نویسنده:

حماسه "اکبر" در دفاع از شخصیت ملی وزیر اکبرخان



دفاع از شخصیت های ملی و تاریخی وظیفه وجدانی عناصر ملی است. شخصیت های ملی و تاریخی و فرهیخته گان علم و هنر یک کشور، ستون های تاریخ یک کشور اند، اگر این ستون ها تخریب گردند، تاریخ یک کشور نابود میگردد و کشوری که تاریخ نداشته باشد نمیتواند افتخاری هم داشته باشد. یکی از بزرگ مردان افتخار برانگیز تاریخ کشور ما، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی جنگ اول افغان و انگلیس، فرزند امیر دوست محمدخان بن سردار پاینده خان بارکزائی است.

وزیراکبرخان، از زمره آن سیمای‌های تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما است که در رهبری و کامیابی قیام مردم کابل بر ضد انگلیس‌ها نقش وطن پرستانه و بسیار سازنده بازی کرده است. وزیراکبرخان عمر بسیار کوتاه، مگر مشحون از افتخار داشت. سرگذشت مشحون از دلیری و شجاعت و علو همت و احساس پاک وطن پرستی وزیراکبرخان به انسان، روح مردانگی و دلیری می بخشد. و بنابراین انگیزه اصلی نگارش این سطور ناشی از علاقمندی عمیق نگارنده نسبت به این شخصیت سترگ ملی است، که اینک با این نوشته، ۱۷۷ سال پس از مرگ او، یاد او را گرامی می‌خواهم.

رشادتها و شتارتهای و پیروزهای وزیراکبرخان مرهون همدلی و همفکری و همکاری شجاعانه سردار سلطان احمدخان پسر عم اکبرخان و محمدشاه خان بابکرخیل خسر اکبرخان است. بنابراین میتوان گفت که این سه شخصیت ملی مانند یک روح در سه تن بودند. فعالیت های سیاسی و مبارزات آزادی خواهی و ضد سلطه بیگانگان در کشور در وجود این سه شخصیت ملی چنان با هم عجین شده است که نمیتوان وزیراکبرخان را بدون حضور آن دوی دیگر بدرستی تجسم کرد. اگر بخواهیم مجسمه ای از وزیراکبرخان بسازیم به نظر من دوبازوی آن مجسمه عبارت از سردارسلطان احمدخان و محمدشاه خان می باشند. زیرا که آن دو یار صادق و جان برکف عامل تحقق نظریات و اندیشه های وزیراکبرخان بوده اند. سردار اکبرخان هیچ کاری را بدون نظر آن دو انجام نمی داد و بنابراین هر پیروزی ای که سردار اکبرخان در میدان سیاسی و نظامی نصیب شده است، محصول مشورت و نظر و همکاری هر سه تن بوده است.

جوانان و نسل بالنده کشورمی باید تاریخ کشور خود را یک بار دیگر با دقت مطالعه کنند تا بهتر آگاهی حاصل کنند که وطن عزیز ما در طول تاریخ و بخصوص در تاریخ معاصر چنان مردان بزرگی در دامان خویش پرورش داده که وطن به نام و کارنامه های شان افتخار میکند.

متأسفانه در میان هموطنان باسواد ما، کسانی هم هستند که چشم دیدن و گوش شنیدن نام بلند او را ابر اثر فداکاری و جانفشانی او ندارند، در مواقع مختلف این فرزند دلیر و فداکار کشور را با نوک قلم نیش میزنند تا از وزنه شخصیت او کاسته باشند.

مگر افغانهای حق شناس و با پاس، هرگز به کسی اجازه نمی دهند که شخصیت های تاریخی و ملی آنها را که با جان فشانی و ریختن خون خود، این وطن را نگهداشته و به ما ارمغان کرده اند، به آنها توهین کند و به نظر سبک و بی حرمتی بطرف آنها ببیند .

از وقتی که داکتر جلال الدین صدیقی استاد پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون کتاب قبیله سالاری را در سال ۱۳۶۰ از طرف پوهنتون کابل به نشر رساند و در آن زعمای افغانستان از احمدشاه بابا تا ظاهرشاه را بدون استثنا با سبک و سیاق ستمی ها مورد تحقیر و توهین قرار داد و سپس مقاله تخریش کننده دکتور اسدالله حبیب رئیس پوهنتون کابل در مجله خراسان در سال ۱۳۶۰ به نشر رسید و باعث تأثر و خشم تعدادی از اعضای اکادمی علوم گردید، من از خواندن آن آثار سخت متاثر شدم و وقتی اکادمیسین رشاد و کاندید اکادمیسین صدیق روهی رئیس نشرات اکادمی علوم را نیز از خواندن آن آثار متاثر و ناراحت یافتم، از همان زمان خودم را ملزم دانستم تا کمی از وقت و انرژی خود را

برای دفاع از حملات دشمنان برمفاخر ملی وتاریخی کشور بگذارم.

دفاع از شخصیت‌های تاریخی وعلمی ودفاع از ارزش های ملی چون : استقلال ملی، بیرق ملی ، هویت ملی، نام کشور (افغانستان) برای حفظ مفاخر ملی از واجبات است. این کار را قبل از من دانشمندان و اشخاص صاحب صلاحیتی چون علامه حبیبی درمقاله تاراج تاریخ، میرغلام محمدغبار در پاسخ به اتهامات سیدمهدی فرخ سفیرایران مؤلف تاریخ سیاسی افغانستان و علامه رشاد وخیلی دیگر از استادان ومحققین تاریخ انجام داده اند وهنوز هم دانشمندانی از قبیل داکتر زیار وپوهاند اسماعیل یون، واستاد حبیب الله رفیع واستاد معصوم هوتک واستاد خالق رشید، استاد شاغاسی حسن بارک، و داکتر سیدعبدالله کاظم، وداکتر عبدالرحمان زمانی ، دردفاع از هویت ملی وتمامیت ارضی و استقلال کشور و محصل آن شاه امان الله غازی انجام میدهند. وکار معقولی هم است تا با بیان حقایق نسل جوان را از گمراهی نجات بدهند.

نتیجه تلاش های من بعد از نشر کتاب قبیله سالاری داکتر جلال آلدین صدیقی در سال ۱۳۶۰ و نشر مقاله دکتور اسدالله حبیب در مجله خراسان که وزیراکبرخان را هدف گرفته بود، این شد که:

۱- اولین کتابم را بنام "دو نایغه سیاسی ونظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹ « نوشتم که درسال ۱۹۹۹ درمشهد ایران بچاپ رسید.

۲- دومین کتابم «رستاخیز قندهار وانقراض سلسله صفویه درایران» رادر باره مبارزات رهائی بخش میرویس نیکه نوشتم که از سوی انتشارات دانش چاپ شد.

۳- سومین کتاب « احمدشاه ابدالی موسس افغانستان معاصر» را بجواب پوهنیارکهگدای ، که آغاز بدبختی مردم افغانستان را از روز تاسیس کشوری بنام افغانستان در ۱۷۴۷ بعد می‌شمارد، نوشتم.

۴- چهارمین کتاب «آیا افغانستان یک نام جعلی است» (بجواب لیف پدram و داکتر لعلزاد بدخشی که افغانستان را یک نام جعلی میدانند و خواهان تغییر نام افغانستان استند، نوشتم چاپ انتشارات دانش (۲۰۰۷)

۵- «دفاع از شاه امان الله و استقلال ، وجبیه ملی ماست» (به جواب دشنام های لطیف پدram به شاه امان الله، چاپ دانش، پشاور)

۶- «دفاع از ارزشهای ملی ، وظیفه عناصر ملی است» (بجواب حملات توهین آمیز دکتور زمان ستانیزی، بر شاه امان الله و استقلال افغانستان ، چاپ انتشارات دانش، پشاور)

۷- حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟ (بجواب کتاب عیاری از خراسان خلیلی، چاپ انتشارات دانش، کابل)

۸- یک نگاه انتقادی بر تاریخ غبار (بجواب اعتراضات حشمت

غبار در جلد دوم تاریخ غبار بر علامه حبیبی، انتشارات دانش ، کابل)

۹- «نقش تاریخی وزیرفتح خان و خاندان او در دولت

سدوزائی افغانستان» نیز بجواب کسانی که او را تخریب کرده اند نوشته شدو از جانب انتشارات دانش در کابل به چاپ رسید. این کتاب از سوی رحمت آریا و حاجی محمدنوزادی به پشتو ترجمه و چاپ گردید و بعدها مطلع شدم که یک هزار جلد آن در بدل یکصد هزار افغانی از سوی عبدالاحد سرتیپ از یاشندگان معروف قندهار یکجا خریده شده و به تمام کتابخانه های ولایات جنوب غربی و جنوب شرقی از قندهار تا ننگرهار و کونر توزیع کرده است.

این اقدام آقای سرتیپ نه تنها مایه مسرت من گردید بلکه میتوانم اذعان نمایم که در صدسال اخیر افغانها چنین نمونه ئی از استقبال یک کتاب را از جانب کسی سراغ ندارند.

۱۰- «وزیراکبرخان قهرمان قیام ملی کابل» یاد نامه مبارزان ملی در جنگ اول افغان وانگلیس است که در سال ۲۰۱۳ از طرف انتشارات دانش بچاپ رسید.

۱۱- «زعمای بزرگ با کارهای سترگ در تاریخ افغانستان معاصر» (چاپ انتشارات عازم، ۲۰۱۷ کابل)

۱۲- شاه امان الله، اصلاحات و ضدیت روحانیت متنفاذ با تحولات اجتماعی (برای نشان دادن نقش خاندان حضرات مجددی در برابر تحولات اجتماعی نوشته شده، نشر درافغان جرمن آنلاین) ۱۳- تاریخ چیست و مورخ کیست؟ (بجواب برخی تذکرات جنجال خیز غبار و فرهنگ در بارهٔ رخدادهای تاریخی افغانستان، چاپ انتشارات دانش، کابل)

۱۴- سلطنت پشتونها درهند (بجواب "سنگ شکن" (استاد صباح) که به پشتونها توهین کرده بود، نوشته شده، چاپ دانش ۲۰۱۳)

۱۵- ملالی جويا، اسطورهٔ شجاعت زن افغان (بخاطر اعتراضش بر حضور جنایتکاران جنگی در لویه جرگهٔ تدوین قانون اساسی، چاپ ۲۰۱۰)

۱۶- سیمای زن افغان در حماسه و تاریخ، چاپ انتشارات دانش (۲۰۱۵)

۱۷- بیست مقاله درباره شاه امان الله و استقلال (در جواب نویسندگان وابسته با ارتجاع و استعمار، چاپ انتشارات امیری، کابل)

۱۸- جایگاه داودخان در تاریخ نوین افغانستان (بجواب بد گویان داودخان، چاپ انتشارات دانش کابل ۲۰۱۵)

۱۹- افغانستان یک نام جاویدان (بجواب تلاشهای بیهوده مخالفان برای تعویض نام افغانستان، نشر در افغان جرمن آنلاین)

۲۰- حماسه "اکبر" (پاسخی به تذکرات تخریش کننده غبار ونوشته دکتور حبیب درباره وزیراکبرخان، نشر در افغان جرمن آنلاین)

علامه رشاد نیز دو رساله یکی زیرنام «ظفرنامه اکبر ومولفش» (به زبان دری) و دیگری «ملی اتل غازی وزیر محمد اکبرخان» بزبان پشتو نوشته اند که اولی در سال ۱۹۸۶ در اکادمی علوم به چاپ رسید ودومی بعداز مرگش در سال ۲۰۰۷ در قندهار بچاپ رسیده است.

اثر حاضر که در یازده مقاله ارایه شده است، ۸ مقاله آن در تقدیر از کارنامه های ارجناک وزیراکبرخان وپاران صادق وجان برکف او (سردارسلطان احمدخان ومحمدشاه خان غلجی) وقف شده است و در آنها به تردید اتهامات وسخنان تخریش کننده کسانی پرداخته شده که وزیراکبرخان را تخریب وتخریش کرده اند. درمقاله نهم نفرت آفغانها از حاکمیت بیگانه در افغانستان نشان داده شده است. به سخن دیگر بحثی پیرامون تجاوزانگلیس برافغانستان وعکس العمل مردم افغانستان در مقابل این تجاوزاست. مقاله دهم، بر «تاثیرات سوء رقابت روس وانگلیس بروضع سیاسی ایران وافغانستان در قرن نزدهم» وقف شده است ومقاله یازدهم تحت عنوان «توطیه های انگلیس برضد زمانشاه» پرده ازروی توطیه های انگلیس علیه زمامداران افغانستان قبل از قرن نزدهم پس از تلاش های زمانشاه برای فتح دهلی برمی دارد. انگلیسها با اقدامات توطئه آمیز خود قبل از عقد این قرارداد با ایران برضد افغانستان وفرانسه، هم ایران را برای اشغال خراسان تشویق کردند وهم فرانسه را در تمام

تلاشهایش برای فتح هند ناکام و ناامید ساختند و هم زمانشان را که خواب فتح هندوستان را می دید از میان بردند. اینک آن نوشته های دفاعیه از کار و پیکار وطن پرستانه آن چهارشخصیت ملی و تاریخی را تحت عنوان «حماسه اکبر» خدمت هموطنان و پاسداران تاریخ ملی و میهنی مردم کشور تقدیم میکنم.

کاندید اکادمیسین سیستانی

شهرگوتنبرگ سویدن ۲۶ / ۷ / ۲۰۲۳



(Akbar-Khan, fils de Dost-Mohammed-Khan.)

نخستین تصویر وزیر اکبرخان از قلم وینسنت ایراسیرانگلیسی نزد اکبرخان

مقاله اول

نمونه هایی از شجاعت و سجایای عالی وزیر اکبرخان

سجایا و شخصیت وزیر اکبرخان:



وزیر اکبرخان ، بدون تردید در تاریخ مبارزات مردم کشور ما در قرن ۱۹ میلادی، یکی از سیمای درخشان و تابناک ملی است. او از همان آوان نوجوانی در حوادث سیاسی کشور پایش کشیده شد و اتفاقاً در تمام فعالیت های نظامی اش از این امتحان با سربلندی و افتخار بدر آمده است. چنانکه در آغاز هم اشاره شد، او در سنین ۱۶- ۱۷ سالگی، قشون شاه شجاع را

در قندهار منهزم ساخت و این موفقیت او پس از آن بود که نواب محمدزمانخان، والی جلال اباد را که خود را متحصن و جنگهای حصاری را با امیر دوست محمدخان دوام می داد، مغلوب کرده بود. در بیست سالگی هری سنگ جنرال سیک را در آنطرف دره خیبر در یک نبرد تن به تن مغلوب و مقتول نمود.

در ۲۲ سالگی هنگامی که کشور ما از دو جهت توسط قوای انگلیس و سیک مورد تجاوز قرار گرفت، برای جلوگیری نیروهای سیک تا درهٔ خیبرپیش تاخت، ولی دشمنان استقلال و حاکمیت ملی قبل از آغاز جنگ او را زهر دادند و تا پرتگاه مرگ نزدیک شد، ولی خوشبختانه که نمرود تا بازهم از آزمون بزرگ تاریخ موفقانه عبور کند.

سپس در همان سال به زندان شاه بخارا افتاد و پس از ۲ سال حبس در بخارا سرانجام نجات یافت و به وطن بازگشت و بر اثر تقاضای سران و بزرگان کابل، رهبری قیام ملی ضد انگلیس را در سال ۱۸۴۱ برعهده گرفت و مکناتن، خدعه گر و نیرنگ باز را به دام سیاست افغانی انداخت و قبل از آنکه هدف تیردشمن قرار بگیرد، دشمن غدار وطن را کشت و از آن پس نور چشم همه مردم حق شناس افغانستان قرار گرفت.

رویه نیک و سلوک جوانمردانه وزیر اکبرخان حتی در برابر اسرای انگلیسی سبب گردید تا همان دشمنی که از سپاه شانزده و نیم هزار نفری آن صرف یک نفرینام داکتر برآیدن جان بسلامت برده بود بازهم او را به نیکوئی یاد نماید. وزیر اکبرخان در راه جلال آباد، حیات ۴۴ نفر زن و مرد انگلیسی را که از او تقاضای حمایت کرده بودند، نجات داد و نگذاشت کسی صدمه یی به آنها بزند. البته شبهه یی نیست که اسراء برای سردار اکبرخان گروگانان قیمت داری بودند، معهذا وقتی پای مهمان نوازی در میان می آمد، میمهان نوازی میکرد. حتی در موقعی که در جلال آباد از دست سیل شکست خورده و خود زخمی شده بود، با همه اصرار بعضی از سران مجاهدین در جلال آباد حاضر به شکنجه دادن و یا قتل اسراء به شمول خانم سیل نگردید. لیدی سیل که

خاطرات خود را نوشته در مورد سردار اکبرخان با قدر دانی یادآور می که "مخصوصاً سردار مذکور توجه داشت تا تکلیف بی موجبی براسراء تحمیل نگردد و عفت زنان از هرگونه تعرض مصئون بماند."^۱

لوشینگتن، مولف کتاب "جنگ کوچک کشور بزرگ" در باره اخلاق و رفتار وزیر اکبرخان چنین نوشته است: " آدمی که توطئه انهدام لشکری را گذاشته و در جریان توطئه نسبت به اشخاصی که در دسترسش می رفتند مهمان نوازی می کند و کمال لطف نشان می دهد. باری "لیوتننت ملویل" را زخمی پیش او آوردند، محمداکبرخان زخمهای او را به دست خود بست و بالای آن لته دود گذاشت و مشمول هر نوع لطف و عنایت ساخت. رفتار او به طور عموم جز در مواقع استثنائی همین طور بود. سردار اکبرخان، با اسرای انگلیسی چنان رفتار شایسته کرده است که دول مدنی با اسرای جنگ کنند و اگر این حسن سلوک را با رویه دیگر حکمروایان شرقی و به طور مثال با جسارت های حیدر ویا تیپو سلطان مقایسه کنید، علواخلاق و سجه زعیم افغانی خوبتر فهمیده خواهد شد."^۲

چیزی که باعث حیرت همین مولف شده است، اینست که سردار محمداکبرخان چرا به تلف شدن جمعیت بزرگی راضی شد و به دست محدود بقایای آنها این قدر اظهار لطف و شفقت می کرد؟ جواب واضح است ، سردار اکبرخان با داشتن خصلت افغانی (چنانکه همه افغانها از اشخاصی که خود را در حمایت افغانی قرار بدهند، از انتقام معاف میگردند)، انتقام نمی گرفت

۱ - غبار، ص ۵۷۶، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱

۲ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۹۰

و اگر به انهدام جمعیت بزرگی رضایت می داد وظیفه ملی و وطنی خود را به جا می آورد. زیرا این خود انگلیسها بودند که قرارداد را در چندین جایش نقض کرده بودند.

سردار محمداکبرخان در بدیع آباد لغمان با اسرای انگلیسی طوریکه شایسته یک سردار افغانی است خوش رفتاری می کرد. و از زخمیها خبر می گرفت و زنان را دلداری می داد و با اطفال ایشان روی زمین می نشست و با ایشان بازی می کرد و در حفاظت و احترام زنان و اطفال انگلیسی به اساس احترام ناموس، که در افغانستان جزء شعار ملی است، توجه لازم مبذول می کرد. اندرسن، یکی از افسران انگلیسی بود که جزء اسراء بود

و دختر چهارساله او نیز در دره خورد کابل در هشتم جنوری ۱۸۴۲ به دست غازیان افتاده بود و به هدایت سردار محمداکبرخان به کابل فرستاده شده بود و آن دخترک در خانه نواب محمدزمان خان زندگی می کرد و از لطف و محبت خانواده نواب برخوردار بود. چون پدر و مادر دختر، از این ناحیه سخت ناراحت بودند، سردار محمداکبرخان نامه یی عنوانی نایب امین الله خان از جلال آباد فرستاد و اعاده آن دختر را به وسیله اشخاص قابل اعتماد تقاضا نمود. در این مورد مکتوبی موجود است که به قلم سردار اکبرخان نگارش یافته است. متن مکتوب را از نظر میگذرانیم:

"مکشوف ضمیر تخمیر عالیجاه معلی جایگاه حشمت دستگاه امیرالامراء العظام مؤالفت فرجام عموی صاحبی ام، نایب صاحبی حفظ الله تعالی نیاز می دارد از جمیع عوارضات زمان در امان ملک منان بوده شادکام باشند. بعد ها مشهود می دارد که در باب دختر اندرسن صاحب فرنگی که در دره خورد کابل به دست عالیجاه رفیع جایگاه دوستی آگاه محمد عمرخان، ولی

عالیجاه حشمت دستگاه میراحمدخان افتاده و از آن تاریخ تا حال متعلقان او که درتصرف می باشند نهایت نا آرامی میدارند و قبل از این هم قلمی شده بود. حال هم قلمی می گردد که لازم به الزم به هر نحو که می دانند همان دختر اندرسن را به صیانت آدمان معتبر به زودی روانه نمایید که هر آئینه خوش نماست و اگر نرسد بسیارنالایق و بی مناسب است. الحمدالله خود دانا و هوشیار می باشید. دراین باب بسیار سعی و اهتمام بلیغ به کار برند و از این طریق خاطر خود را به هرباب جمع داشته احوالات سلامتی خود را با رویداد و کوائف آن طرف قلمی و ارسال دارند و در باب فرستادن دختر اندرسن تغافل و اهمالی نخواهند نمود که از جمله لوازمات است زیاده ایام به کام باد برب العباد. مهر محمد اکبر"^۳

از لهجه این نامه خصوصی احساسات سردار اکبرخان غازی نسبت به حال و سلامتی جان و احترام به ناموس دشمن و لطف مخصوص او نسبت به اسراء خوبتر درک شده میتواند و این چند سطر سند افتخاری است که مقام این سردار مجاهد را در نظر دشمنان او خیلی ارجمند ساخته بود. در تاریخ دهم می ۱۸۴۲ این دخترک نزد والدین خود رسید، و والدین از خوشحالی در پیرهن نمی گنجیدند. خانواده نواب محمدزمان خان به دخترک آموخته بودند که هرکس از وی بپرسد بگوید: "پدر و مادرم کافراند، مگر خودم مسلمان هستم."^۴

^۳ - کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۸۷

^۴ - بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، ص ۲۱۲

در باب مراتب اخلاق و سلوک نجیبانه سردار اکبرخان با اسرای جنگی و مهمان نوازی او با دشمنان وطن از قلم نویسندگان انگلیسی چیزهای به جا مانده که گواه صادقی است، برآنچه ادعا داریم.

بریدمن وینسنت ایر(یکی از اسراء زخمی که به سردار اکبرخان پناه برده بود و زنده ماند) میگوید که : بالاتر از این اخلاق و انسانیت سراع شده نمیتواند که اکبرخان از خود در حق اسراء نشان می دهد. در اثنای که اسراء و محافظین آنها از رودخانه خروشان کابل عبور میکردند، او بسیار مضطرب بود که مبادا کسی از اسراء غرق شود تا اینکه همه بسلامتی آن طرف رودخانه گذشتند.

ایر از قول میکنزی، یکی از اسرای جلسه ۲۳ دسمبر می نویسد: "من باید در باره محمد اکبرخان این سخن منصفانه را بگویم که وقتی غازیان برای حلال کردن من حلقه زدند، من خود را به رکاب او رساندم [یعنی به او پناه بردم]، وی با دلیری شمشیر از نیام کشید و بردور سرخود چرخ داد و گفت: "هیچ کس به اوضر رسانده نمیتواند، مگر اینکه اول چاره ما را بکند(مرا بکشد!)".

غرور براخلاق محمد اکبرخان وقتی غلبه نمود که فکر کرد دیگر خطری مرا تهدید نمیکند و بطور مسخره آمیزی خطاب به من گفت: "شما آمده بودید که مملکت ما را بگیرید!"^۰

کهزاد، از قول لوشینگن می نویسد: "... درحالی که بستگان و خویشاوندان اسراء و کشته گان با ترس و دهشت به نام اکبر بد گویی می کنند و برای گفتار خود دلایلی هم دارند، اسراء خودشان

^۰ - همان اثر، ص ۱۳۰، ۱۸۴- ۱۳۴

به حیث مهمان با داشتن حیثیت مساوی در مقابل میزبان خود نشسته وبا او در یک جا غذا میخورند ومی اشامند. تباه کننده سپاه انگلیس وقاتل مکناتن نماینده انگلستان روی زمین در میان اطفال کسانی که حیات وممات وآزادی آنها بسته به لب اوست نشسته بازی می کند ومحبوب آنها می باشد...^۶

رفتار سردار اکبرخان حتی قبل از هجوم انگلیسها به افغانستان نسبت به خارجی ها خیلی احترام کارانه بود. چارلز میسن، باستان شناس وواقعه نگار هیئت برنس به دربار امیردوست محمدخان درسال ۱۸۳۸ میلادی، مدتی درکابل ماند ودر اطراف بالاحصار کابل تحقیقات دیرین شناسی انجام داد که در نتیجه به کشف چند سرمجسمه زن وبرخی ظروف وسامان آلات دیگر دست یافت. وقتی سردار محمداکبرخان از این کشفیات او آگاه شد، او را نزد خود خواست وسرهای مجسمه ها را که با ورقه طلا زینت یافته بود تماشا کرده اظهار داشت: کاش درعالم وجود نیز چنین چیزهای زیبایی وجود می داشت. میسن میگوید که سردار اکبرخان ونواب جبارخان کاکای او در حمایت ورفع مشکلات خارجیان صرف مساعی میکرد و زمینه را برای کار محققان و دانشمندان از هر حیث آماده می ساخت. میسن آن اشیاء قیمتی را با خود به کلکته و بعد به لندن انتقال داد.^۷

مولف کتاب پادشاهان متأخر افغانستان، در باره سردار اکبرخان می نویسد: " وزیراکبرخان شخص لایق وپرفهم وهوشیار

۶ - کهزاد، همان اثر، ص ۸۹- ۹۳

۷ - کهزاد، بالاحصار کابل و... ج ۲، ص ۲۳۶- ۲۳۷

بود و در امور دنیوی گوی مراد از میدان خردمندان ربوده بود و در عقل و فراست و تدبیر جهان‌انداری ثانی نداشت.^۸

سردار اکبرخان، مردی مردانه و بخشاینده بود. وقتی پیر محمد کاکری پیش خدمت و محافظ سردار، از عقب بر او فیرکرد و سردار از مرگ نجات یافت و زخمی شد. چون پیرمحمد اعتراف کرد که او را انگلیسها در بدل پول فریب داده اند، او را برجان امان داد و از خونش درگذشت.

خلاصه وزیر اکبرخان در طول سی و یک سال عمر کوتاهش،

پانزده سال آن را با افتخار و سربلندی و مشحون از پیروزی و دفاع جانبازانه از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، ضدیت آشتی ناپذیر با انگلیسها و بیگانه پرستان، با شمشیرآخته همواره آماده پیکار با دشمنان وطن و وحدت ملی زیست. و خاطره دلیرمردی و شجاعت او در اذهان و قلوب هموطنانش به عنوان یک غازی مردم‌جاهد و دشمن سرسخت انگلیسها چنان او را بزرگ و گرامی ساخت که بلافاصله بعد از پیروزی قیام ملی سالهای ۱۸۴۱-۱۸۴۲ میلادی، رزمنامه‌ها و حماسه‌های منظوم از کار و پیکار او به نام اکبرنامه (از حمید کشمیری، سروده شده (در ۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳م) و ظفرنامه اکبری (سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/ ۱۸۴۶ برابر سال فوت وزیر اکبرخان) سروده شد و نامش را به عنوان یک قهرمان ملی جاودانگی بخشید.

رشتیا، در مورد سردار اکبرخان مینویسد: "در این موقع بود (زمان زخمی شدن عبدالله خان اچکزائی) که از سمت شمال ستاره اقبال و افتخار افغانستان طلوع کرد و به کالبدی جان و پیکر

^۸ - میرزا یعقوب علی خان خافی، پادشاهان متاخر، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۴، ص ۸

بی سروسامان افغانهای غیور، روح تازه و سردار بی نظیر اعطا نمود. این ستاره یا بهتر بگوییم این ستاره گان توأمان سردار اکبرخان و پسر عمش سردار سلطان احمدخان بن سردار محدعظیم خان بن پاینده خان مرحوم بودند.^۹

وزیر محمداکبر خان، نقش سازنده در کامیابی قیام مردم کابل بر ضد انگلیس ها از ماه دسامبر ۱۸۴۱ میلادی به بعد بازی کرده است. وی یکی از جوان ترین زعمای ملی است که در ۲۵ سالگی برهبری قیام ضد انگلیسی برگزیده شد و نقش رهبری خود را در طرد دشمن و اخراج فوری قشون انگلیس ها از افغانستان، بصورت موفقانه و سرفرازانه انجام داد. او از زمره آن سیمایهای تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی است که نظیر آنها تاریخ وطن بعد از وزیرفتح خان به یاد ندارد. البته دلیر مردان دیگری که دوشادوش وزیر اکبرخان در بیرون راندن انگلیسها از کشور و انحلال رژیم پوشالی شاه شجاع رزمیده و کارنامه آفریده اند، قابل یادآوری و بزرگداشت هستند که حتی المقدور از هر کدام شان در جایش صحبت شده است.

وزیر اکبرخان به عمرانات و سرسبزی کشور علاقه فراوان داشت. به قول مولف سراج التواریخ، باغ سراج در جلال اباد از یادگارهای عمرانی وزیر اکبرخان است.

^۹ - سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۲۰۲



وزیراکبرخان درجوش جوانی، در سال ۱۸۴۶ میلادی به عمر سی سالگی در لغمان چشم از جهان بست و جنازه او را به پشت فیل به مزارشریف انتقال دادند و بنابروصیت خودش درروضه مزارحضرت علی کرم الله وجهه دفن شد.^{۱۰}

انگلیسها آوازه انداختند که وزیر را پدرش امیردوست محمدخان بدلیل اختلاف نظر با پسرش توسط طبیب خود مسموم ساخته است درحالی که انگلیسها به انتقام انهدام اردوی ۱۶ ونیم هزارنفری خود توسط همان طبیب مخصوص امیردوست محمدخان که جاسوس انگلیس بود، به وزیرزهر خورانده شده بود.

روانش شاد و یادش گرامی باد!

^{۱۰} - فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۱- ۲۱۵

مقاله دوم

خاطرات یک اسیر انگلیس در باره وزیراکبرخان

مقدمه:

سردارمحمداکبرخان همراه با سردار سلطان احمدخان



ومحمدشاه خان بابکرخیل درزمستان ۱۸۴۳ همراهی قشون انگلیس را بدوش داشت وچنانکه میدانیم از شانزده ونیم هزار سرباز انگلیس در بین راه کابل - جلال ابادفقط یک نفرینام داکتر برایدن کوفته ونیم جان به قشله نظامی جلال اباد رسید وخبرتباهی قشون انگلیس را به جنرال سیل رسانید. سرداراکبرخان پیش از آنکه به جلال اباد برود، به لغمان رفت و اسرای انگلیسی را که تعداد آنها بشمول خانم

جنرال سیل وخانم مکناتن وهفت افسرانگلیسی زن ومرد وطفل ۴۴ نفر میشدند در قلعه بدیع آباد لغمان (متعلق به محمدشاه خان بابکرخیل) جایجا نمود. این اسراء مدت چهارماه دراین قلعه زندانی بودند واز طرف محمدشاه خان اعاشه وایاتنه می شدند.

اطلاعاتی که دراین زمان به کمپ سردار اکبرخان می رسید، حاکی ازقوای امدادی دشمن در پشاور بود که آماده حرکت به سوی جلال اباد بودند. سردار اکبرخان قبل از هراقدام دیگری علیه

جنرال سیل، متوجه مسدود ساختن درهٔ خیبر شد و بنا برین برای گوشمالی دادن طره بازخان مہمند که در خدمت انگلیس ها قرار گرفته بود، سعادت خان مہمند را که از ہر جهت مورد اعتماد سران ملی بود، بدان صوب اعزام نمود.^{۱۱}

وصول سردار اکبرخان در لغمان ہیجان شدیدی در مردم ولایات شرقی برضد انگلیسها ایجاد کرد و سران اقوام مختلف پشتون از دره های سپین غر و تورغر با اقوام خویش، دسته دسته به دور سردار مجاهد و غازی جمع شدند. در تاریخ ۱۸ جنوری سردار اکبرخان با پنج ہزار سوار و تخمین ده ہزار پیاده از لغمان بسوی جلال اباد کشید تا کار تخلیه جلال اباد را از وجود قشون دشمن به سرکردگی جنرال سیل یکسرہ کند.

در اینجا سردار اکبرخان ہمینکہ اطلاع گرفت کہ دشمن باز در پشاور به تجهیز اردو مشغول شدہ است، فوراً سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان غلجی را در رأس سه ہزار نفر مجاہد برای تقویت درهٔ خیبر اعزام کرد. سپس سردار محمد اکبرخان توسط یکی از اسرای انگلیس بہ جنرال سیل پیام فرستاد کہ اگر شہرتخلیه و دشمن تسلیم شود، او تضمین می کند کہ قشون انگلیسی را زندہ بہ آن طرف درہ خیبر بسپارد، ولی جنرال سیل کہ صحنہ تباہی قشون کابل را در برابر چشم خود مجسم می دید، جرئت چنین اقدامی رانداشت.

جنرال سیل دست بہ تفتینی زد و با وعدۂ یکصد ہزار روپیہ بہ پایندہ محمد، محافظ سردار اکبرخان را فریفت تا سردار را از بین ببرد. پایندہ محمد یک روز وقتی سردار براسپ خود سوار میشد از عقب او را ہدف گلولہ قرار داد و گلولہ بازوی سردار را زخمی کرد اما خوشبختانہ نہ مرد. ضارب دستگیر شد و اعتراف کرد کہ فریب انگلیس را خورده است. سردار اکبرخان جوانمردانہ او را بخشید، ولی سردار سلطان احمدخان او را بدم

^{۱۱} - کھزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۹۵

شمشیرگذاشت تا عبرتی برای خاینین دیگر باشد.^{۱۲} انگلیسها تبلیغ کردند که این کارشاه شجاع بود درحالی که شاه در بالاحصار کابل، مشغول دفاع از جان ناتوان خود بود.

در تاریخ پنجم اپریل جنرال پالک با ده هزار قشون خود مدافعین دره خیبرراه شکست داده بسوی جلال اباد بحرکت افتاد. و در ۷ اپریل پیش از طلوع آفتاب، قوای محصورانگلیس از دروازه کابلی و دروازه پشاور با سرعت برآمدند، و درحالی که غازیان اکثراً به خواب بودند کمپ غازیان را تحت آتش توپ و تفنگ قرار دادند. سردار اکبرخان با تن زخمی به مقابله پرداخت، ولی تلاش او برای دفع دشمن جایی را نگرفت در نتیجه شکست در کمپ مجاهدین افتاد و انگلیسها کمپ را اشغال کردند.^{۱۳}

سردار اکبرخان که اکنون تعدادی از جنگجویان خود را از دست داده بود، موضوع را به کابل گزارش داد و از سران ملی مقیم کابل کمک خواست ولی متأسفانه که چنین کمکی از کابل هرگز به سردار اکبرخان نرسید. زیرا در کابل سه روز پیش از این حادثه (در ۴ اپریل) شاه شجاع کشته شده بود و قتل او سبب دو دستگی در میان مجاهدین کابل گردیده بود. دسته ای بطرفداری امین الله خان لوگری و دسته ی دیگری هواداری نواب محمدزمان خانبارکزائی برخاسته و بر شدت اختلافات چنان افزود که مدت چهل روز در بالاحصار کابل و در کوچه های شهر کابل بین طرف داران هریک از این دو گروه زد و خورد دوام داشت و مساله کمک به سردار اکبرخان اصلاً فراموش گردید. وقتی سردار اکبرخان از این وضعیت مطلع گردید تصمیم گرفت تا یکجا با اسرای انگلیسی ۳۰۰ نفر جنگجوی جهادی به کابل برگردد.

خاطرات بریدمن ایر اسیر انگلیسی:

^{۱۲} - کهزاد، همان، ص ۱۲۲، رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۵۲

^{۱۳} - کهزاد، همانجا

«بریدمن وینسنت ایر» یکی از افسران انگلیس بود که درجنوری ۱۸۴۲ درمسیر راه کابل - جلال آباد زخمی شد ودرجمله اسیران درظل حمایت سرداراکبرخان قرارگرفت. او حوادث قیام کابل را از ۲نومبر۱۸۴۱ تا ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۲بطور روز مره یاد داشت کرده و این یاد داشتها در همان سال در انگلستان به نشر رسیده است. آن خاطرات درسال ۲۰۰۷از طرف آقای محمدنسیم سلیمی به زبان پشتو زیرنام "په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات" ترجمه و به چاپ رسیده ونسخه ای از آنرا برای من ارسال کرده است که ضمن تشکر وسپاس از علاقمندی آقای سلیمی ،من برخی نکا ازآن یاد داشتهای مهم را درباره وزیراکبرخان برای آگاهی هموطنان بازتاب می دهم.وینسنت ایراولین انگلیسی است که تصویرمشهور وزیراکبرخان را ترسیم کرده است.

"ایر"،میگوید که در ۱۱ماه اپریل سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان ومحمدشاه خان بابکرخیل همراه با اسرای انگلیسی در رأس سیصد تن سواره نظام از لغمان به عزم کابل حرکت کردند.

بریدمن "ایر" مینویسد: " ما در قلعه بدیع آباد تا تاریخ ۱۱ اپریل زندانی باقی ماندیم. ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز ما دوباره به سفر پرداختیم. سرداراکبرخان آنسوی شيله بریک بلندی نشسته بود. ما از شيله گذشتیم واز نزدیکش عبورکردیم، او مریض معلوم میشد وقتی به او سلام کردیم با پیشانی باز جواب سلام ما را داد. به نوشته ایر، درتاریخ ۱۳ مارچ سردار از طرف نوکرخود هدف گلوله قرارگرفته بود که بازوی راست او را مجروح کرده بود. به نفر [ضارب] از طرف شاه شجاع یک لک روپیه رشوت داده شده بود.(انگلیسها این شایعه رابه آن منظورپخش کردند تامبادا سردار اکبرخان ، بجرم این توطئه اسرای انگلیسی رااعدام کند) مگرنفرمذکور مطابق رسم افغانی سرزده شد.»^{۱۴}

^{۱۴} - برید من ایر،په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات ، ص ۱۹۵

بریدمن ایردرجای دیگری مینویسد: «سردارمحمد اکبرخان و پسرعم او سلطان احمدخان که دوستان نزدیک او را سلطانجان می نامند، بدین جهت ما را تا قلعه بدیع آباد لغمان همراهی کردند که وسایل آرامی ما را حتی المقدور فراهم کنند. سلطان جان، یک شخص بسیار خوش قیافه و خوش سیما و به همان تناسب ساده است. سلطانجان و سرداراکبرخان هردو اشخاص با تمکین و مهربان اند، مگر نفر دوم (سرداراکبرخان) در رفتار خود یک انسان بسیارنجیب و هرگز از انگلیسها سوء استفاده نکرد و نام آنها را همواره با احترام یاد میکرد.»^{۱۰}

ایر، در یاد داشت مورخ ۲۱ اپریل خود مینویسد: «امروز صبح ۲۱ اپریل، سردار اکبرخان یک جرگه تشکیل داد که درآن میجر پوتینجر هم حضورداشت. سردار درآن جلسه به قهر شده گفت: «هموطنان من مرا ترک گفته اند ویا من خیانت کردند. اگر چه من تا کنون در کشتن وزیرمختار وانهدام اردوی انگلیس مطابق میل و رضای سران کابل عمل کرده ام، مگر آنها بازهم از من حمایت نمی کنند. او سوگند یاد کرد که هر وقت به قدرت برسد، چنان کاری درحق شان خواهد کرد که دیگران از آن پند بگیرند.»^{۱۱}

بریدمن ایر، می افزاید که درتاریخ ۲۵ اپریل قاصدی از لودیانه نامه یی به وزیراکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد درآن نوشته شده بود که "ده روز میشود که خانواده اکبرخان درهندوستان غذا نخورده اند." بعد از شنیدن این خبر ما همه گفتیم که این یک نامه جعلی و دروغی است. سرداردراین باره بالحن خشمگین گفت: "خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود برنمی گردم." بعد مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد، به سخنان قبلی خود ادامه داد و خطاب بمن گفت: در نتیجه شلیک توپهای جنرال سیل تلفات ما بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بود، مگر از اثر مرمی های که از بالا حصار برما فیر میشد، تلفات جانی

^{۱۰} - همان اثر، ص ۱۸۲، ۱۸۵

^{۱۱} - همان اثر، ص ۲۰۴

ومالی به قوای ما بسیار کم بود.^{۱۷} او (سردار اکبرخان) گرچه شکست خود را به طالع محول میکرد، مگر مثل مردان دلیر با صدای بلند که خصلت چنین مردانی است، دلاوری عساکر انگلیس را به رهبری جنرال سیل ستود.^{۱۸}

بریدمن ایرمیگوید: بالاتر از این اخلاق و انسانیت سراع شده نمیتواند که اکبرخان از خود در حق اسراء نشان می دهد. در اثنای که اسراء و محافظین آنها از رودخانه خروشان کابل عبور میکردند، او بسیار مضطرب بود که مبدا کسی از اسراء غرق شود تا اینکه همه بسلامتی آن طرف رودخانه گذشتند.^{۱۹}

ایر، از قول میکنزی (یکی از اسرای جلسه ۲۳ دسمبر که منتج به مرگ مکناتن شد) مینویسد: "من باید در باره محمد اکبرخان این سخن منصفانه را بگویم که وقتی غازیان برای حلال کردن من حلقه زدند، من خود را به رکاب او رساندم [یعنی به اوپناه بردم]، وی با دلیری شمشیر از نیام کشید و بردور سر خود چرخ داد و گفت: "هیچ کس به اوضر رسانده نمیتواند، مگر اینکه اول چاره ما را بکند (مرا بکشد!)". غرور براخلاق محمداکبرخان وقتی غلبه نمود که فکر کرد دیگر خطری مرا تهدید نمیکند و بطور مسخره آمیزی خطاب به من گفت: "شما آمده بودید که مملکت ما را بگیرید!"^{۲۰} میکنزی نمیدانست که این رسم پشتون ولی است که وقتی به یک پشتون پناه برده شود دفاع از پناه خواه ولو که دشمن هم باشد وظیفه پشتون می باشد.

بریدمن ایر، در خاطرات خود نوشته است، که دره خورد کابل پنج ماه بعد از عبور قشون انگلیسی از آنجا، چنان از لاشه های مرده سپاهیان انگلیس انباشته بود که از بوی بد و تعفن بسیار،

۱۷ - همان اثر، ص ۲۰۷

۱۸ - همان اثر، ص ۱۹۹

۱۹ - همان اثر، ص ۱۸۴

۲۰ - همان اثر، ص ۱۳۰-۱۳۴

عبور از آن بسیار مشکل و آزاردهنده بود. عین عبارت بریدمن ایر چنین است: «از سه بابا تا تیزین درطول ۱۶ میل راهی که طی کردیم، جاده پرازلاشه و اجساد مرده عساکر انگلیسی بود و فضا را چنان متعفن و بویناک ساخته بود که انسان بسختی میتوانست از آن عبور کند.»^{۲۱}

شهزاده علیقلی، فرزند فتح علی شاه قاجار در کتاب خود (تاریخ وقایع و سوانح افغانستان) به ارتباط قشون انگلیس و سردار اکبرخان نوشته است: «از جمعی معتبرین افغان شنیده شد که به کرات سواره و پیاده نمی توانست درراه [خوردکابل] عبور کند مگر آنکه سم اسپ و پای آدم می بایست در روی جسد کشته [انگلیس] باشد.»^{۲۲}

به همین لحاظ شاعری در قصیده ای که در مدح وزیر اکبرخان سروده، به این موضوع چنین اشاره کرده است:

به هما از سر سران فرنگ
قرن تا قرن استخوان بخشی

بدون تردید این قصیده تراوش ذهن و فکر یک شاعردری زبان معاصر وزیر اکبرخان از افغانستان یا هندوستان است. از خوانندگان ارجمند تقاضا می‌گردد تا هرکه بقیه ابیات این قصیده را درجایی یا کتابی سراغ داشته باشد، متن مکمل آنرا با نام شاعر آن بنگارند تا با ضبط این بیت، یا کل قصیده، خاطره گوینده اصلی قصیده نیز در اذهان گرامی گردد.

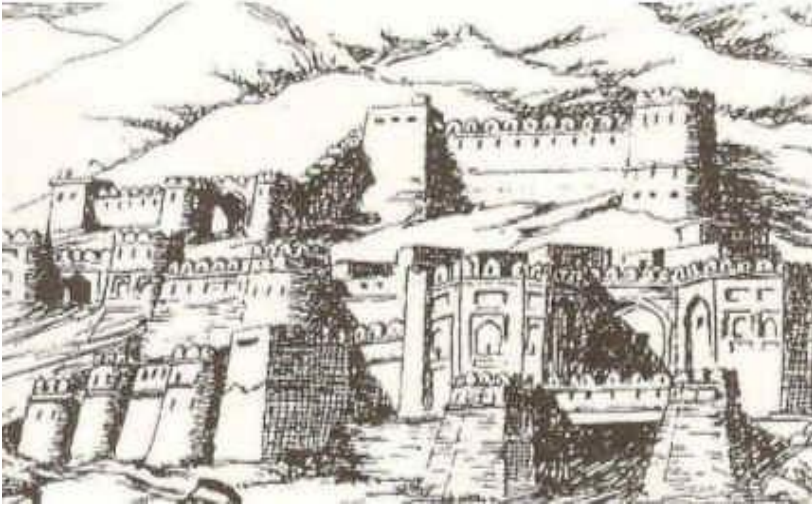
بیت فوق از یک قصیده حماسی در وصف وزیر اکبرخان است که شهزاده علیقلی، آنرا در تمجید وزیر اکبرخان از زبان

^{۲۱} - برید من ونسیت ایر، خاطرات یک زندانی، ترجمه سلیمی، صص ۲۲۲، ۲۲۷

^{۲۲} - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۱۹

سردار سلطان احمدخان، پسرعموی وزیراکبرخان، درسال ۱۸۵۷ اضبط کرده است.^{۲۳}

بنابر داستهای روزمره بریدمن "ایر" وزیراکبرخان درپنجم ماه می از تیزین درحالی وارد کابل شد که در اطراف تپه مرزجان جنگ میان طرف داران محمدزمانخان ونایب امین الله خان جریان داشت.^{۲۴}



تصویربالاحصارکابل در ۱۸۴۲، رسم از بریدمن ایر

ازاین خاطرات چند نکته مهم به اثبات میرسد:

اولین نکته اینست که نشان میدهد وزیراکبرخان یک شخص شجاع بو. شجاعتش دربخشندگی قاتل خودش بود. یعنی درحالی که ممکن بود قاتل بازهم مرتکب قتل او بشود ولی سردار بنابر روحیه شجاعت ومردانگی ، دشمن خویشتن را می بخشد.

^{۲۳} - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، چاپ سپهرتهران، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۰

^{۲۴} - همان اثر، ص ۲۱۱، ۲۲۲

دومین نکته این است که سردار با اسراء برخورد نجیبانه میکند و به آنها اجازه میدهد تا در مجلس او حضور داشته باشند. و از زبان او چگونگی شبیخون جنرال سیل را بر مجاهدین در جلال آباد بشنوند.

نکته سوم، اینست که سردار نامه امیر را که در جریان مجلس بدست او رسیده بود به آواز بلند میخواند تا اسراء هم بدانند که نامه حاوی چه پیامی است؟ البته که پیام بسیار دلخراش بود. در پیام گفته شده که: «ده روز میشود که خانواده سردار در هند غذا نخورده اند»، اما سردار آن پیام را مثل زهرقورت میدهد و با تلخ کامی میگوید: «خانواده من اگر از بین برود یا نرود من از تصمیم خود برنمیگردم» و دوباره به سخنانش ادامه میدهد. واضح بود که هدف این پیام فشار بر سردار اکبرخان بود تا دست از مقاومت در برابر انگلیس بردارد. اما متأسفانه که سران ملی در کابل در مدت چهار ماهی که سردار برای بیرون کردن جنرال سیل از جلال آباد و جلوگیری از ورود جنرال پالک در دره خیبر تلاش میکرد و در این مدت نزدیک بود جانش را هم از دست بدهد هیچ کمکی از کابل به او نرسید و این امر سبب شده بود تا خود سردار با دویار هم فکر و هم نظر خود محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان به کابل برگردد و حساب خود را با سران جهادی چون نواب زمان خان و نایب امین الله روشن کند. اما سردار اکبرخان وقتی وارد کابل میشود می بیند که در اطراف تپه مرنجان جنگ میان طرف داران نواب محمد زمانخان و نایب امین الله خان جریان دارد و او هم با ۳۰۰ تن سواران همراکش به جانبداری از نواب زمانخان وارد معرکه میشود و قشون فتح جنگ و نایب امین الله خان را از پیش بر میدارد و از عقب شان تا بالا حصار می تازد و بار و بینه و سلاح فراوان از آنان تصاحب میکند و کار محاصره و نقب کنی بالا حصار را شروع مینماید. سرانجام به پیشنهاد امین الله خان و میانجی گری محمدشاه خان بابکرخیل موضوع به مصالحه انجامید، بدین معنی که فتح جنگ پادشاه باشد و سردار اکبرخان وزیر او، و برای رفع کدورت

وهمبستگی بیشتر، نایب امین الله خان دختر خود را به عقدنکاح وزیر اکبرخان در آورد. از این تاریخ ببعسردار اکبرخان به وزیراکبرخان شهرت یافت.^{۲۰}

سردار اکبرخان، مردی شجاع وسخت پای بندعهد و میثاق وقول خود بود. هنگامی که در تپه مرزجان نیروهای فتح جنگ ونایب امین الله خان را شکست داد وبه وساطت محمدشاه خان بابکر خیل حاضر به قبول صلح ووزارت فتح جنگ گردید، نواب محمدزمانخان او را از قبول وزارت وخویشی با نایب امین الله خان منع نمود، مگر او اظهار داشت که اکنون او شرایط صلح را پذیرفته است ونمیتواند از قولش برگردد. حمید کشمیری از قول سردار اکبرخان به نواب محمد زمانخان چنین میگوید:

جوابش بگفت اکبر نام جوی

که اکنون چه خیزد ازاین گفتگوی
چو شب بسته پیمان سحر بشکنم
چه گوید بر دوستان، دشمنم؟
درستی گرازعهد خود گم کنم
ازاین پس چه پیمان به مردم کنم

^{۲۰} - سراج التواریخ، ۱، ۱۸۳-۱۸۵، کهزاد، بالاحصار کابل و... ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۹

مقاله سوم

دشمنی انگلیسها با وزیراکبرخان وهمنوایی دومورخ با دشمن

دفاع از شخصیت های ملی و تاریخی وظیفه وجدانی عناصر ملی است. شخصیت های ملی و تاریخی و فرهیخته گان علم و هنر یک کشور، ستونهای تاریخ یک کشور اند، اگر این ستون ها تخریب گردند، تاریخ یک کشور نابود میگردد و کشوری که تاریخ



نداشته باشد نمیتواند افتخاری هم داشته باشد. من تاجای که توانسته ام از این شخصیت ملی دفاع کرده و میکنم.

سرداراکبرخان پس از رهائی از زندان بخارا یکجا با پسرعم خود سردارسلطان جان هنگامی واردکابل شد که قیام مردم کابل وارد۲۳ مین روز خودشده بود و دراین مدت انگلیس ها حملات و ضربات خوردکننده افغانها را دیده بودند و هم

توانسته بودند دو تن از رهبران برجسته قیام (عبدالله خان اچکزی و میرمسجدی خان کوهساتانی) را ازصحنه مبارزه خارج کنند. با آمدن وزیراکبرخان روح تازه ای به کالبد قیام کابل دمیده شد

ورهبان جهادی بدون درنگ سرداراکبرخان را بحیث قوماندان عمومی قیام کابل برگزیدند (۲۵نومبر۱۸۴۱).

ازاین تاریخ ببعد سرداراکبرخان نقش برارزنده و تعیین کننده ای در خروج قشون انگلیس از افغانستان بازی کرد. عمده ترین کار سرداراکبرخان در دوهفته اول اشتراکش در رهبری قیام آماده ساختن متن قرارداد اخراج فوری انگلیس ها از افغانستان بود که در جلسه ۱۱ دسمبر بین سران ملی و مکناتن به امضا رسید.

دومین کار مهم وزیراکبرخان محاکمه کردن مکناتن در جلسه ۲۳ دسمبر و نشان دادن اسنادی به امضای مکناتن بود که برای از بین بردن سران ملی از جمله نایب امین الله خان و وزیر اکبرخان نوشته شده بود. چون مکناتن جوابی نداشت ، سردار اکبرخان او را درحالی که ۱۶ تن عسکرمسلح در پشت سر مکناتن ایستاده بودند، از دست او گرفت و میخواست او را گروگان بگیرد ولی مکناتن از خود مقاومت نشان و در نتیجه کشته شد. تا این وقت رفقای دیگر سردار سه نفر افسرانگلیسی را زنده دستگیر کرده و گروگان گرفته بودند.

سومین کار مهم سرداراکبرخان پس از کشتن مکناتن، همراهی با قشون انگلیس از کابل تا جلال آباد بود که در مسیر راه، بر اثر حملات چریکی غازیان افغان تمام آن لشکر بجز «داکتر برایدن» همگی تلف شدند. البته آنهایی که در مسیر راه زخمی شده و خود را به حمایت سرداراکبرخان سپرده بودند از مرگ حتمی نجات یافتند. تعداد این افراد به ۴۴ تن افسر و جنرال زخم خورده بشمول خانم جنرال سیل میرسید که به قلعه بدیع آباد لغمان جابجا شدند. و از طرف محمدشاه خان بابکر خیل اعاشه و اباته می شدند.

چهارمین کار سردار اکبر خان تهیه ده هزار مجاهد سواره و پیاده در ننگرهار برای محاصره جنرال سیل در قشله نظامی جلال آباد بود و همچنان اعزامی سه هزار مبارز به دره خیبر برای جلوگیری از ورود جنرال پالک بود. جنرال پالک با ۲۰ هزار لشکر مجهز با توپخانه برای انتقام گیری از وزیر اکبرخان و اعاده پرستیژ انگلیس در راه آمدن به کابل بود. چونکه تباهی شانزده و نیم هزار لشکر انگلیسی در ظرف یک هفته لطمه بزرگی بر حیثیت و شهرت انگلیسها بشمار میرفت که بخون سردار اکبرخان تشنه بودند.

تلاشهای انگلیسها برای از بین بردن سردار اکبرخان:

- اولین تلاش انگلیسها این بود که به نایب امین الله خان پیشنهاد یکصد هزار روپیه رشوت کردند تا سردار اکبرخان را از بین ببرد و یا او را بدست انگلیسها بسپارد. ولی نایب امین الله خان این کار را نکرد و سند مکاتبات را به سردار اکبرخان نشان داد و سردار اکبرخان هم به امضای مکاتبات سندی را به نایب امین الله خان نشان داده که در بدل دستگیری نایب امین الله یک صد هزار روپیه به سردار اکبرخان تعهد شده بود. (دسمبر ۱۸۴۱)

- دومین تلاش انگلیسها، فیرتفنگ از سوی ۱۶ نفر محافظ مکاتبات برافغانها و شخص سردار اکبرخان بود که بر اثر آن سه نفر افغان کشته شد و یک گلوله بر کمر اکبرخان اصابت نمود که خوشبختانه بدلیل پوشش پوستینچه صدمه ای به سردار نرسانید.

- سومین تلاش، هنگام محاصره انگلیسها در جلال آباد بود که با تطمیع کردن محافظ سردار در بدل پرداخت پنجاه هزار روپیه میخواستند سردار نامی را نابود کنند. محافظ نمک شناس دریکی

از روزهای ماه مارچ با تفنگ خود از پشت سر بر وزیر اکبر خان فیر کرد ولی گلوله بر بازوی سردار اصاب کرد و خوشبختانه کشته نشد ولی از بازو بشدت زخمی گردید.

- چهارمین تلاش انگلیسها برای نابود کردن اکبرخان، عملیات شبیخونی بود که در صبحگاه ۷ اپریل برکمپ اکبرخان در جلال آباد اجرا شد و بر اثر شلیک توپخانه برکمپ ده ها تن مجاهد کشته شد ولی خوشبختانه سردار اکبرخان با زهم از آن تهلکه جان سالم بدر برد.

- پنجمین تلاش انگلیسها برای نابودی وزیر اکبرخان، زهری بود که توسط طیب هندی مخصوص امیر دوست محمدخان به وزیر اکبرخان تزریق شد و جان او را در سن ۳۰ سالگی گرفت.

- انگلیسها بعد از مرگ وزیر اکبرخان وقتی متوجه شدند که خاطره دلیر مردی ها وشجاعت او در اذهان و قلوب هموطنانش چنان عمیق است که در وصف او رزنامه ها و حماسه های منظوم به نام اکبرنامه (سروده حمید کشمیری در ۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳م) و ظفرنامه اکبری (سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/ ۱۸۴۶ برابر سال فوت وزیر اکبرخان) سروده شد و نامش را به عنوان یک قهرمان ملی در قیام ضد انگلیسی جاودانه ساخته است. انگلیس ها همچنان متوجه شدند وزیر اکبرخان در جامعه افغانستان از چنان محبوبیتی برخوردار است که مردم نام پسران خود را محمد اکبر میگذارند تا فرزندان شان در آینده مثل سردار اکبرخان شجاع ومیهن پرست بارآیند و نام نیکی از خود برجای گذارند. علاوهً انگلیسها دریافتند که نام اکبرخان از مرزهای افغانستان فراتر رفته و در هندوستان و ایران و لندن مسکو نیز بر سر زبانهای سیاستمداران است.

پس برای بدنام کردن شهرت ملی وزیر اکبرخان سعی کردند یک جمله ظاهراً ساده را در تاریخ مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان وارد کنند. و آن جمله باید درای پیامی باشد که وزیر اکبرخان در آن سازشکار و ترسو در برابر سپاه انگلیس نشان داده شود.

میرزا عطا محمدخان شکارپوری که از اتباع هندبرتانوی بود یک چنین جمله ای را در کتاب خود (نوای معارک) چنین ثبت کرد: «در بیان اینکه میگویند دفعه ثانی آمدن فوج انگلیس در کابل و سوختن عمارات و چهار سطح کابل و گرفتن قلعه غزنین و بردن دروازه سومنات غزنین را بجانب هندوستان و رهانیدن قیدیان خود، محض سازکاری سردار محمد اکبرخان بود. بعد از مراجعت انگلیسهای محصور در جلال آباد به سردار اکبرخان و هم رسیدن خط امیر دوست محمدخان بوزیر، محمد اکبرخان با صاحبان انگریز سازکاری نموده خود روانه کابل و به صاحبان انگلیس که در جلال آباد بود فهماند که اگر من علانیه با صاحبان کارسازی نموده و قیدیان ایشانرا رهایی دهم و کابل و غزنین را بدست ایشان واگذارم چندین فتنه و فساد پیدا خواهد شد که رفع دفع آن مشکل و دشوار خواهد شد.»^{۲۶}

استقبال غبار از اتهام میرزا عطا محمد شکارپوری:

متأسفانه همین اتهام سراپا دروغ و غیرموثق میرزا عطا محمد شکارپوری یک صد سال بعد دست آویزی شد تا غبار آنرا بدون شک و تردید و تأمل تاریخی (که از وظایف اولیه یک مورخ

^{۲۶} - نوای معارک، ص ۱۷۷ (بحواله غبار، ج ۱، ص ۵۶۷)

است) در تاریخ خود انعکاس بدهد. در حالی که میرزا عظامحمد شکار پوری هرگز وزیر اکبرخان و امیردوست محمدخان و دوستان وهمرزمان وزیراکبرخان مثل محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمد خان را ندیده بود، و معلوم نیست که او گفتار وزیراکبرخان را با سران انگلیس از زبان کدام شخص نزدیک وزیراکبرخان نقل قول کرده است.

از آنجا که میرزاعظامحمدشکارپوری در این روایت قلب قیام کابل (وزیراکبرخان) را هدف گرفته است، می باید روایت او مبتنی بر اسناد می بود، که نیست. بنابراین میتوان پی برد که این تیر نامرئی و زهرآلود از سوی انگلیس ها درکمان میرزا عطا محمد شکار پوری گذاشته شده و با شست غباریسوی وزیر اکبر خان رهاگردیده است.

غبارکه دارای افکار چپی بود و تاریخ خود را برمبنای دیدگاه طبقاتی نوشته است، در تاریخ خود سعی نموده تا طبقه اشراف و حاکمه افغانستان را همواره خاین نشان بدهد و وزیراکبرخان هم فرزند امیردوست محمدخان بود. غبار وقتی روایت میرزا عطا محمدشکارپوری را که با پلان انگلیسی وارد تاریخ شده است، می بیند، بیک باره آن همه جانبازی های وزیراکبر خان را که در پیروزی قیام کابل از خود نشان داده بود و چهار بار خطر مرگ از دست انگلیسها را از سرگذشتانده بود، نادیده گرفته و آن روایت دروغین را با جملات دیگری چنین تقویت کرده است: «سرداراکبرخان با آنکه ثقلت قراردادامیر را با انگلیس و خساراتی که از آن متوجه نام و نشان افغانستان بود احساس میکرد، مگر عاطفه مذهبی و وظیفه پسر پدری او را خواه ناخواه به اطاعت از امر پدر

وامیداشت. لهذا تصمیم گرفت که فشار ملت فاتح را از سرقشون دشمن مغلوب بردارد و راه ورود سپاه تازه او را بازگذارد. «^{۲۷}

درحالی که واقعیت چیزدیگری غیر از عاطفه پدری پسری بوده است. انگلیسها پس از خبرتباهی قشون خود درافغانستان به امیر دوست محمدخان که اسیری در دست انگلیس بیش نبود، امرکردندا به پسرش نامه بفرستد وبعد سخنانی به اودیکته کردند وبه اکبرخان فرستادند، اما از طرف اکبرخان به آن اهمیتی داده نشد. بریدمن ایر، یکی از اسرای انگلیسی در دست اکبرخان درخاطرات خود می نویسد که درتاریخ ۲۵ اپریل ۱۸۴۲ قاصدی از لودیانه نامه یی به وزیراکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد درآن نوشته شده بود که "ده روز میشود که خانواده اکبرخان درهندوستان غذا نخورده اند." بعد از شنیدن این خبر سردار در این باره گفت: "خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود برنمی گزدم." بعد مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد، به سخنان قبلی خود ادامه داد.^{۲۸}

انگلیسها بعداز آنکه قشون جنرال پالک به جلال آباد رسید وتلاش شان برای رهائی اسیران انگلیسی بجای نرسید، پیام اخطار آمیزی به اکبرخان فرستادند که در آن ناموس و خانواده اکبرخان را هدف گرفته شده بود. وچون ناموس نزد افغانها مقدس است، وزیراکبرخان آنها را با سران ملی درمیان گذاشت وطبق صوابدید سران ملی بدان عمل کرد. (درمقاله بعدی براین موضوع پرداخته میشود.)

داغ بدنامی شکست ونابودی لشکر ۱۶ ونیم هزارنفری

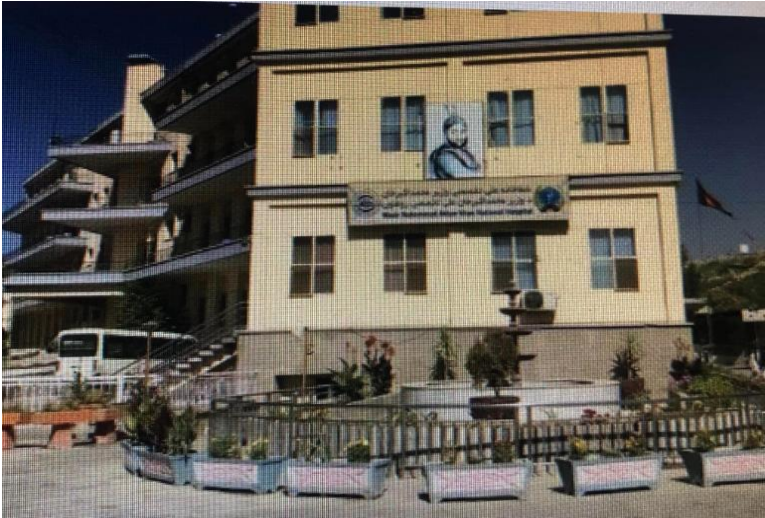
^{۲۷} - نوای معارک، ص ۱۷۷ (بحواله غبار، ج ۱، ص ۵۶۷)

^{۲۸} - برید من ایر، دیوه بندی خاطرات، ترجمه سلیمی، ص ۲۰۷

انگلیس بین کابل و جلال آباد در ظرف ۶ روز صدمه بزرگی به پرستیژ امپراتوری بریتانیا بود که انگلیس ها هرگز آنرا فراموش کرده نمیتوانستند و باید هر طوری می شد نام اکبرخان را بد میکردند. و سرانجام نه تنها خودش را توسط طبیب خاص پدرش از بین بردند بلکه با پخش چنین شایعه ای خواستند نام او را در صفحات تاریخ نیز بد کنند. به نظر من اتهاماتی که به وزیر اکبرخان در کتاب نوای معارک زده شده است یک شایعه پلان شده انگلیسی است تا بدین وسیله آن همه اعمال شجاعانه و ازجان گذشتگی ها و فداکاری های وزیر اکبرخان را ضرب صفر نماید. در حالی که اگر نقش شجاعانه وزیر اکبرخان و رفقای همدل و همفکر او محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان در به پیروزی رساندن قیام نمی بود، خروج قشون انگلیس از افغانستان با آن شکل امکان پذیر نبود.

متأسفانه مؤرخان ما واز جمله غبار که یک مرد مبارز و آگاه سیاسی بود نیز شکار این شایعه انگلیسی شده است و آن را با آب و تاب خاصی در کتاب خود درج و تشریح کرده که نسل جوان را از افتخار به یکی از شجاع ترین و فداکارترین عنصر ملی محروم کرده است. در حالی که جای دارد تا به پاس جانبازیهای آن شخصیت ملی و تاریخی مجسمه وزیر اکبرخان در شهرهای جلال آباد و کابل در چهار راهی ها نصب میگردد.

جانم به فدای دشت و دامان وطن
 جاوید بود نام بزرگان وطن
 نام وطن و یاد ابر مردان است
 یاد آور تاریخ درخشان وطن
 «عبدالوکیل کوچی»



شفابخانه وزیراکبرخان درناحیه وزیراکبرخان کابل

علامه رشاد ازقول حافظ نورمحمدگهگدا، سرمنشی ظاهرشاه چنین مینویسد: «اولین کسیکه در سلسله جلیله محمدزائی بنام ولیعهد گفته شد، وزیر کشورگیر و فاتح شهیر سردار محمداکبرخان غازی است که مرتبه او در نزد تاریخ رفیع تر از ولایت عهد و خدماتش نزدانصاف بزرگتر از پدرش امیردوست محمدخان امیر کبیر می باشد. وزیراکبرخان را رسماً ولیعهد نگفته اند زیرا او در ضمیر همه کس عزیز تر از این عهده است و حقیقت هم بود که او را بانی سلطنت و فاتح بزرگ مملکت بدانند. دو سکه امیرکبیر در سلطنت دوم خود بنام خودزده، اسم وزیر مرحوم را بصورت ایهام (دومعنین) در سجع سکه داخل نموده بود.

بزد زفضل و عنایات خالق «اکبر»

امیر دوست محمد دوباره سکه بزر»

(ملی اتل وزیرمحمداکبرخان، ص ۴۱، مجله آریانا (شماره ۱۲، سال ۱۳۲۴)

مقاله چهارم

وزیر اکبرخان سزاوار تقدیر است نه تخریب، اما متأسفانه غبار او را تخریب کرده است!

دفاع از شخصیت های ملی و تاریخی وظیفه وجدانی عناصر ملی است. شخصیت های ملی و تاریخی و فرهیخته گان علم و هنر یک کشور، ستون پایه های تاریخ یک کشور اند، اگر این ستون ها تخریب گردند، تاریخ یک کشور نابود میگردد و کشوری که تاریخ نداشته باشد نمیتواند افتخاری هم داشته باشد. من تاجای که توانسته ام از این شخصیت ملی دفاع کرده و میکنم.



تا آنجا که من از تاریخ معاصر افغانستان دریافته ام، درمیان سران ملی و رهبران جهادی در جنگ اول، دوم و جنگ با شوروی هیچ یکی مثل وزیر اکبرخان در مقابله با انگلیس شجاع و بی باک نبوده است. هیچ یکی به اندازه وزیر اکبرخان توسط زهر و شمشیر و تفنگ

و توطئه زخمی و بر بستر مرگ نه افتاده اند و با زهر از بین نرفته اند. شرح این وقایع از حوصله این گفتار خارج است. فقط میگویم که از این مرد بی نظیر تاریخ افغانستان می باید بحیث قهرمان ملی قیام کابل تکریم و تقدیر کرد و از شجاعت و شهامت افغانی

او ویاران همدل وهمقدم او (محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان) سپاس گزار بود و برای تکریم و تقدیر او می باید علاوه برنام گذاری جاده ها و چهار راهی ها و محلات معتبر شهرکابل به اسم او مسما میشد(چنانکه اکنون هم یک ناحیه ویک شفاخانه ویک چهارراهی بنام او درشهر کابل مسما شده است)، بلکه لازم است تصویر او در بانک نوت های افغانی درج میشد تا نسل های جوان او را بیشتر می شناختند و از شجاعت ودلیری و وطن دوستی اش بحیث الگوی وطن دوستی وشهامت تاسی می جستند، مگر با دریغ و درد که چنین مرد بزرگ تاریخ کشور از سوی غبار بجای تقدیر، تخریب شده است.

وقتی می بینیم که اسرای انگلیسی با همه رنجی و توهینی که از جانب افغانها دیده بودند در خاطرات خود سالها بعد از مرگ سردار از شجاعت و دلیری وجوانمردی وزیراکبرخان تعریف میکنند و یاد او را گرامی میدارند ولی یک تاریخ نگار افغان این همه کارنامه های او را نادیده میگیرد و بجای تقدیر تخریبش میکند برای من جای تاسف دارد.

دستگیرپنجشیری ،درکتاب ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق میگوید که غبار درگنجره موسس حزب دموکراتیک خلق، دراول جنوری ۱۹۶۴ کهنترین عضوکنگره حزب بود واگر اختلاف او با کارمل برسررهبری حزب بظهورنمیرسید شاید هرگز از حزب خلق جدا نمیگردید.

بنابراین غبار در سالهای که کتاب افغانستان در مسیرتاریخ را می نوشت دارای ایدیالوژی چپی خط مسکو بود. دراین دیدگاه که ضدیت با اشرافیت و طبقه حاکمه جامعه، مد احزاب چپی درتمام کشورهای پیرو شوروی بود،غبارهم درتاریخ خود سعی

نموده تا طبقه اشراف و حاکمه جامعه افغانستان را عناصر خاین به وطن و خاین به مردم شان معرفی کند. از آنجای که غبار از دست حاکمان محمدرزایی بخصوص محمدنادرشاه و سردار محمدهاشم خان محکوم به زندان و تبعید شده بود، از همه امیران و شاهان تاریخ معاصر افغانستان نفرت داشت. من حین مطالعه تاریخ غبار حس کرده ام که غبار نسبت به حاکمان پشتون و نام افغانستان تعصب داشته است. و یکی از دلایل تعصب او اینست که هیچ امیرو وزیر و سردار و سر لشکر پشتون از زیر قلم غبار خوشنام و کامیاب بیرون نیامده است. بشمول احمدشاه درانی و سردار اکبرخان و شاه امان الله خان غازی.

غبار از اینکه سردار اکبرخان در یک اقدام تهور آمیز نماینده سیاسی انگلیس مکناتن را در پیش چشم ۱۶ تن بادیگاردش از بین میبرد و سه تن افسرانگلیسی را با خود بگروگان میگیرد و سپس قشون ۱۶ و نیم هزار نفری انگلیس را در مسیر راه کابل - جلال آباد نابود میکند، او را می ستاید که از آزمون تاریخ در سن ۲۴ سالگی موفق بدرآمده است، اما پس از آنکه انگلیس های محصور در جلال آباد محافظ اکبرخان را تطمیع میکنند و او اکبرخان را از پشت سر هدف گلوله تفنگ خود قرار میدهد و بازوی او را سوراخ میکند ولی اکبرخان نمی میمرد مگر بشدت زخمی میشود. اکبرخان از کابل کمک میخواهد و انتظار میکشد ولی از کابل کمکی به او نمیرسد.

دشمن برای از بین بردن او یک عملیات شیبخون را برکمپ او اجرا میکند که در اثر آن ۳۰ تا ۴۰ تن از مجاهدین در خواب رفته کشته میشوند ولی سردار اکبرخان که هدف اصلی این شیبخون بود از مرگ نجات می یابد و با بقیه غازیان مجبور به ترک کمپ

خود میشود و به تیزین عقب نشینی میکند و از کابل کمک میخواهد تا انتقام حمله انگلیسها را بگیرد ولی کمکی از کابل به او نمیرسد و بالاخره مجبور میشود با یاران همسنگر و اسرای انگلیسی به کابل برگردد.

در اینجاست که غبار بجای ملامت کردن سران ملی کابل بخاطر عدم کمک شان به سردار اکبرخان با بی انصافی تمام مسئولیت دفاع از کشور را وظیفه وزیراکبرخان دانسته و او را که تا آن زمان چهار بار درمقابله بادشمن بکام مرگ فرورفته و زنده برگشته بود، مورد ملامت و شماتت قرار میدهد و همه فداکاریها و از جان گذشتگی های او را نادیده میگیرد و با نقل روایتی از میرزا عظامحمد شکاریوری و سراج التواریخ در باره بازگشت خانواده امیر، جملاتی از خود به آن اضافه میکند که لطمه بزرگی به حیثیت و شهرت وزیر اکبرخان وارد کرده است.

به این پراگراف از تاریخ غبار توجه کنید: «سرداراکبرخان با آنکه ثقلت قراردادامیر را با انگلیس و خساراتی که از آن متوجه نام و نشان افغانستان بود احساس میکرد، مگر عاطفه مذهبی و وظیفه پسر پدری او را خواه ناخواه به اطاعت از امر پدر و امیداشت. لهذا تصمیم گرفت که فشار ملت فاتح را از سرقشون دشمن مغلوب بردارد و راه ورود سپاه تازه او را بازگذارد.»^{۲۹}

بدون تردید هزاران جوان علاقمند وزیراکبرخان با خواندن این پراگراف غبار از وزیر اکبرخان دلسرد و روگردان شده اند. غبار در این پراگراف توجه خواننده را به دو نکته جلب میکند: یکی قرارداد امیر با انگلیسها و دیگری تحت تاثیر عاطفه مذهبی و وظیفه پسر پدری قرارگرفتن وزیراکبرخان. درحالی که غبار

هیچ سندی برای اثبات وجود چنین قراردادی میان امیراسیر وانگلیسها بدست نمیدهد، اما چنین وانمود میکند که میان امیر و انگلیسها قراردادی به امضا رسیده بود و امیر برطبق آن به وزیراکبرخان هدایت عقب نشینی داده است.

آیا ویسرای هند از امیردوست محمدخان در ازاء آزادی تقاضایی کرده بود، نه!

غبارمیگویدکه: ویسرای جدید [ایلنبرو] در صدد برآمد تا از راه دیپلماسی جدید وتوصل به امیردوست محمدخان محبوس، قشون باقی مانده وآبروی از دست رفته انگلیس را حفظ کند، ولی امیردوست محمدخان در کلکته نی، بلکه درجبال منصوری بود. درمارچ ۱۸۴۲ امیردوست محمدخان به کلکته وارد شد. امیرکه از شدت گرمای هندوستان به جان رسیده بود ومزه تلخ اسارت دشمن را چشیده بود و از تمام جریانات سیاسی- نظامی کشور عمداً بی خبرنگهداشته شده بود، ناگهان با ایلنبرو مقابل گردید و برخلاف انتظار خود، حکمران هندوستان را مثل موم نرم وچون برادر مهربان یافت.

« لارد به امیر گفت: دولت انگلیس حاضره شده که سپاه خود را از افغانستان به هند عودت دهد وشما را به افغانستان بفرستد تا برتخت افغانستان جلوس نمائید. دولت انگلیس بعد از این با شما دشمن نی، بلکه دوست خواهد بود، شما درمقابل این روش انگلیس چه در نظر دارید؟ »^{۳۰}

۳۰ - غبار، ج ۱، ص ۵۶۶، رشتیا، ص ۱۱۸ - ۱۲۰

غباردرادامه میگوید: «البته برای امیردوست محمدخان این پیشنهاد دشمن قدیم، تعجب آور بود. پس امیر تشکر کرد. آنگاه ایلنبرو شرط کوچکی پیش نمود که ارزش عظیمی برای انگلستان و خساره بزرگی برای افغانستان داشت و آن اینکه: سردارمحمداکبرخان در رأس قوای افغانی در مقابل قوای انگلیس قرار دارد. پس امیربه فرزند خود امر نماید که او با قشون افغانی از جلال اباد به تاشقرغان در ماورای هندوکش عقب بکشد و همچنین تمام رهبران اردوی افغانی را به پراکنده شدن وادارد. برای اینکه سپاه انگلیس از قندهار وپشاور وجلال اباد بدون مزاحمت مردم افغانستان یک بار به کابل رسیده ویا حفظ پرستیژ امپراتوری وگرفتن اسرای انگلیس بدون جنگ از افغانستان خارج شوند و در عوض امیردوست محمدخان با ۱۵۰ نفرخانوار خود از هندوستان برای اشغال تاج و تخت افغانستان حرکت کند... امیردوست محمدخان این شرط ایلنبرو را بدون قید و شرط پذیرفت و نامه و نشانی خودش (عینک و قطی نصور) را به نام سردار اکبرخان فرستاد.»^{۳۱}

اما داکترمهدی مؤلف کتاب «جعل تاریخ درافغانستان» این روایت غبار را بدلیل عدم ذکرماخذ قابل اعتبارنمی شمارد و می نویسد: «دولت انگلیس برای اعاده آبروی از دست رفته، به حمله مجددتصمیم گرفت. آزمان لارد ایلنبرو، جانشین لارد آکلند، به کاپیتان نیکولسون که مامور حفظ امیردوست محمدخان بود، دستور داد که موضوع مراجعت او را به افغانستان به او اظهارکند. نیکولسون میگوید: همین که این مسئله طرح شد

۳۱ - غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ج۱، ص ۵۶۶.

دوست محمدخان به من اظهارکرد: «قسم به ذات احدیت، از وقتی که تسلیم دولت انگلیس شده ام، تا امروز با کابل مکاتبه نداشته ام جز به وسیله مامورین دولت انگلیس. ممکن است بعضی اطلاعات از کابل، از برادرانم به خواهرم که در لودیانه هندوستان متوطن است رسیده باشد، ولی من که مهمان شما یا محبوس شما یا هرکدام که فرض کنید بوده ام، دیگر با کسی مکاتبه نداشته ام. وقتی که من به طرف شما آمدم به این امید بودم که روزی شما از وجود من استفاده کنید. اینک من آنچه حقیقت است بشما میگویم و هرگز هم انکار نخواهم نمود...»^{۳۲}

از این اظهارات امیردوست محمدخان به قوماندان محافظش برمی آید که امیر کدام نامه و پیامی به پسر خود سردار اکبرخان نفرستاده است و نه ویسرای هنداز او تقاضای نامه ای به پسرش کرده است و آنچه غبار از قول امیر روایت میکند، برداشت های ذهنی و شخصی اوست.

داکتر مهدی، مینویسد که «گزارشی که غبار از این رویداد مهم تاریخ دارد، مثل بسیاری از موارد دیگر، بدون ذکر ماخذ است.»^{۳۳}

فرهنگ درباره تعهد امیربا انگلیسها ابراز شک و تردید نموده میگوید «امکان دارد موافقتی در بین امیر و مامورین انگلیسی در هند صورت گرفته باشد اما ظاهراً شفاهی و شخصی بوده است، زیرا در اسناد دولتی تا کنون چنین چیزی بدست نیامده و معلوم میشود که انگلیسها حاضر نبودند در آن وقت قراردادی با امیر عقد نموده و تعهدی را در برابر او بپذیرند.»^{۳۴}

۳۲ - داکتر محیی الدین مهدی، جعل تاریخ در افغانستان، چاپ کابل، ۱۴۰۲، ص ۱۶۰-۱۶۱

۳۳ - داکتر مهدی، جعل تاریخ در افغانستان، چاپ ۱۴۰۲، ص ۱۶۲

۳۴ - فرهنگ، ج ۱، ص ۲۸۹

وقتی آدم کتاب «زندگی امیردوست محمدخان» نوشته موهنلال (جاسوس انگلیس) را که در سال ۱۸۴۶ در لندن بچاپ رسیده و حوادث جنگ اول افغان وانگلیس را تشریح میکند، بخواند، می بیند که در آن کتاب مکتوب ها و نامه های زیادی از امیر دوست محمدخان ثبت شده است، مگر از نامه ای که غبار به او اشاره میکند، ذکری بمیان نیامده اما برعکس میگوید: «امیر توانسته بود همراه پسرش اکبرخان درکابل مکاتبه کند و به او سفارش کرده بود: «هر چه در قدرت دارد برای تخریب و نابودی انگلیس بکار اندازد.»^{۳۵}

در مورد نکته دومی که غبار میگوید، «عاطفه پدری پسری اکبرخان را وادار به عقب نشینی از برابر انگلیس کرده است»، باید گفت، دغدغه اصلی وزیراکبرخان بعد از نابودی قشون انگلیس نجات ناموس او و خانواده اش بود، چیزی که سران ملی هم با او همنا شدند و انتخاب راه نجات خانواده و ناموسش را به اختیار خود وزیراکبرخان گذاشتند، اما غبار به آن رخ مساله توجهی نکرده است. و من برای توضیح این موضوع مقاله (زرفدای سر ، سرفدای زن) را نوشتم.

بریدمن ایر، یکی از اسرای انگلیسی در دست وزیراکبرخان، که خاطرات خود را نوشته و در همان زمان در لندن به چاپ رسیده و آن خاطرات از طرف محمدنسیم سلیمی به پشتو ترجمه و چاپ شده است، نوشته میکند که: «در تاریخ ۲۵ اپریل قاصدی از لودیانه (امیردوست محمدخان درتابستان درلویانه زندگی میکرد) نامه یی به وزیر اکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد در آن نوشته شده بود که "ده روز میشود که خانواده اکبرخان

^{۳۵} - موهن لال، زندگی امیردوست محمدخان ج ۲، ص ۴۰۰

در هندوستان غذا نخورده اند." [این نامه بدون شک از سوی انگلیس نوشته شده بود تا بروزیراکبرخان فشار وارد کنند] بعد از شنیدن این خبر ما همه گفتیم که این یک نامه جعلی و دروغی است. سردار بالحن خشمگین گفت: «خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود برنمی گردم." بعد مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد، به سخنان قبلی خود ادامه داد.»^{۳۶}

این پاسخ اکبرخان به پیام پدر، نشان میدهد که موضوع عاطفه پدری و پسری نزد سردار اکبرخان اولویت نداشته، بلکه آنچه نزد او اولویت داشته، مسأله نجات ناموس او است. زیرا دفاع از ناموس نزد افغانها خیلی خیلی با اهمیت است و در این راه افغانها سرخود را فدا میکنند و بدان افتخار مینمایند. دغدغه اصلی اکبرخان بحیث فرزند باشرف افغان نجات ناموس او بوده است. اما غبار به این رخ مساله اصلاً توجه نکرده و به آن اهمیتی نداده است.

غبار برای آنکه وزیراکبرخان را در ذهن خواننده محکوم کند، میگوید: «وزیراکبرخان به تعقیب قافله اسرای انگلیس خود هم از جلال آباد بکابل کشید و به این صورت ۳۵ هزار مجاهد از شهر جلال آباد و ۴۰ هزار نفر غلجائی از راه جلال آباد و کابل به یکسو شدند و راه کابل برای ورود مجدد انگلیس باز گذاشته شد.»^{۳۷} و جای دیگری میگوید: سردار سلطان احمدخان و سردار شمس الدین خان از غزنی بکابل برگشتند و تا این وقت کابل از قشون ۳۵ هزار نفری ملی تخلیه شده بود.»^{۳۸}

^{۳۶} - برید من ایر، دیوه بندی خاطرات، ترجمه سلیمی، ص ۲۰۷

^{۳۷} - غبار، ج ۱، ۵۶۸

^{۳۸} - غبار، ج ۱، ص ۵۷۰

معلوم نیست که غبار بر اساس کدام منبع و ماخذ موثق از وجود ۳۵ هزار مجاهد در کابل و ۳۵ هزار در شهر جلال آباد و ۴۰ هزار مجاهد غلجائی در تاریخ خود ذکر میکند، در حالی که افغانستان تا اکنون هم متأسفانه احصائیه درستی از نفوس ولایات خود ندارد. از جانب دیگر در همان زمان سردار محمد اکبر خان وقتی میخواست یک حمله انتقام جویانه بر قوای محصور انگلیسی در جلال آباد سازمان دهد، مگر تعداد مجاهدین آنقدر کم بود که مجبور شد از کابل کمک بخواهد. ولی هر قدر انتظار کشید از کابل کمکی به او نرسید تا آنکه یکجا با اسراء بسوی کابل حرکت کرد. هدف غبار از تذکر این ارقام و آمار مبالغه آمیز و غیر مستند اینست تا بخواننده بگوید که سردار اکبر خان بر طبق دستور پدرش امیر دوست محمد خان ۷۵ هزار مجاهد را از سر راه انگلیسها کنار زده و مرتکب خیانت شده است. در حالی که ثبت ارقام و احصائیه های بدون سند و منبع ارزش تاریخی ندارند و سبب کسر شأن نویسنده میگردد.

پوهاند حبیبی در مورد غبار بدرستی نوشته است: «غبار مرد خوش قیافت، بلند بالا و ظریف گویا و جویای گریزی بود که با نفوذ کلام و استدلال قوی میتواندست جوانان را بدور خود فراهم آورد. و چون قلم روان و نیرومندی داشت، میتواندست در تاریخ و ادبیات و سیاست و اجتماعیات مباحث دلچسپی بنویسد که از آن جمله نمونه کار و افکار و تحلیل و نظرش بواقع در کتاب مسیرتاریخ آشکار است که آن کتاب را با وجود برخی لغزش های تاریخی و عددی و بعضاً ارادی، با قوت بیان و ظرافت ادبی، دلچسپ و در خور خوانش و مطالعه ساخته است. وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع

تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنا براین درتاریخ نگاری خود ناظر بی طرفی به نظر نمی آید...»^{۳۹}

به هرحال، وزیراکبرخان، آن سیمای درخشان تاریخ مبارزات مردم ماست که در طول سی سال عمرکوتاهش، پانزده سال دوم از عمرخود را با افتخار و سربلندی و مشحون از جانبازی و پیروزی و دفاع جانبازانانه از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، ضدیت آشتی ناپذیر با متجاوزین و بیگانه پرستان، با شمشیرآخته، همواره آماده پیکار با دشمنان وطن و وحدت ملی زیست. و خاطره دلیرمردیها و شجاعت او درازدهان و قلوب هموطنانش به عنوان یک غازی مردشجاع و دشمن سرسخت انگلیس چنان او را بزرگ و گرامی ساخت که بلافاصله بعد از پیروزی قیام ملی سالهای ۱۸۴۱- ۱۸۴۲ میلادی، رزمنامه ها و حماسه های منظوم از کار و پیکار او به نام اکبرنامه (از حمید کشمیری، سروده شده در ۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳م) و ظفرنامه اکبری (سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/ ۱۸۴۶ برابر سال فوت وزیراکبر خان) سروده شد و نامش را به عنوان یک قهرمان ملی در قیام ضد انگلیسی جاودانه تر ساخت. علاوه براین دو رزمنامه منظوم، ده ها قصیده و صدها مقاله و ناول های تاریخی از سوی قلم بدستان افغان و حتی انگلیسی و هندی و فرانسوی امریکائی بنام وزیر اکبر خان نوشته شده و انتشار یافته اند.

به هُما از سرِ سرانِ فرنگ قرن تا قرن استخوان بخشی
بیت فوق از یک قصیده حماسی است که شهزاده علیقلی،
آنها در وصف وزیراکبرخان از زبان سردار سلطان احمدخان ، در
سال ۱۸۵۷ ضبط کرده است.^{۴۰}

۳۹ - حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ اول، ص ۱۳۸، چاپ دوم ص ۱۴۹

ملا غلام کوهستانی که خودجزو جنگ میرمسجدیخان برضد انگلیس بوده و ممکن وزیراکبرخان را از نزدیک دیده باشد، در جنگنامه میر مسجدی خان پروانی از وزیراکبرخان چنین به نکوئی یاد نموده:

بگویم زاوصاف آن شیرزاد چو او مادر دهر هرگز نژاد
 به تدبیر و رأی ویدانشوری مسخریدو چرخ نیلوفری^{۴۰}
 جوانان و نسل بالنده کشوربایستی تاریخ کشورخود را یک بار
 دیگربا دقت مطالعه کنند تا بهتر آگاهی حاصل کنند که وطن
 عزیزما در طول تاریخ وخصوص در تاریخ معاصر چنان مردان
 بزرگی در دامان پاک خویش پرورش داده که وطن به نام و کار
 نامه های شان افتخار میکند.

پایان ۵ / ۷ / ۲۰۲۳

^{۴۰} - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، چاپ سپهرتهران، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۰

^{۴۱} - علامه رشاد، ملی اتل وزیرمحمداکبرخان، ص ۷۱-۷۲

مقاله پنجم

زرفدای سر، سرفدای ناموس

معنای این ضرب المثل این است که افغانها بخاطر ناموس



خود سرخود را فدا میکنند تا رسم افغانیت و «پشتونولی» را بجا کرده باشند. عزت و غرور هیچ افغان با ناموسی اجازه نمی دهد و تاریخ کشورما هم سراغ نمی دهد که کسی پروای ناموس خود را نداشته باشد، ولی ادعا نماید که پروای ناموس دیگران را دارد و از آن دفاع می نماید و مردم هم او را به رهبری و پیشوائی خود بشناسند. پس اکبرخان

هم باید خود را فدای ناموس خود، فدای شرف و عزت و نام و تنگ افغانی خود میساخت تا خانواده خود را از چنگ یک دشمن کینه جو نجات بدهد.

وزیراکبرخان، از زمره آن سیمایهای تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی است که نظیر آنرا تاریخ وطن بعد از وزیرفتح خان به یاد ندارد. او در ۱۶ سالگی در رأس قشونی، شاه شجاع سدوزانی رادر قندهار دریک نبرد

رویارویی به سختی بشکست و جنرال کمپیل انگلیسی را زخم زد و اسیر گرفت. در ۲۰ سالگی در جنگ جمروود در نزدیکی پشاور برضد سیکها جنگید و دریک نبرد تن بتن هری سنگ سپهسالار سیکها را از زین بر زمین زد و کشت و لشکرش شکسته شد .

در ۲۲ سالگی برای جلوگیری از قشون مشترک شاه شجاع ورنجیت سیک تا دره خیر پیش تاخت، مگر قبل از مقابله با نیروهای متجاوز، از طرف دشمنان وطن به او زهر خورنده شد، و جسد نیم جانش را روی چهارپائی از خیر به نزد امیر دوست محمدخان درسنگ ارغنده آوردند که با سختی از مرگ حتمی نجات یافت و متعاقباً به بخارا رفت و به زندان شاه بخارا افتاد.

وزیر اکبرخان مردانگی و افغانیت را یکی می دانست و هرگز نمی خواست پشت به دشمن بدهد. حتی وقتی که شرایط فرار از زندان امیر بخارا برایش فراهم شد فرار نکرد، او فرار را بزدلی و نامردانگی دانسته به پدر خود جواب داد که مرگ در مردانگی را می پذیرد، اما از زندگی در نامردانگی بیزار است.

بعد از دو سال سختی های زندان شاه بخارا، به افغانستان برگشت و در ۲۴ سالگی برهبری قیام ضد انگلیسی کابل برگزیده شد و نقش رهبری خود را در طرد دشمن و اخراج فوری قشون انگلیس ها از افغانستان، بصورت موفقانه و سرفرازانه انجام داد. وزیر اکبرخان عمر بسیار کوتاه، (۳۰ سال) مگر مشحون از افتخار داشت .

سرگذشت مشحون از دلیری و شجاعت و علو همت و احساس پاک وطن پرستی وزیر اکبرخان به انسان، روح مردانگی و دلیری می بخشد. و بنابراین انگیزه اصلی نگارش این سطور

ناشی از احترام عمیق نگارنده نسبت به این شخصیت سترگ ملی است.

این مقاله در دفاع از کارنامه های وطن پرستانه وزیر اکبرخان وضدیت دایمی او با استعمار انگلیس و تردید سخنان تعصب آمیز و تخریب گرانه کسانی نوشته شده که او را با آنهمه شجاعت و میهن دوستی و فداکاریهایش متهم به ترس و سازش کاری با انگلیسها میکنند، درحالی که هیچگاهی او از در سازش با انگلیس پیش نیامده و اگر می آمد سپاه ۱۶ و نیم هزار نفری انگلیس در راه جلال آباد ناپود نمیشدند. بخاطر عدم سازش وزیر اکبرخان با انگلیسها بود که ویسرای هند وقتی دید که اکبرخان به نامه پدرش عمل نکرده است، به او پیامی تکانهنده ای فرستاد و در آن نوشت که اگر وزیر اکبرخان نگذارد که جنرال پالک به کابل وارد شود تا حیثیت از دست رفته انگلیس اعاده گردد، حکومت هند برتانوی خانواده امیر دوست محمد خان را که ۱۵۰ نفر می شوند، و در آن جمله خانم اکبرخان هم شامل است، از هند به انگلستان تبعید میکند و آنگاه دولت انگلیس در برابر تعالیم اسلامی و اجرای مناسک دینی شان هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد. این اخطار انگلیسها که ناموس و عزت وزیر اکبرخان را هدف قرار داده بود، این ضرب المثل افغانی را بیادش آورد که: «زر فدای سر، سرفدای ناموس»

علت اصلی تسلیم نشدن داودخان به کودتاچیان ۷ ثور نیز همین بود که فکر میکرد که آنها به ناموس خانواده اش بی حرمتی خواهند کرد و بنابراین مرگ بهتر از آن زندگانی است که در پیش چشمانش کسی به زن و دخترش دست درازی کند.

سردار اکبر خان که یک سردار با غیرت افغان بود باید خود را فدای ناموس خود، فدای شرف و عزت و نام و ننگ افغانی خود میساخت و بادشمنی به پیکار برمیخاست که کشورش را اشغال و خانواده او (پدر و مادر و خانم و وابستگان او را که جمعاً به ۱۵۰ تن میرسیدند) بگروگان گرفته و به هندوستان تبعید کرده بود. سردار اکبرخان برای طرد بیگانه از کشور و نجات عزت و شرف فامیل خود در قیام ملی ۱۸۴۱مردم کابل اشتراک ورزید تا با یاری مردم با شهادت افغان دشمن را مجبور به اخراج از کشور نماید و با گرفتن گروگانهایی از دشمن متجاوز، خانواده خود را نیز نجات بدهد. اینک او بعد از خروج قشون انگلیس از کابل نه تنها به نابودی نیمی از قشون دشمن موفق شده بود، بلکه بادر دست داشتن ۳۰۰ نفر اسیر انگلیسی میتوانست خانواده خود را از چنگ دشمن نجات بدهد.

پیام تکانهنده جنرال سیل به وزیر اکبرخان:

غبار مینویسد که جنرال سیل از قول ایلنبرو حکمران هند پیامی اخطار آمیزی به وزیر اکبرخان فرستاد که در آن نوشته بود: "اگر سردار از مصالحه مسالمت آمیز که در حکم جلوگیری از خون ریزی های بیشتر است وهم تخلیه افغانستان و اشغال تاج و تخت افغانستان را به واسطه امیر دوست محمدخان در بردارد، امتناع ورزد، در آنصورت راه مصالحه به کلی مسدود و امیر دوست محمدخان با تمام زنان خاندانش به شمول خانم سردار محمد اکبرخان به لندن تبعید میشود و آنگاه دولت انگلیس هیچگونه

مقررات تعلیمات اسلامی را درمورد ایشان تضمین نمی نماید و نه وسایلی در لندن برای چنین تعلیماتی وجود دارد.^{۴۲} این پیام واقعاً تکان دهنده بود، زیرا لبه تیز این حربه متوجه عزت و شرف سردار اکبرخان و خانواده اش بود. و چون پای تحریم خانواده امیر از آموزش تعلیم اسلامی درمیان بود، به این معنا بود که خانواده امیر باید با اسلام وداع کند، و این چیزی بود که وزیراکبرخان تصورش را کرده نمیتوانست. بگذریم از اینکه تبعید یک خانواده از وطن مالوفش در آن زمان به معنای پایمال کردن حیثیت و عزت و حیات شخص پنداشته میشد. هرگاه یک چنین خطری (آنهم از جانب یک دشمن زخم خورده) که شرف و ناموس سرداراکبرخان را تهدید می کرد، احياناً متوجه منتقدین وزیر اکبرخان و از جمله شخص مرحوم غبار می بود آیا اودر پی نجات ناموس خود برنمی آمد؟ بدون شبهه که اگرخود را افغان با ناموس می پنداشت، برمی آمد و شاید شرایطی به مراتب سخت تر از عقب نشینی را قبول می کرد و اگر نمیکرد، معنای صاف ساده اش این بود که پروای ناموس خود را نداشته است. بنابراین باید به سردار اکبرخان نیزحق داد تا برای نجات خانواده اش راه معقولی جستجو نماید.

وزیراکبرخان ابتدا پیام را با دوستان نزدیک و جان برکف خود مثل محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان درمیان گذاشت. آنها مشورت دادند تا موضوع را با سران ملی در یک مجلس مطرح کند و مطابق نظرومشورت بزرگان قوم عمل کند

^{۴۲} - غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، چاپ ۱۳۴۶کابل، ص ۵۶۶

و باتنهائی دست به کاری نزنند که حیات وزندگی خانواده اش را با خطر جدی مواجه کند.

مشورت وزیراکبرخان با سران ملی :

وزیراکبرخان چون میدانست که جنرال پالک بزودی با قشون ۲۰ هزارنفری مجهز خود برکابل حمله میکند، با رهبران ملی به مشوره پرداخت. رهبران ملی که نامهای شان درپای قرارداد خروج انگلیسها ثبت شده عبارت بودند از: ۱- محمدزمانخان، ۲- میرحاجی، ۳- سکندرخان، ۴- درویشخان، ۵- محمداکبر خان، ۶- محمدعثمان خان، ۷- غلام احمدخان، ۸- غلام محمدخان، ۹- خان محمدخان، ۱۰- عبدالخالق خان، ۱۱- امین الله خان، ۱۲- میراصلان خان، ۱۳- میراسلم خان، ۱۴- محمدخان، ۱۵- محمد نصیرخان، ۱۶- عبدالله خان، ۱۷- عبدالغفورخان، ۱۸- میرآفتاب خان.^{۴۳}

وزیراکبرخان ضمن یادآوری از حمله قریب الوقوع جنرال پالک برکابل توجه رهبران را به این نکته معطوف ساخت که اکثر مجاهدین پس از تخلیه کابل از قشون دشمن، ادوات باقیمانده انگلیسها را بنام غنیمت تصرف کرده و از کابل بدر رفته اند و آنهاى که درکابل مانده اند دیگر آن جوش و خروش روزهای اول جهاد علیه انگلیسها را ندارند و کسانی که میتوان روی آنها حساب کرد تعداد شان خیلی کم است. وزیراکبرخان میدانست که افغانها درجنگهای چریکی میتوانند دشمن را بزانو در آورند ولی درمیدان های متعارف جنگ چانس پیروزی شان بردشمن کمتر است.

^{۴۳} - فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، ج۱، ص ۲۷۸، کهزاد، بالاحصار کابل وپیش

بنابراین رهبران درک خواهند نمود که مقابله با سپاه ۲۰ هزار نفری جنرال پالک کار آسانی نخواهد بود.

سپس وزیر اکبرخان پیام جنرال سیل را که خانواده و ناموس وزیر را هدف گرفته بود با سران ملی در میان گذاشت. رهبران ملی وقتی از حقیقت اوضاع کشور و شرایطی که وزیر اکبرخان در آن قرار گرفته بود، مطلع شدند همگی اظهار همدردی کردند و خود را در نجات خانواده وزیر مسئول و مکلف شمردند و به وزیر اکبرخان حق دادند تا هر راهی را که برای حفظ شرف و حیثیت و نجات خانواده اش انتخاب کند، از وی حمایت خواهند کرد.

بالنتیجه همگی بقول غبار «با نقشه وزیر که مورد اعتماد همه بود موافقت کردند و قرار گذاشتند که در وقت ورود انگلیسها شهر کابل و غزنه تخلیه شوند و تمام جنگجویان راه های جلال اباد و قندهار مطلع گردند تا دست به خون آنان نیالایند و اگر دشمن از وعده تخلف نماید با هجوم عمومی تا آخرین فردشان از بین برده شود.... وزیر اکبرخان در جولای ۱۸۴۲ میلادی توسط بختیار با جنرال پالک در جلال اباد راه مذاکره را باز و راجع به مبادله اسرای طرفین و تخلیه افغانستان سخن زد و در این موضوع سند کتبی خواست، اما جنرال پالک که مردی نظامی و ضربه نادیده بود، نپذیرفت. سردار اکبرخان هم به وی سرای هند، ایلنبرو نوشت که با یک چنین مرد جاهل و دیوانه نمی تواند کنار بیاید، بهتر است با خود او به مذاکره بنشینند.»^{۴۴}

در کتاب وقایع و سوانح افغانستان، میخوانیم که «چون انگلیسها دیدند که محاربه با سپاه افغان مانند انگشت برنیشتر

۴۴ - غبار، ج ۱، ص ۵۶۹، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۳-۱۸۵

زدن ومشت برسندان کوفتن است، از در مصالحت ومسالمت در آمده جوانمردی وبزرگ منشی وزیرمحمد اکبرخان رادر رساندن نعش «الفنستون» [از تیزین] به جلال اباد سند نموده مراسلات محبت آمیز نگاشته وزیراکبرخان نیز از در صلح پیش آمده لارنس را با برگت ماجورتورپ[اسرای انگلیسی] به اتفاق حاجی بختیار خان بارکزائی که از خویشاوند وی بود به جهت انعقاد عهود مصالحه روانه جلال آباد داشت. بعد از ملاقات ایشان رؤسای لشکرانگلیس را موافق همان عهد نامه اول که با نواب محمدزمان خان بسته بودند عهود مصالحه بسته شد. انگلیسان گفتند مشروط به اینکه محبوسین ما را رها کرده و لشکرما را که در قندهار است سالمآ به جلال آباد روانه سازید که روانه هندوستان شویم. به همین طریق عهدنامه از طرفین نوشته و ممهور گشت.»^{۴۵}

بگفته غبار در اوایل ماه اگست وزیراکبرخان، سردار سلطان احمدخان را به غزنی فرستاد تا با سردارشمس الدین خان حاکم غزنی و رؤسای مجاهدین غزنی در مورد تعهدات جدید انگلیسها، مبنی برتخلیه افغانستان سخن زده، آنها را متقاعد بسازد که شهر را تخلیه و اسرای انگلیس را به کابل منتقل سازد. این قرار عملی شد و سردار سلطان احمدخان وسردار شمس الدین خان نیز به کابل بازگشتند. وزیراکبرخان اسرای انگلیسی لغمان وغزنه وکابل را که ۳۰۰ نفر می شدند با هدایت مخفی به بامیان اعزام کرد وصالح محمد خان آنها را در ۲ سپتمبردر با میان جا بجا نمود.^{۴۶}

^{۴۵} - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، ص ۱۲۳-۱۲۴

^{۴۶} - غبار، ج ۱، ص ۵۷۰

غبار مدعی است که: «جنرال نات از قندهار تا قلات ومقر وغزنه پیوسته اعلام کرده می رفت که دولت انگلیس با امیردوست محمدخان عهد نامه دوستی بسته واینک بدون جنگ از افغانستان به راه کابل به هندوستان می رویم. او بدین ترتیب بدون منازعی در ۲۸ اگوست در غزنه رسید وشهر را به کلی از مدافعین خالی یافت. پس مستشرق انگلیسی (راولینسن) وجنرال نات به سلیقه انگلیسی یک دروازه کهنه چوبی را از مزار سلطان محمودغزنوی کردند وپراشتتری بستند وبا عجله به راه افتادند ودر ۳۰ اگوست درموضع میدان رسیدند. " ^{۴۷}

فرهنگ میگوید که مردم واقع در دوطرف راه قندهار- کابل وکابل -جلال آباد دست از حمله برانگلیسها نگرفته اندو تا آنجا که زورشان می کشیده بر انگلیسها حمله میکرده اند وحتی سردار شمس الدین خان وسردار سلطان احمدخان نیز مردم را از جنگ ممانعت نکرده اند. حال اگر بگفته غبار، اکبرخان به سران جهادی غزنی ونگرها گفته باشد که دست بخون دشمن نیالایند، پس این ادعای فرهنگ که میگوید: سردار شمس الدین خان در غزنی با قوای جنرال نات بمقابله پرداخت و سپس قوای سردار سلطان احمدخان در میدان جلو قوای جنرال نات را گرفته باو به جنگ پرداخت، به چه معناست؟

فرهنگ مینویسد: جنرال پالک در آخر اگست بطرف کابل حرکت کرد، غلجائیان که درمسیرراه او قرار داشتند درجنگدک سنگر گرفته بودند. لیکن قوای انگلیسی سنگرهای شانرا بضرطوب تخریب کرده وپیاده نظام شان از هرطرف برکوتل بالا برآمده

سنگر را فتح نمودند. دور روز بعد از آن اکبرخان با قوای اصلی مجاهدین که از مردم مناطق مختلف اطراف کابل تشکیل یافته بود درتیزین با ایشان مقابله کرد. هر دو طرف سخت کوشیدند اما در پایان کار نظم و نسق عسکری و تفوق اسلحه انگلیس موثر ثابت شده نقطه مرتفع هفت کوتل به دست دشمن افتاد و قوای اکبرخان بهرطرف پراکنده شد و خود اکبرخان به پروان عقب نشست. از طرف دیگر جنرال نات قوماندان قوای برتانیه در قندهار در ۹ اگست یک قسمت از نیرویش را از طریق کویته به هند رجعت داده و خودش با قسمت دیگر قوایش تا مقر پیش آمد اما در بین مقر و غزنی قوای او از طرف لشکرهای قبایلی و افراد سردار شمس الدین خان مورد حمله قرار گرفت و خساراتی را متحمل متحمل شد. اما جنگ کنان خود را به غزنی رسانیده شهر را فتح نمود. سردار سلطان احمدخان که برای مقابله با جنرال نات مامور شده بود، کوتل میدان را سنگر بندی کرده بود، اگرچه افغانها بدو قوای انگلیس را متوقف ساختند اما در این وقت خبر رسید که خان شیرین خان جوانشیر [قزلباش] در افشار بطرفداری انگلیسها قیام نموده و اراده حمله به شهر دارد. این خبر توأم با خبر شکست اکبرخان در تیزین موجب شد که افراد قوای سلطان احمدخان متفرق شده بسوی خانه های شان برگردند. «^{۴۸}

فرهنگ مینویسد که « جنرال پالک و جنرال نات در اواسط ماه سپتامبر به فاصله یک روز از یک دیگر وارد کابل شدند. پالک به تاریخ ۱۶ سپتامبر به بالا حصار کابل داخل شد و فتح جنگ را مجدداً به پادشاهی افغانستان نصب کرد. سپس چون بر اکبرخان

۴۸ - فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۷.

دست نیافته بود به دسته ای از عساکرش دستور داد تا بازار مرکزی شهر را که به "چارچته" معروف و با نقاشی های نفیس تزئین یافته بود با باروت تخریب کنند و بعد هم به چپاول شهر آغاز نمودند. پالک به این هم اکتفا نکرد و چون مردم کوهدامن و کوهستان در مجاریه انگلیس سهم فعال داشتند و حالا هم وزیر اکبرخان [بشمول نایب امین الله خان] به آنجا پناه برده بودند، یک دسته قوایش را برای انتقام جوئی به آنسو فرستاد. قوای مذکور قصبه های استالف و چاریکار را حریق و با خاک یکسان نمودند.^{۴۹}

سید قاسم رشتیا، هم میگوید که عساکر برتانیه به مجرد دخول در شهر سراسر به بازار مرکزی داخل شده گنبد بزرگ و تاریخی چارچته را که نعش مکناتن در آن آویزان شده بود، به هوا پراندند و دکانها را چور کردند. و به این صورت انتقام صدمه ای را که بشرف بریتانیه وارد شده بود (بفکر خود) گرفتند. سپس یک قطعه عسکر خود را به کوهستان فرستادند تا جلو حمله احتمالی امین الله خان لوگری و وزیر اکبرخان را بگیرند. عساکر انگلیسی قصبات استالف و چاریکار را آتش زدند ولی وزیر اکبرخان را دستگیر کرده نتوانستند، زیرا وزیر از راه غوربند به بامیان رفته بود تا اسرای انگلیسی را با خود به شمال هندوکش ببرد و نایب امین الله خان ه به دره صعب العبورتی عقب نشسته بود.^{۵۰}

رهایی اسیران انگلیسی:

چون یکی از اهداف لشکرکشی مجدد انگلیسها بکابل نجات

^{۴۹} - فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۸، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۶

^{۵۰} - سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۶۰-۱۶۱

دادن اسرای انگلیسی بشمول زنان و کودکان و افسران بودند، و این اسیران به امر وزیر اکبرخان تحت نظر سلطان محمدخان به بامیان فرستاده شده بودند. موهن لال جاسوس انگلیس مینویسد: "قبل از آنکه اکبرخان به مخالفت با پیشنهاد سرجان پالک شروع کند، من از زندان او فرار کردم و نزد نایب شریفخان به قلعه افشار رفتم و دوست قدیمی من خان شیرینخان زعیم فارسی زبانها (قزلباشها) با همه همکاران خود در آنجا به من پیوستند. تورن تورپ با تورن اندرسن و فامیلش به قلعه محمد اکبرخان در شیوه کی انتقال یافت و اکنون مهم و لازمی بود تا سلامت آنها در آنجا تامین گردد. به خان شیرین خان یک مقدار پول دادم و او یک کاروان قوی اسب سواران متشکل از سید محمدخان (جانفشان) علی [میرزا] خان داماد و دوست دایمی انگلیس نایب شریف خان راه شیوه کی فرستاد و بسیار مسرور شدیم که بزودی خبر احوال تورن تورپ رسید که همه شان سالم میباشند."^{۵۱}

موهن لال گزارش میدهد: سر ریچمند شکسپیر، سکرتر جنرال پالک به من نوشت: «سر ریچمند شکسپیر، سکرتر سر جارج پالک نامه ای عنوانی من نوشت و در آن تذکر داده بود که «رسیدن موافقه با محمد اکبرخان نا ممکن است، و به محمد شاه خان نامه نوشتیم اما جواب نداده است.»^{۵۲} و علاوه کرده بود که "با جدیت بشما میگویم که اگر شما رهائی اسیران، خصوصاً خانهای اسیر را تامین کرده بتوانید، بزرگترین و قیمتمدارترین خدمت بدولت

^{۵۱} - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه دکتور سید خلیل الله هاشمیان، ج ۲

ص ۳۷۹

^{۵۲} - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۴

انگلیس انجام داده اید. رسیدن موافقه با محمد اکبرخان ناممکن است، وبه محمدشاه خان نامه نوشتم، اما جواب نداده است.^{۵۳} موهن لال در ادامه مینویسد: من قبل از رسیدن هدایت آمرین خود، با صالح محمد در تماس شده بودم. و در عین زمان خدمات بسیار ارزنده آقا حمزه را بقسم احتیاط تامین کرده بودم.... جگرن مگریگور، نماینده سیاسی نیز با محمدشاه خان غلزائی مذاکرات انجام داده و مبلغ دولک روپیه برای رهائی اسیران به او وعده داده بود[که پذیرفته نشد]. من به صالح محمد (بیست هزار روپیه) وبه سید مرتضی شاه (پنجهزار روپیه) وعده داده بودم.^{۵۴} اما به ملاحظه سند (نمبر ۸)، که از طرف پاتینجرزبامیان عنوانی جنرال پالک ارسال شده، دیده میشود که صالح محمد حاضر به قبول رشوت در بدل رهائی اسیران نشده است. در نامه مذکور میخوانیم: " فراموش کردم بشما بنویسم که بتاريخ ۲۹ و ۳۰ اگست ۱۸۴۲ همه اسیران بین خود موافقه کردند تا برای رهائی خود هرکدام مبلغی بپردازد و برای این منظور تورن لارنس، تورن جانسن و مرا به حیث نمایندگان خود برگزیدند. آنگاه مذاکرات با صالح محمدخان توسط تورن جانسن و تورن لارنس آغازشد و آنها چند مراتبه بتکرار پرداخت مبلغ یک لک روپیه را به صالح محمد خان در بدل آزادی اسیران پیشنهاد کردند، و تورن جانسن به او گفت که اگر او (صالح محمد) مارش سپاه انگلیس (منظور حرکت اسیران انگلیس) را، هنگامی که سپاه جنرال نات به میدان برسد، به تعویق اندازد، اسیران انگلیس در آنصورت برای

^{۵۳} - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۴

^{۵۴} - موهن لال، همان اثر، ص ۳۸۰

رسیدن به پایگاه جنرال نات شاید به مارش بالقوه متوسل شوند. صالح محمدخان در برابر هردو پیشنهاد ما پشت گشتانده و جواب رد قطعی داد، و بعد از آن از رویه خشن با اسیران کارمیگرفت و فرمان داد که هیچکس از خط معین مراقبت پا فراتر گذاشته نمیتواند و به دور خیمه ها رفته نمیتواند و هرکس سعی به فرار کند، کشته خواهد شد. بعد از آن وضع او در تمام موارد با ما اسیران تغییر کرد و از پیشنهاد ما سخت رنجیده بود.^{۵۵}

نامه جگرن پاتینجر، بامیان ۱۶ سپتمبر ۱۸۴۲

ایجت شما سیدمرتضی شاه کشمیری چند روز قبل اینجا رسیده و او موفق شده صالح محمدخان را راضی بسازد که تغییر جهت داده برای ما خدمت و همکاری کند. و باساس نامه های قزلباشان اکثر سران هزاره نزد ما آمدند. لطفاً بهترین تشکرات و تمنیات مرا بخدمت سران قزلباشان درکابل که با ما همکاری دارند، برسانید و به ایشان بگوئید که نه اسیران انگلیس و نه شخص خودم مهربانی و شفقت آنها را هرگز در تمام عمر فراموش نمیتوانیم.^{۵۶}

سرانجام در اثر تلاش های موهن لال جاسوس انگلیسها درتبانی با خان شیرین خان زعیم قزلباشها اسیران انگلیسی با دادن رشوت یا به زور قوت از دست صالح محمدخان نجات یافتند. جنرال پالک برنامه - مورخ ۲۱ سپتمبر ۱۸۴۲- عنوانی سرقوماندان اعلی اردوی انگلیس در مورد خدمت گزاری خانشرین

^{۵۵} - زندگی امیردوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۵

^{۵۶} - موهن لال، زندگی امیردوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۳

خان چنین نوشت: " عالی جناب: افتخار دارم به اطلاع قوماندان اعلی اردوی شاهی برسانم که بعد از حصول اطلاعات از بامیان... من به اساس تجویز موهن لال، و موافقت خان شیرین خان زعیم قزلباش ها، حرکت فوری هفتصد سواره نظام خان شیرینخان بتاریخ پانزدهم ماه جاری، یعنی روز اول ورود ما به کابل، منظور کردم تا خود را نزد گروه اسیران انگلیس در بامیان برسانند. بملاحظه اینکه بعضی مشکلات در قسمت پول و مصرف آن واقع نشود، مبلغ ده هزار روپیه به سر ریچمنت شکسپیر دادم و خود او نیز همراه قزلباشها به آنطرف روان شده است. نمیتوانم این نامه را بدون اظهار عقیده خود خاتمه دهم که سلامتی اسیران انگلیس مرهون همکاری های خان شیرینخان وموهن لال می باشد ومن یقین دارم که زعیم قزلباشها صادق ترین طرفدار دولت بریتانیه میباشد. - امضاء تورن جنرال جارج پالک قوماندان اردوی انگلیس در افغانستان - " ۵۷

رهایی امیردوست محمدخان از اسارت انگلیسها:

ازادی امیردوست محمدخان درحقیقت،مزد شصت وزیر اکبرخان ویاران جان برکف او محمدشاه خان غلجائی وسردار سلطان احمدخان سرکاربود. ماده دهم آخرین شرطنامه سران ملی بقلم سرداراکبرخان که در تاریخ اول جنوری ۱۸۴۲ به پاتینجر قوماندان لشکرانگلیس درکابل فرستاده شده بود،درآن قیدشده بود: « وقتی که اردوی انگلیس به پشاور رسید، باید ترتیبات برای

حرکت امیردوست محمدخان وسایرافغانها با اموال وعایله واطفال شان گرفته شود.»^{۵۸}

فرهنگ، ازادی امیردوست محمدخان و خانواده اورا بدون قید وشرط دانسته مینویسد: «پس ازاینکه لشکرجنرال پالک به تاریخ ۱۲ اکتوبر از طریق جلال اباد به هند مراجعت کردند. ویسرای هند هم اعلان نمود که پس از آنکه اردوی انگلیس از دریای سند عبور کرد به افغانانی که درنزد انگلیسها میباشند، اجازه داده میشود که بوطن شان بازگردند. انگلیسها امیر را با عایله وهمراهانش به شکار پور برده از قید رها نمودند. امیراز آنجا به لاهور آمد وشیرسینگ جانشین رنجیت سینگ از او با احترام پذیرائی نمود. پس از چندروز توقف در لاهور، امیر به پشاور آمد و از آنجا از طریق دره خیبر وارد افغانستان شد.»^{۵۹}

اقای دکترمهدی از قول «جان کی» میگوید که «درتاریخ ۲۰ جنوری ۱۸۴۳ لارد ایلنبرو، از دوست محمدخان درسرحدهندوستان پذیرایی شایانی نموده و او را از سرحد عبوردادند ویک بیانیه هم ازطرف حکومت هندوستان صادر گردید و عملیات سال ۱۸۳۸ را تکذیب نمودند به این معنی که گفتند اقدام به آن لشکرکشی یک عمل غیرعقلانه بوده برای آنکه ضایعات این قشون کشی درتاریخ نظیر نداشته و یک درس عبرت موثر از این عمل گرفته شد ونتیجه ایکه به دست آمده می رساند که اقدام یک اشتباه بزرگ سیاسی ونظامی بوده که با مصارف فوق العاده زیاد تحمیل بربودیجه مملکت هندوستان شده است.»^{۶۰}

^{۵۸} - فرهنگ ، افغانستان درپنج قرن اخیر، ج۱، ص ۲۷۳- ۲۷۶

^{۵۹} - فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۸-۲۸۹ سراج التواریخ، ج۱، ص ۱۹۶

^{۶۰} - داکتر مهدی، همان اثر ، ص ۱۶۱

اشغال نظامی افغانستان خطای بزرگی بود که به گردن سیاست مداران آن روزی وارد است و مدت‌ها حکومت هندوستان زیر بارمخارج گزاف این قشون کثی گرفتار بود. «...دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعد از این همه تلفات جانی و مالی، تازه به عقیده اولیۀ سرجان مکنیل برگشت که اظهار می داشت؛ بهتر این می باشد که یک افغانستان متحد و تحت سرپرستی دوست محمدخان اداره نموده، هرات را هم به تصرف او بدهند و دست کامران و یارمحمد خان را از هرات کوتاه کنند. آن وقت یک عده صاحب منصب نظامی به دوست محمدخان بدهند با یک مقرری سالیانه یا ماهیانه، تا بتواند یک قشون صحیح در مقابل دولت ایران حاضر نماید. در آن تاریخ یعنی در سال ۱۸۳۶م/۱۲۵۲قمری این پیشنهاد عملی نشد و آن همه تلفات مالی و جانی پیش آمد.»^{۶۱}

نویسنده چنین نتیجه می‌گیرد که: «از این گزارش بطور مستقیم در نمی یابیم که حکومت هند در آراء آزادی امیر شریطی را پیش پای او نهاده باشد، اما چنان مینماید که توصیه جان مکنیل در باره او را به طور کامل [؟] عملی کرده باشند.»^{۶۲}

امیر از طرف وزیر اکبرخان و نواب محمدزمان خان و سردار سلطان احمدخان در پشاور استقبال گردید. سپس از راه دره خیبر به جلال آباد و از آنجا از راه گندمک و جگده لگ و هفت کوتل و تیزین وارد کابل شد و وزیر اکبرخان مقام سلطنت را که تا این زمان بنام او نگهداشته بود به پدرتفویض کرد و امیر هم که بازگشت خود و خانواده خود را مزد شمشیر و تدبیر اکبرخان و یاران

^{۶۱} - داکتر مهدی، همان اثر، ص ۱۶۳

^{۶۲} - داکتر مهدی، همان اثر، ص ۱۶۳

او میدانست او را بحیث وزیر خود تعیین و درسج مهر خود نام اکبرخان را اضافه نمود.

بزد فضل و عنایات خالق "اکبر"
امیر دوست محمد دوباره سکه بزر^{۶۳}

از سطوری که تا کنون خوانده آمدم میتوان به این نتیجه رسید که آنچه را وزیراکبرخان در برابر انگلیسها انجام داده است، با مشورت ومصاحت وصوابدید رهبران ملی انجام داده است و هرگز کاری که منافی حیثیت وشرف افغانی خودش و ملت افغانستان باشد خودسرانه ومخفیانه انجام نداده است. وسرانجام موفق شد تا هم دشمن متجاوز را از کشور خارج کندوهم ناموس خود وخانواده اش را صحیح وسالم به وطن بازگرداند.

از آنجا که نتایج کار وزیراکبرخان ویاران همدل وهم فکرش بخصوص محمدشاه خان بابکرخیل وسردار سلطان جان همراه با فداکاری واز جان گذشتگی وپیروزی همراه بوده است بنابراین با جرات میتوان گفت که وزیراکبرخان،محمدشاه خان بابکر خیل وسلطان احمدخان هرسه تن از مردان افتخار برانگیز تاریخ کشور ما وقهرمان ملی جنگ اول افغان وانگلیس استند.

پایان

۶۳ - علامه رشاد، ملی اتل وزیرمحمداکبرخان، ص ۴۱، مجله آریانا (شماره ۱۲، سال ۱۳۲۴)

مقاله ششم

هرکه پا کج میگذارد خون دل ما میخوریم

مکثی بر نوشته دکتوراسدالله حبیب
در رابطه به وزیراکبرخان

در روزگاری که قشون سرخ برکشوربیداد میکرد و نطفه های نفاق افگنی و پشت پا زدن به ارزشهای ملی وتاریخی جامعه افغانی به اشکال مختلف تبارز داده میشد، و حملات توهین آمیزی بر رجال وشخصیت های ملی وتاریخی کشور چون احمدشاه درانی، میرویس نیکه، وزیراکبرخان و سردار ایوبخان وغیره از سوی عناصر منسوب به حزب دموکراتیک خلق در پوهنتون کابل و مطبوعات کشور آغاز یافته بود ، دکتوراسدالله حبیب، رئیس پوهنتون کابل و عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق ، با نوشتن مقالتی تحت عنوان "جنبش جنگنامه سرائی در شعر دری قرن ۱۹ افغانستان" ونشر آن درمجله خراسان (سال ۱۳۶۰ ش/۱۹۸۱م) باعث تحیر وتعجب وحتى خشم بعضی از فرهنگیان پشتون تبار در اکادمی علوم افغانستان گردید.



صحنه نبرد اکبرخان با هری سینگ در جنگ جمرود (نقاش استاد حامد نوید)

نویسنده در آن مقاله تلاش کرده بود تا به بهانه ارزیابی اکبرنامه (منظومه حماسی است از حمید کشمیری دربارهٔ پیکاراکبرخان با انگلیسها)، بر سردار اکبرخان حمله کند و با کلمات تند و تلخ وزشت و توهین آمیزی چون: "سودجو، سازشکار، فریبکار، بد طینت، ترسو، مغرور و بدون هواخواه" [مجله خراسان، شماره اول، ۱۳۶۰، ص ۶۰] او را که یکی از مفاخر تاریخی کشور ماست تخریب کند. و با گفتن آن کلمات توهین آمیز، همه فداکاری های این فرزند با شهامت پشتون تبار را که به خاطر ناموس وطن چندین بار تا کام مرگ به جلو رفته و خدایش نکشته بود، به هیچ بشمارد، تا احیاناً از محبوبیت این بزرگمرد تاریخ کشور بکاهد و دل دشمنان افتخارات ملی را شاد بسازد.

نویسنده در آن مقالت ، هر چه کلمات بد در ادبیات دری وجود داشته، به وزیر اکبرخان نسبت داده است ولی هیچگونه مثالی از سودجویی و سازشکاری و فریبکاری او را با افغانها نیاورده است. نویسنده در رابطه به ترس او در جنگ با سیکها میگوید که: اکبرخان در این جنگ یگانه کسی از رهبران بود که از ترس به اندیشه فرار می افتد و اگر فریاد یک جنگاور دیگر افغان به نام جانگل ، بر او نمی بود، شاید به مقابله با دشمن نمی پرداخت. و برای اثبات ادعایش از قول حمید کشمیری ابیاتی نقل میکند.

در ارتباط به سهم گیری اکبرخان در نبرد با سیکها، ای کاش نویسنده مقاله اینقدر انصاف میداشت که همچنانکه به روایت حمید کشمیری از اندیشه فرار اکبرخان از برابر دشمن، در یک روز یاد کرده ، از شجاعت و پایداری و کارنامه آفرینی اکبرخان در همین جنگ در یک روز دیگر هم یاد مینمود. و ای کاش از خیانت حاجی خان کاکری سپهسالار لشکر افغانی در جناح چپ میدان نبرد، که هر روز موضعش را در برابر حملات سیکها خالی میکرد و سبب اختلال و تباهی قشون افغانی میگردد، هم یاد می نمود. و باز هم ای کاش نویسنده توضیح می داد که سرانجام آنکه پیروزی نهائی را در این جنگ برای افغانها کمائی کرد، چه کسی بود؟ جانگل یا اکبرخان؟ معلومدار اکبرخان بود. پس معلوم میشود که تعصبات تباری و ضد پشتونی چنان جلو بینش نویسنده را گرفته که نتوانسته، رخ دیگر سکه اکبرخان را بخواند و از آن در مقالت خود ذکری به عمل آورد.

بنابر روایت حمید کشمیری، در روز دوازدهم جنگ، سردار محمدافضل خان و سردار محمداکبرخان از خود چنان پایداری و رشادت نشان دادند که شکست در دشمن افتاد. در همین روز بود که سردار اکبرخان برای سومین مرتبه در نخستین سالهای جوانیش افتخار بزرگ پیروزی بردشمن را کمائی کرد. او در نبرد روز دوازدهم با جنرال هری سنگ مقابل شد و باری چنان شمشیری بر او حواله کرد که از پشت زین نقش زمین شد و دیگر از جا نجنبید. غریو از سپاه دشمن برخاست و پشت به قشون افغانی دادند و تا

پشاور با سرعت ممکنه فرارکردند. دراین جنگ سی هزار نفر از سیکها به قتل رسیدند.^{۶۴} حمید کشمیری نقش اکبرخان را درجنگ جمرود چنین تصویر می کند:

در آمد به فوج عدو چون پلنگ	نه پروای ژوبین نه بیم تفنگ
دو دستی روان تیغ راندن گرفت	چپ و راست دشمن فگندن گرفت
چو اکبر بر آورد تیغ از میان	کشاده به الله اکبر زبان
بلند آنچنان بانگ تکبیر شد	که در گوش من ز کشمیر شد
سپس خان جبارخان و جباریان	نمودند حمله چو شیر زبان
یلی کابلی اکبر شیر زاد	زمردی به جنگ آوری داد داد
دلیران و شیران کابل زمین	زهر سو برآورده شمشیرکین
نمودند رزمی که افراسیاب	
زگردان توران ندیده به خواب	

جای دیگری حمیدکشمیری از دلیری و شجاعت سه فرزند امیردوست محمدخان بدینگونه یاد میکند:

سه فرزندبودش بغایت دلیر	تناور چوپیل و دلاور چو شیر
یکی نام افضل که در کارزار	بچشمش نمی آمد اسفندیار
دوم نام اکبر که کردی خراب	بیک تیغ صد ملک افراسیاب
نمودی برش رستم نامدار	سررخش چون طفلک نی سوار
سوم شیردل بود حیدر بنام	
بگردی چو نیرم بمردی چو سام	

آیا اکبرخان درمیان مجاهدین هواخواهی نداشت؟

دکتور حبیب درجای دیگر از مقاله خود باخشم و غضب بر اکبرخان حمله ور میشود و مینوسد: " سرداراکبرخان با طینت

^{۶۴} - حمید کشمیری، اکبرنامه، ص ۴۹-۴۸

مغرور و فریبکارش در میان قشون (مجاهدین) هیچ هواخواهی نداشت.^{۶۵}

در خاطرات دو تن از اسیران انگلیسی: خاطرات «لیدی سیل» که بنام «شبخون افغان» توسط عبدالرشید بیغم به دري ترجمه شده، و دیگری خاطرات بریدمن ایر که توسط نسیم سلیمی بنام «دیوه بندی خاطرات» به پشتو ترجمه شده، با وجود سختیها و توهین های که از دست افغانها دیده اند، روایت های دلچسپ و افتخار برانگیزی از شجاعت و متانت و جوانمردی و برخورد متمدنانه وزیراکبرخان با اسیران وجود دارد و با وجودیکه لشکر ۱۶ نیم هزاری شان نابود شده بود، هیچگونه اشارتی از «طینت مغرور» یا «فریبکاری» اکبرخان آنگونه که دکتر حبیب در مقاله خود ذکر نموده دیده نمیشود. بنابراین موضع گیری نویسنده بجز تلاش برای تخریب مفاخر ملی و تاریخی کشور معنای دیگری ندارد. برخلاف ادعای نویسنده، سردار اکبرخان دارای طینت پاک مسلمانی و خصلت افغانی و از حمایت بیدریغ قشون و سران ملی برخوردار بود. اگر اکبرخان، در میان مجاهدین هواخواهی نمیداشت، او را با الحاح و زاری در رهبری و قیادت خود تعیین نمی کردند و به او صلاحیت نمی دادند تا با انگلیسها آنطور که خود صواب میدانند معامله کند.

حمید کشمیری از ورود سردار اکبرخان به کابل و تعهد سران کابل به سردار اکبرخان چنین می گوید:

توگفتی بهاری به بستان رسید	چو اندر حد کابلستان رسید
شدندش بفرسنگ ها پیشوا	همه پیشوایان فرمانروا
ز مرد و زن و طفل و پیر و جوان	به هرکوی و پرزن که گشته روان
که پرسید عیسی چه غوغاست این	چنان خاست شور دعا برزمین

چو پیش محمدزمان خان رسید
نشست و نشستند نام آوران
حقیقت ز نو تا کهن گفته شد
سرانجام کارش محمد زمان
دراین رزم در دست من آنچه بود
به بازوی تدبیر و شمشیر جنگ
ز سرمایه آباد کردم سپاه
ولی تا مخالف نگردد هلاک
دلیر افگنانند بسیار کس
مرا قوت شیرگیری نماند
سزد بر سر کار سر لشکری
بود در صف رزم خون ریزتر
کسی جز تو در خیل مردان مرد

همه شهر و لشکر به فرمان تست

بکن آنچه خواهی که ملک آن تست^{۶۶}

سردار اکبرخان در آغاز از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید و سران کابل را مورد سوال و گلایه قرار داد که چگونه آنها پدرش را در مقابله با دشمن تنها گذاشتند تا مجبور به ترک وطن شد و اینک آنچه دیده و می بینند، از دست خود می بینند. خوانین کابل تمام گلایه های سردار را به جا و انتقادات او را معقول دانسته از آنچه رفته بود اظهار ندامت کردند و سوگند یاد نمودند که از این پس از خط فرمانبرداری عدول نخواهند کرد، به شرط آنکه سردار پیشنهاد آنها را بپذیرد. سردار اکبرخان که چنین دید سمت رهبری لشکر مجاهدین را پذیرفت و مرانه در پیشاپیش مبارزان دشمن شکن وطن قرار گرفت. حمید کشمیری تعهد سران کابل را در برابر سردار اکبرخان چنین شرح میدهد:

ز خجالت همه سرفکندند پیش

چو اکبر بگفت آن سخنهاى خویش

نگهبان و پشت و پناه همه
 به تعظیم نام رسول کریم
 به جز راه فرمانبری نسپریم
 که معلوم شد میوه این شجر
 ز روی شجاع دو رومی شعار
 کنون فرض بر مرد وزن شد جهاد
 دگرما و شمشیر و فوج فرنگ
 جز آمیزگاری صلاحی ندید
 که ای شیرمردان شمشیرزن
 ز دشمن فکندن ندارم هراس
 شما ز آنچه ترسید بر من شدست
 بد اندیش سرکش در آرم زپای
 به سر بر نهاد، کلاه مهی

بگفتندش: ای تکیه گاه همه
 به عز و جلال خدای عظیم
 کزین پس ز شرط وفا نگذریم
 ز اندیشه های دغا درگذر
 به دست فرنگی فتاد این دیار
 بیفگند در ملک و ملت فساد
 تو و استقامت به میدان جنگ
 چو این ماجرا خان اکبر شنید
 شد از شکوه خاموش گفت اینسخن
 بر آرم زدل بیم و امید و یاس
 تبارم گرفتار دشمن شدست
 بکوشم در این راه بهر خدای
 چو اکبر ز سریافت فرماندهی

سران جمله گشتند فرمان پرش

سپه بنده، گردن کشان چاکرش^{۶۷}

افزون براین، میتوان پرسید که اگر اکبرخان در میان
 مجاهدین و سران شان محبوبیت نمی داشت ، چرا تمام سران
 جهادی کابل در پای معاهده اول جنوری ۱۸۴۲ که به قلم
 سردار اکبرخان تسوید شده بود امضاء گذاشتند ؟

مجاهدانی که رهبران و سرانی چون : نواب محمدزمان خان
 ،نایب امین الله خان، محمدشاه خان بابکریل، سلطان احمدخان،
 محمد عثمانخان، غلام احمدخان، محمدنصیرخان، غلام محمدخان،
 عبدالخالق خان، خان محمدخان، سکندر خان ، میردرویش خان،
 میراصلان خان، میراسلم خان، میرآفتاب خان و غیره و غیره داشت.
 پس معلوم میشود که سردار اکبرخان برخلاف ادعای نویسنده،
 دارای طینت مطبوع مردم دوستی و غرور ملی و فارغ از فریبکاری
 و دغل بازی بوده و به همین علت در میان مجاهدین و رهبران

افغان از اعتبار و محبوبیت کافی برخوردار بوده است. و مردم حق شناس افغانستان به صداقت گفتار و کردار او عمیقاً باور داشتند. و این ادعای نویسنده در مورد طینت و کرکتر اکبرخان، کاملاً حرف پوچ و ناشی از تعصب و ضدیت او با افتخارات ملی افغانها و مخصوصاً برخاسته از ذهنیت انتی پشتونی او بوده است.

آیا وزیراکبرخان آدمی فریب کار بود ؟

دکتور حبیب در مقاله اش باخشم و غضب بر اکبرخان حمله ور شده مینوسد: " سرداراکبرخان با طینت مغرور و فریبکارش در میان قشون (مجاهدین) هیچ هواخواهی نداشت." در مورد اینکه اکبرخان در میان قشون مجاهدین هواداری داشت یا نداشت در مطلب قبلی صحبت شد، در اینجا میخواهم در مورد کلمه «فریبکار» که به اکبرخان نسبت داده شده، اندکی مکث نمایم. وزیراکبرخان هیچگاهی در مقابل هموطنانش مرتکب فریب کاری نشده است، و نه کسی میتواند در این باره سندی ارائه کند، چونکه شخصیت او چنین چیزی را به او اجازه نمیداد. اما در برابر دشمن متجاوز، یکبار از همان دری در آمد که دشمن درآمده بود. و این یکبار هم با مصلحت محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان و نایب امین الله خان لوگری، نواب محمد زمان خان، بمنظور اثبات دو روئی و فریب کاری وزیرمختار انگلیس مکناتن بود.

درکشف اسرار و بدام انداختن مکناتن نقش سردارسلطان احمدخان بسیار سازنده و تعیین کننده بوده است. بقول غبار، «مکناتن که اینک آذوقه و علوفه بدست آورده بود و پنج هزارعسکر بالاحصار در اردوی او افزوده شده بود و هنوز

چشم امداد به قندهار و جلال آباددوخته داشت، به طور شرم آوری از ایفای عهدنامه سربتافت و به دسیسه های تازه توصل جست. مکناتن این بارخواست با سردار اکبرخان از در حيله و خیانت پیش آید و به نام تأمین منافع شخصی، او را وسیله بقای تسلط انگلیس در افغانستان قراردهد. مکناتن می دانست که نواب محمد زمان خان و پسرش شجاع الدوله را نمیتوان فریفت و از میان رهبران با نفوذ دیگر ملی، مخصوصاً نایب امین الله خان لوگریکه مردی مجرب است، نمی توان او را به زودی تطمیع کرد. پس سردار اکبرخان جوان ۲۴ ساله را که تا هنوز در میدان سیاست امتحان نداده بود، انتخاب کرد. مکناتن توسط سرورخان لوهانی از وزیر اکبرخان خواهش ملاقات کرد و او به نمایندگی خودسردار سلطان احمدخان رافرستاد.^{۶۸}

مکناتن مسودهٔ معاهده تازه یی شامل مطالب زیر را به سردار اکبرخان پیشنهاد کرد:

۱- از دره بولان تا خیبر درشرق و تا هرجائی که درغرب قلمرو شاه شجاع شناخته میشود، وزارت آن به سردار محمد اکبرخان سپرده میشود.

۲- امیر دوست محمدخان را معززاً به بکابل خواهیم فرستاد، وزیر محمد اکبرخان مختار است که او را مداخله در امور میدهد یا نمی دهد.

۳- عجلتاً دوازده لک روپیه به سردار اکبرخان تسلیم میدهیم و در آینده همه ساله دولک روپیه نیز تسلیم خواهیم نمود.

^{۶۸} - غبار، درمسیر تاریخ، ص ۵۵۷

۴- سردار اکبرخان فعلاً نایب امین الله خان رادستگیرکرده و به انگلیسها بسپارد وهم سایر سرکردگان ملی را از کابل متفرق سازد.»^{۶۹}

سردار اکبرخان بعد از گرفتن پیشنهاد مکناتن، در پرتو هوشیاری ذاتی، درنهایت مهارت و اختفا رهبران ملی را از این جریان آگاه نمود و چون دورویی و سوء نیت مکناتن به سران ملی واضح شد و فهمیدند که قصد امحای آنها را توسط خود شان دارد، فیصله کردند که دشمن را به همان حيله ايکه انديشیده، به دام اندازند، و به سردار اکبرخان اختیار دادند که هرطورخواسته باشد با مکناتن معامله کند. بنابراین سردار اکبرخان، به سردار سلطان احمدخان و برادرش محمدصديق خان وظيفه سپرد که بيست شتر آرد و گندم بارکرده شب به جهانوی ببرند و درعوض آن پول بارکرده بیاورند. درضمن سردار اکبرخان به وزیرمختار پیام داد که: "وزارت شاه شجاع را می پذیرد، اما پولی که انگلیسها خواهندپرداخت باید فعلاً سه میلیون و سالانه چهارصد هزار روپيه باشد." (درحالی که مکناتن پرداخت فوری یک میلیون و دوصد هزار و سالانه دوصد هزار روپيه را کتباً وعده داده بود)، این تقاضا و جگره بر مبلغ پول از طرف سردار محمد اکبرخان، مکناتن را گول زد و تقاضای سردار سلطان احمدخان مبنی بر ملاقات با سردار اکبرخان را فوراً قبول کرد.^{۷۰}

ولی مکناتن به سردار سلطان احمدخان گفت: " ملاقات [علنی] ما با محمد اکبرخان و شما بدون اطلاع نواب محمد زمان خان و سایر رؤسای افغان که در عهد نامه اول (۱۱ دسمبر) دخیل

^{۶۹} - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۰۷، غبار، ص ۵۵۷

^{۷۰} - غبار، همان، ص ۵۵۷

بودند دور از حزم واحتیاط است، مصلحت آنست که شما نوشته ای از ایشان خطاب به من بگیرید که اگر شما با محمداکبرخان ملاقات تازه کنید خوب است. چون افشای این راز به سرداران بسیار ناگوار بود [هرسه رهبر مصلحت چنان دیدند] که این مطلب را با سوگند غلیظ و ایمان مؤکد به سرداران افغان ونایب امین الله خان اظهار کنند و از نایب نوشته ای جهت ملاقات با وزیرمختار بگیرند. بدین سبب نایب امین الله خان را ملاقات کردند و تمام جریان را به وی اظهارداشتند و منافقت مکاتبات را باسران افغان خاصه با او بیان کردند.»^{۷۱}

چون مکاتبات قبلاً با نایب امین الله خان ونواب محمدزمان خان نیز جداگانه مفاهمه کرده بود، نایب امین الله خان هم مکاتبات ومطالبات خصوصی مکاتبات را با اکبرخان در میان گذاشت، که او برای سر اکبرخان ده هزار کلدار جایزه گذاشته بود.

۷۲

سپس نایب امین الله خان مکتوبی به مکاتبات نوشت و تقاضای انعقاد مجلسی با سردار اکبرخان را از وی نمود. این مکتوب با پیام خصوصی سردار اکبرخان درتاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان ویک افغان دیگر به اتفاق کپتان سکینر(اسیرانگلیسی درنزد سرداراکبرخان) به قشله انگلیسی فرستاده شد. مکاتبات از گرفتن پیام سردار اکبرخان ونامه امین الله خان چنان خوشحال گردید که هدیه شاهانه ای شامل کالسکه ای مجلل با دواسپ زیبا ویک تفنگچه دوميله به رسم یادگار به سردار اکبرخان فرستاد.^{۷۳}

^{۷۱} - میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۰۹

^{۷۲} - نوای معارک، ص ۱۵۸-۱۵۹، رشتیا، ص ۱۰۷

^{۷۳} - غبار، همان، ص ۵۵۷، نقتولا خالفین، انتقام در جگده لگ، ص ۴۲۲

مکناتن به جنرال الفنستن نیز دستور داد که فردا دوغند عسکر با دو توپ آماده شود تا حین جلسه برقلعه محمودخان مقرر نایب امین الله خان حمله برده زنده یا مرده نایب را بدست آورند. اما جنرال الفنستن این دستورا عملی نکرد، زیرا می ترسید که این حرکت وضعیت اردوی انگلیس را بدتر از پیشتر خواهد نمود.

مثالی از شجاعت اکبرخان:

نویسنده مقاله (اسدالله حبیب) ضمن دیگرکلمات تحقیرآمیز خود، کلمه «ترسو» را هم به اکبرخان نسبت داده است. درحالی که تاریخ کشورگواه است که تا هنوز مادر وطن فرزندی به شجاعت ودلاوری اکبرخان نزاده است. فقط دو تن دیگر درشجاعت ودلیری کم از اکبرخان نبودند و آن دو، یکی محمدشاه خان بابکریل، خسر او بود ودیگری سردار سلطان احمدخان پسرعم اکبرخان بود. یک مثال زنده از شجاعت اکبرخان قتل مکناتن درحضور ۳ افسر و ۲۲ سربازمسلح او است که دراین اقدام متهورانه وپرخاطر حضور دویارجان برکف او محمدشاه خان بابکریل وسردارسلطان احمدخان نیز حضورداشتند وهمین اقدام شگفت انگیز اکبرخان سرنوشت تجاوزگران واشغالگران را دگرگون کرد.

شهزاده علیقلی پسرفتح علی شاه قاجاردرسال ۱۸۵۷ چگونگی قتل مکناتن را از زبان سردار سلطان احمدخان، یکی از شاهدان عینی درکتاب خود (تاریخ وقایع وسوانع افغانستان) ثبت نموده که غبار ودیگران از روی آن به شرح این واقعه پرداخته اند.



تصویر مکتان، وزیر مختار انگلیس در کابل (اگست ۱۸۳۹ - دسمبر ۱۸۴۱)

علیقلی میرزا مینویسد: «قبل از انعقاد جلسه ۲۳ دسمبر، سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمد شاه خان بابکر خیل، باهم جلسه کردند. محمدشاه خان از اکبرخان پرسید که پلان شما چیست؟ اکبرخان گفت: می‌خواهیم بعد از ملزم ساختن مکتان و نشان دادن قراردادهای ضد و نقیض او، نامبرده را با همراهان او زنده دستگیرکنیم و نزد خود نگاهداریم تا بار دیگر نتواند سبب تولید نفاق بین سران ملی و دیگر غازیان گردد و هم انگلیسها مجبور شوند که مطالبات ما را قبول و امیردوست محمدخان را پس بفرستند. محمدشاه خان گفت: می‌ترسم که این کار چنانکه باید از پیش نرود و نزدیک به صدنفراز کسان شما که در دست انگلیسها گرفتار اند تمامی مقتول شوند و آنگاه این مایه ملامت مردم برخام کاری ما شود. اکبرخان جواب داد: بالفرض چنان که شما گفتید بشود، کشته شدن صدتن ار کسان من و ملامت مردم بهتر از آن است که بیگانه بر ملک ما مسلط و اسلام پایمال و قانون کفر در مملکت ما رایج باشد.»^{۷۴}

بیانات فوق نشان دهنده اوج از خودگذری و اسلام خواهی و بیگانه ستیزی سردار اکبرخان است که باید با خطوط درشت ثبت تاریخ وطن گردند.

^{۷۴} - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ سپهر تهران، ۱۳۷۶ش، ص ۱۰۹-

میرزا علیقلی درادمه می گوید: "هرسه متفق الکلمه از جای برخاستند و کمر همت بر میان بستند وبا دویست سوار نزدیک به چهاونی رفتند. وزیرمختار نیز بیرون آمد. اول سلطان احمدخان مرکب پیش تاخته وزیرمختار را اطمینان داد که کار در کمال پختگی ساخته شده و چون وزیرمختار با وزیرمحمد اکبرخان نزدیک شد [سلام کرد و دست داد] وزیرمختار اسپه را که قیمتش سه هزار روبیه بود و به جهت وزیراکبرخان هدیه آورده بود او را مخاطب داشت که این مرکب راهوار را به جهت سردار به رسم پیشکش آورده ام. محمد اکبرخان اظهار [تشکر] نموده او را از چهاونی به صحبت دور می کرد. هرچه وزیرمختار می گفت همین مکان مناسب نشستن و سخن گفتن است، محمد اکبرخان برف وتری زمین را عذر می آورد تا مکان خشکی را که قریب به دویست قدم از چهاونی دورتر بود پسندیده پتوئی گسترده بر روی آن نشستند. از طرف انگلیسان، وزیرمختار و تریور و مکنجی (میکنزی) نشسته و لارنس بالای سر وزیرمختار با طپانچه ایستاده و چهار نفر سرباز با تفنگ چقماق کشیده اسبهای ایشان را نگاه داشته و دونفر سوار قدری فاصله به آنها ایستاده و ۱۶ نفر سوار دیگر به قدر بیست قدم دورتر ایستاده، و از طرف افغانه وزیرمحمد اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان نشسته و دوست محمدخان و خدابخش خان (برادران محمدشاه خان) و غلام محی الدین خان غلجائی ایستاده و چند نفر تفنگدار پیاده اسبهای سرداران را نگهداشته بودند. وزیرمختار با وزیرمحمد اکبرخان مشغول سوال و جواب شده، هر یک از دیگری صدق عهد خود را سوال مینمودند. [گفتگوها] قریب ربع ساعت به طول انجامید. ناگاه محمدشاه خان به زبان افغانی به محمد اکبرخان گفت: "وقت تنگ است، زمان درنگ نیست باید

دست بکارشد." [ترجمه پشتواین جمله چنین است: " وخت تیریری، زر شه خبره تمامه کره!] و فی الفورمحمدشاه خان از جای جسته دستی به زیرنخ وزیرمختار زده به زبان افغانی گفت: "اینجا جای گفتگو نیست، حرفها درشهرتمام می شود.

محمدشاه خان از خوف اینکه مبادا لارنس با طپانچه به وزیر محمد اکبرخان آسیبی برساند، برجست و او را گرفت و سیلاوه افغانی را برپهلوی او گذاشت. لارنس فریاد کرد که بس است. محمدشاه خان گفت: پس روانه شو، همانطور که سیلاوه برپهلوی او بود از پیش راند. دوست محمدخان با تریور و غلام محی الدین خان با مکنجی (میکنزی) در آویخته هردو حریف خود را از پیش رانده و پیادگان افغان چهار نفر سرباز انگلیس را هدف گلوله ساخته اسپهای آنها را گرفته برگشتند.

وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان هردو با وزیر مختار دچار شدند، چون [مکناتن] بسیار عظیم الجثه و با قوت بود محاربه به طول انجامید. ناگاه آن شانزده سوارانگلیس به یکبار رو به پیادگان افغان و این دوسردار شلیک کرده دونفر از پیاده گان را مقتول ساخته و یک گلوله به پشت وزیر محمداکبرخان خورد، اما آفتی نرسانید. سردار سلطان احمدخان دفع ایشان را مهم دانسته، مانند شیر شرز رو به آنها کرده یکی از پیشخدمتان وزیرمختار را هدف طپانچه ساخته با شمشیرآخته برآنها تاخته تمامی فراری و متواری شدند. چون وزیرمختار و محمداکبرخان بایکدیگر مشغول کشش و کوشش شدند وزیرمختار فرصت جسته حربه ای را که در میان چوب دست داشت بیرون آورده خواست برپهلوی محمداکبرخان بزند. ولی او به قوت از دست وی گرفته به [دور] انداخت. سلطان احمدخان با شمشیربرهنه در رسید، وزیرمختار وحشت کرده روی به سمت او و پشت به محمداکبرخان کرد.

سلطان احمدخان به زبان افغانی گفت: " زنده بردن این محال است باید کارش را ساخت." سپس وزیراکبرخان با همان طپانچه دو لوله ای که یک شب قبل با یک کالسکه وزیرمختار به جهت او ارمغان فرستاده بود برمه‌رۀ پشت او خالی کرد که از صدمه گلوله پشت به سلطان احمدخان کرده فریاد برآورد... از عقب وی سلطان احمدخان چنان شمشیری زد که به رو در افتاد، سر وی را جدا کرده به سمت سواران خود رفتند. در بین راه دچار تریور شد که دوست محمدخان او را می برد، سلطان احمدخان با ضربت شمشیرمقتولش ساخت و آدم فرستاده ریسمان برپای مقتولین بسته به شهر درآوردند و در چارسوق بازار بیابوختند.^{۷۵}

سراج التواریخ نیز عین این روایت را در (جلد اول، ص ۱۷۲-۱۷۳) ثبت کرده است.

غبار با وجودیکه رخداد ۲۳ دسمبر را بادر نظر داشت کتاب علیقلی میرزای قاجاری غبار با ادبیات شیوایی بیان کرده است اما از اصابت گلوله محافظین انگلیس بر پشت وزیراکبرخان و مرگ دو تن از پیاده نظام افغانی یاد نکرده ، و نیز از اینکه مکناتن میخواست با نیزه ای پنهان درچوب دستی خود سردار اکبرخان را نابود کند یاد نکرده است اما میگوید: «از این روز [۲۳ دسمبر ۱۸۴۱] بود که سردار اکبرخان جوان ۲۴ ساله از طرف تمام رهبران ملی و مردم به صفت یک رهبر سیاسی و نظامی افغانستان شناخته شد.»^{۷۶}

گزارش شهزاده علیقلی قاجار و غبار و سراج التواریخ و علامه رشاد، نه تنها بیانگر شجاعت و شهامت سرداراکبرخان است ، بلکه سند قطعی مبتنی برضدیت سرداراکبرخان با انگلیس ها نیز می

^{۷۵} - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ سپهرتهران، ۱۳۷۶ش، ص ۱۱۰- ۱۱۲

^{۷۶} - غبار، ج۱، ص ۵۵۹

باشد. سردار اکبرخان با این کار خود از آزمون میهن پرستی سربلند بدر آمد و دیگر تابه های ترس و سازشکاری با انگلیس برجان پاک و نام نیک او به گل خشکی میماند که بدیوارنمی چسپد.

علامه رشاد ضمن شرح رشادتهای اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان بابکرخیل و برادرانش در جلسه ۲۳ دسمبر، میگوید که: تفنگچه ای که توسط آن مکناتن کشته شده بود، درخاندان پادشاهان افغانستان بحیث یک "میراث" متبرک نگاهداشته میشد. پس از آنکه موزیم ملی ساخته شد، این تفنگچه در موزیم گذاشته شد و محفوظ بود تا آنکه در سال ۱۳۷۱ شمسی برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی افغانستان آنرا به حمیدگل رئیس استخبارات نظامی پاکستان که برای تیریکی ربانی بکابل آمده بود، طور تحفه به او بخشید.^{۷۷}

بدون تردید این کار برهان الدین ربانی یک خیانت ملی به شمار میرود، زیرا تفنگچه وزیر اکبرخان سنذ افتخار برای فرزندان افغان و یادگار مبارزات تاریخی مردم افغانستان برضد تجاوز انگلیس بود نه مال شخصی برهان الدین ربانی تا بکسی آن را تخفه بدهد.

غبار میگوید که بعد از قتل مکناتن، در جرگه مورخ ۲۴ دسمبر، سران ملی ۴ ماده دیگر بر عهدنامه ۱۱ دسمبر که آن نیز به قلم سردار اکبرخان نوشته شده بود و به مکناتن تسلیم داده شده بود، افزودند، آن سه ماده عبارت بود از:

- ۱- تمام ذخایر خود را انگلیسها به افغانها تحویل بدهند.
- ۲- تمام توپخانه انگلیسها به استثنای ۶ توپ به افغانها داده شود.

^{۷۷} - علامه رشاد، ملی اتل وزیر محمد اکبرخان، چاپ ۲۰۰۷، انتشارات اکادمی علامه رشاد، قندهار، ص ۱۸

۳- گروگانهای غیر متاهل انگلیسی به گروگانهای متاهل تبدیل شود.

۴- یک میلیون و چهارصد هزار روپیه ذمه گي مکناتن را انگلیسها به افغانها بپردازند. این تصویب فوراً به سران نظامی انگلیس فرستاده شد که چاره یی جز پذیرفتن آن نبود.^{۷۸} فرهنگ میگوید، که سران افغان شرایط جدید خود را در شانزده ماده برای قایم مقام مکناتن یعنی «پاتینجر» فرستادند و پاتینجر در مقابل هر ماده موافقت خود را ابراز داشته و مجدداً سردار اکبرخان با قلم خود آنرا ملاحظه و تبصره هایی برآن نوشته است. انگلیسها که جز پذیرفتن خواهشات طرف افغانی چاره ای نداشتند، مجبور بودند تا شرایط توهین آمیزی را که در تاریخ استعماری سابقه نداشت قبول کنند.

شرایط جدید سران افغان ، بعد از قتل مکناتن:

ماده ۱- پیشنهاد طرف افغانی: باید هیچ معطلی در حرکت عسکر انگلیس رخ ندهد.

جواب طرف انگلیس: موافقت است. آنها بیست و چهار ساعت بعد از آنکه یک هزار مواشی بار گیر که شتر یا یابو باشد دریافت کردند، حرکت میکنند.

ماده ۲- پیشنهاد طرف افغانی: سرداران افغان با اردو همراهی میکنند تا کسی را برای مخالفت نگذارند و در تهیه آذوقه کمک کنند.

جواب طرف انگلیس: بسیار خوب است.

تبصره: سردار عثمانخان وشادوله خان.

ماده ۳- پیشنهاد طرف افغانی: عسکر جلال آباد پیش از حرکت قوای کابل به طرف پیشاور حرکت نماید.

جواب طرف انگلیس: موافقت داریم، ایا کسی را تعیین می کنید که با آن همراهی کند؟
تبصره: عبدالغفور خان.

ماده ۴- پیشنهاد طرف افغانی: قوای غزنی بعد از گرفتن ترتیبات باید به سرعت از طریق کابل به طرف پیشاور حرکت کند.

جواب طرف انگلیس: موافقت است . و آیا شخصی را برای همراهی با آن تعیین می کنید؟

تبصره: یک نفر از اقارب نایب یا مهتر موسی خان.

ماده ۵- پیشنهاد طرف افغانی: قوای قندهار و تمام عساکر دیگر انگلیس در افغانستان باید به زودی به هند برود.

جواب طرف انگلیس: موافقت است، باید شخصی با آنها همراهی کند.

تبصره : نواب جبار خان.

ماده ۶- پیشنهاد طرف افغانی: باید تمام دارایی امیردوست محمدخان که در دست حکومت انگلیس یا افسران شخصی است، به جا گذاشته شود.

جواب انگلیس: موافقت است. آنچه در اختیار مامورین رسمی می باشد معلوم است، آنچه نزد افسران شخصی است، نشان داده بگیریید.

ماده ۷- پیشنهاد طرف افغانی: آنچه از دارایی انگلیس ها که برده شده نمیتواند، محافظت میشود و در اولین فرصت ارسال خواهد گردید.

جواب انگلیس: موافقت است، لیکن ما تمامی اشیای باقی مانده را به نواب (زمان خان) می دهیم.

تبصره: باید توپ ها، جبه خانه و تفنگ ها به من داده شود.
ماده ۸- پیشنهاد طرف افغانی: در صورتی که شاه شجاع بخواهد در کابل بماند، ما سالانه به او یک لک روپیه تنخواه خواهیم داد.

جواب انگلیس: ما موافقت داریم، آنچه میل دارید بکنید و امیدواریم دوستی تان را به ما ثابت بسازید.

ماده ۹- پیشنهاد طرف افغانی: هرگاه خانواده شاه شجاع نظر به قلت مواشی از بارگیری بماند، تا وقت حرکت شان به سوی هندوستان محلی را که حالا در با لاحصار در اختیار دارند برای اقامت شان تعیین می کنیم.

جواب انگلیس: موافقت داریم، عزت شاه عزت درانیها است و شایسته شما می باشد.

ماده ۱۰- پیشنهاد طرف افغانی: وقتی که اردوی انگلیس به پشاور رسید، باید ترتیبات برای حرکت امیر دوست محمدخان و سایر افغانها با اموال و عایله و اطفال شان گرفته شود.
جواب طرف انگلیس: موافقت داریم. همه آنها با عزت و سلامتی اعزام خواهد شد.

ماده ۱۱- پیشنهاد طرف افغانی: وقتی که امیر دوست محمدخان به سلامتی به پشاور

رسیدند آنگاه عایله شاه شجاع اجازه عزیمت خواهد داشت، تا بعد از عزیمت به محلی که تعیین شده برسد.

جواب طرف انگلیس: موافقت داریم.

ماده ۱۲- پیشنهاد طرف افغانی: چهار نفر مرد انگلیس طور گروگان در کابل خواهد

ماند تا وقتی که امیردوست محمدخان و سایر افغانها به پشاور برسند و آن وقت به مردان انگلیسی اجازه حرکت داده خواهد شد.
ماده ۱۳- پیشنهاد طرف افغانی: سردار اکبرخان و سردار عثمان خان عسکر انگلیس را تا پشاور همراهی خواهند کرد و آنها را به سلامتی تا آنجا خواهند رسانید.
جواب طرف انگلیس: موافقت داریم.

تبصره : سردار اکبرخان.

ماده ۱۴- پیشنهاد طرف افغانی: بعد از حرکت انگلیسها روابط دوستانه دوام خواهد یافت، یعنی اینکه حکومت افغانستان بدون موافقت و مشورت حکومت انگلیس هیچ عهدنامه و رابطه با کدام دولت خارجی برقرار نخواهد کرد و اگر آنها کدام وقتی علیه حمله خارجی کمک بخواهند، حکومت انگلیس از ارسال کمک مضایقه نخواهد کرد^{۷۹}.

جواب طرف انگلیس: تاجایی که به ما مربوط است موافقت داریم، اما دراین باره تنها حکمران کل هند صلاحیت دارد. ما بهترین مساعی را به کار خواهیم برد تا دوستی در بین دو دولت قایم شود و به لطف خداوند تعالی این آرزو برآورده خواهد شد و دوستی برای آینده وجود خواهد داشت.

ماده ۱۵- پیشنهاد طرف افغانی: هرکس که با شاه شجاع وانگلیس ها کمک کرده و خواهش رفتن با آنها را داشته باشد، برایش اجازه داده میشود، ما مزاحم او نخواهیم شد و اگر آنها

^{۷۹} - معلوم نیست سران افغانی، چرا باقید ماده ۱۴ روابط خارجی خود را منوط به موافقت دولت انگلیس وانمود کرده اند؟ گرچه این ماده در معاهده نهائی در شرط دهم تصحیح شده، ولی در آنجا نیز افغانها و حکومت افغانی مقید به دوستی با انگلیس و مکلف به گرفتن اسلحه از وی در برابر دشمن خارجی شده است. این دشمن خارجی به جز خود انگلیسها کی بود؟ آیسبکها در شرق یا ایرانی ها درغرب، یا روسها در شمال؟

در اینجا بمانند هیچ کس از آنها نسبت آنچه کرده اند بازخواست نخواهد کرد و به بهانه یی بایشان اذیت نخواهند رساند. آنها میتوانند مثل سایر سکنه در این مملکت باشند.

جواب طرف انگلیس: ما یک چند کلمه را داخل کرده ایم و عین دوستی خواهد بود اگر شما با آن موافقت کنید.

ماده ۱۶- پیشنهاد طرف افغانی: اگر کدام نفر از آقایان انگلیس از روی ضرورت متوقف شود با او تا وقت حرکت با عزت رفتار خواهد شد.^{۸۰}

از مواد شرایط (پیشنهاد) جدید و تبصره های که در پای هریکی از مواد آن توسط اکبرخان علاوه شده، به خوبی میتوان به ضعف و ناتوانی انگلیسها در کابل پی برد. چه مواد این طرح و تبصره ها با قاطعیت، قوت و پیروزی افغانها را به طرف مقابل (انگلیسها) نشان می دهد، اما معلوم نیست سران افغانی، چرا باقید ماده ۱۴ روابط خارجی خود را منوط به موافقت دولت انگلیس وانمود کرده اند؟

سرپرسی سایکس، مورخ انگلیسی مدعی است که در پای این عهدنامه (عهدنامه اول جنوری ۱۸۴۲ که با قلم سردار اکبرخان نوشته شده)، ۱۸ نفر سران افغان مهر کرده اند و نام آنها بدین قرار است: ۱- محمد زمانخان، ۲- میرحاجی، ۳- سکندر خان، ۴- درویشخان، ۵- محمد اکبر خان، ۶- محمد عثمان خان، ۷- غلام احمدخان، ۸- غلام محمدخان، ۹- خان محمدخان، ۱۰- عبدالخالق خان، ۱۱- امین الله خان، ۱۲- میراصلان خان، ۱۳- میراسلم خان، ۱۴- محمدخان، ۱۵- محمد نصیرخان، ۱۶- عبدالله خان، ۱۷- عبدالغفورخان، ۱۸- میرآفتاب خان.^{۸۱}

^{۸۰} - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج۱، ص ۲۷۳-۲۷۶

گردن نهادن به نامه پدر و میدان تهی کردن بدشمن :

دکتور حبیب میگوید: " آخرین ضعف اکبرخان گردن نهادن به نامه ننگ آلود پدراست و میدان تهی کردن او برای خون افشانی دشمن نابود شده و میدان نهاده، یعنی برای انگلیسها تا دیگر باره پادشاهی به دودمان او بیاید." ^{۸۲}

در این جمله نویسنده میخواهد بگوید که اودارای احساس وطن دوستی بیشتر از سردار اکبرخان است، درحالی که در همان زمانی که نویسنده این سطور را مینوشته ، افغانستان تحت اشغال قشون سرخ اتحادشوروی بود. و او در تحت سلطه توپ و تانک شوروی به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق (در جناح پرچم) به حیث رئیس پوهنتون کابل منصوب شد و مطابق مرام شورویها نصاب تعلیمی پوهنتون هارا دگرگون ساخت. کسی که با دشمن خاک و وطن همدست و همنا شده باشد، چطور میتواند دم از وطن پرستی بزند و خود را برتر از کسی بشمارد که در ضدیت با سلطه بیگانه برکشور از آزمون تاریخ موفق برآمده بود. منظورم وزیر اکبرخان است که دوهفته بعد از اشتراک در قیام برضد انگلیسها، دشمن را وادار به اخراج از افغانستان نمود و لشکر ۱۶ هزار نفری او را در راه کابل - جلال آباد نابود کرد و در تلاش بیرون راندن بقیه قشون دشمن از وطن بود. دشمنی که خانواده ۱۴۹ نفره وزیر را اسیر گرفته بود و در هر لحظه میتوانست آنها را نابود کند.

^{۸۱} - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ، ص ۲۷۸، کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۳۱۲ - ۳۱۵،

^{۸۲} - مجله خراسان، سال ۱۳۶۰، شمار اول، ص ۶۳،

در جواب این ادعای نویسنده که میگوید: " گردن نهادن به نامه ننگ آلود پدر و میدان تهی کردن او برای خون افشانی دشمن نابود شده و میدان نهاده" باید گفت: اولاً هیچ نامه ننگ آلودی از امیر دوست محمد خان عنوانی پسرش وزیراکبرخان در دست نیست و روایتی که حمیدکشمیری از نام امیر به اکبرخان گفته و غبار آنرا در تاریخ خود بزرگ ساخته است، پیغام یک پدر اسیر در دست دشمن است که میگوید، انگلیسها قصد ماندن در افغانستان را ندارند و بهتر است سد راه شان نشوید تا زمینه برگشت خانواده شما فراهم گردد.

ثانیاً شاهدان عینی از جمله برید من ایر، یکی از اسیران انگلیسی در خاطرات خود محتوای نامه امیر عنوانی اکبرخان را چیزی غیر از آنچه دکتور حبیب مدعی است ذکر میکند که نشان دهنده سخت گیری انگلیسها بر خانواده امیر است. او میگوید: « در تاریخ ۲۵ اپریل [که اکبرخان با اسیران انگلیسی به تیزین رسیده بود] قاصدی از لودیانه نامه یی به وزیراکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد در آن نوشته شده بود که " ده روز میشود که خانواده شما (اکبرخان) در هندوستان غذا نخورده اند." [این پیام خالی از حقیقت نیست، زیرا انگلیسها وقتی از تباهی قشون ۱۶ ونیم هزار نفری خود بدست اکبرخان مطلع شدند، آبرو و حیثیت و شهرت امپراتوری بریتانای کبیر را بخاک زده دیدند و برای اعاده حیثیت امپراتوری میتوانند دست به هرکاری بشمول قتل خانواده وزیراکبرخان از راه گرسنگی و فاقه گی بزنند.] بعد از شنیدن این خبر ما همه گفتیم که این یک نامه جعلی و دروغی است. سردار در این باره بالحن خشمگین گفت: " خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود بر نمی گردم." بعد با خونسردی (مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد)، به سخنان

قبلی خود ادامه داد و خطاب بمن گفت: در نتیجه شلیک توپهای جنرال سیل تلفات ما بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بود، مگر از اثر مرمی های که از بالاحصار برما فیر میشد، تلفات جانی و مالی به قوای ما بسیار کم بود. او (سردار اکبرخان) گرچه شکست خود را به طالع محول میکرد، مگر مثل مردان دلیر با صدای بلند که خصلت چنین مردانی است، دلاوری عساکر انگلیس را به رهبری جنرال سیل ستود.^{۸۳}

ضرب المثل معروفی است که میگوید: «زمین آنجایی سوزد که آتش برآن می سوزد.» با درک آتشی که اکبرخان را میسوخت، گردن نهادن به نامه پدر بمنظور نجات ناموس خود و خانواده اش، خیلی شرافتمندانه تر از استقبال از ورود قشون سرخ شوروی در ۶ جدی ۱۳۵۸ است. مردم فراموش نکرده اند که رفقای حزبی دکتور حبیب در روز ورود قشون سرخ در کابل بر تانکهای متجاوزگی گل پاش میدادند، در حالی که مردم افغانستان با تنفر از تجاوز شوروی خود را برای جنگ در برابر حاکمیت حزب و قشون سرخ آماده مینمودند.

درباره دکتور اسدالله حبیب در همان زمان شنیده بودم که در نخستین هفته تقرر خود بنام تصفیه پوهنتون از وجود طرفداران امین، ۶۰۰ تن از استادان منسوب بجنای خلق را از پوهنتون اخراج کرد و به کلام دیگر به جوخه مرگ سپرد. [کسیکه ۲۰۰ تن از همان استادان را تا لوگر برده و نکشته و آزاد کرده بود، جنرال خوشحال پیروز نام دارد که با من در شهریوتی بوری سویدن زندگی میکند و از این عمل تعصب آلود رئیس پوهنتون در روزهای اول تجاوز شوروی برایم حکایت کرده است.]

^{۸۳} - برید من ایر، دیوه بندی خاطرات، ترجمه نسیم سلیمی، ص ۱۹۹-۲۰۷

اینکه نویسنده میگوید «میدان تهی کردن بدشمن میدان نهاده و نابودشده»؟ حرف مفتی بیش نیست. اولاً که، دشمن هنوز "میدان" را رها نکرده و کاملاً "نابود" نشده بود، زیرا هنوز در جلال آباد جنرال پالک با ۲۰ هزار نیروی مجهز با توپخانه قوی برای انتقام کشی از وزیر اکبرخان وجود داشت. هنوز دشمن در قندهار نیروی کافی برای حمله بر افغانها در اختیار داشت. هنوز خانواده ۱۵۰ نفره وزیر اکبرخان بطوراسیر در دست دشمن بود. ثانیاً سردار اکبرخان نه قبل از نامه ی پدر و نه بعد از آن هرگز دست از مخالفت و مبارزه با انگلیسها نگرفته است. و این مخالفت و دشمنی اکبرخان با انگلیسها تا آخرین رمق حیاتش برمؤرخان و چیز فهمان کشور پوشیده نیست. خوراندن زهر توسط طبیب هندی امیر که جاسوس انگلیس بود به وزیر اکبرخان ناشی از همین ضدیت و دشمنی او با انگلیسها بوده است.^{۸۴}

ثالثاً نویسنده نگفته که اکبرخان کدام میدان نبرد را برای دشمن تهی کرده و عقب کشیده است؟ آیا مگر این اکبرخان نبود که بعد از تباهی قشون ۱۶۵۰۰ نفر دشمن در مسیر راه کابل- جلال آباد، یک گروه سه هزار نفری از مبارزین ننگرهار را بسرکردگی محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان برای جلوی گیری از ورود قشون جنرال پالک به دره خیب فرستاد، و بعد هم خودش قشون انگلیس را در جلال آباد که از طرف جنرال سیل اداره می شد و منتظر رسیدن کمک از پشاور بود، تحت محاصر قرار داد، تا مجبور به تسلیم و خروج از کشور گردند؟ ولی دسیسه های انگلیسی یکی بعد از دیگری برضد اکبرخان به کار گرفته می شد.

^{۸۴} - سیستانی، دوناغه سیاسی- نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹، ص ۲۹۰، بیعد، چاپ

انگلیسها، ابتدا پاینده محمد، محافظ سردار اکبرخان را با دادن یکصد هزار روپیه فریفتند، تا سردار را از بین ببرد. چنانکه یكروز که سردار اکبرخان مشغول معاینه راه حمله برقشون محصور انگلیس بود، پاینده محمد، از عقب با تفنگ خود سردار را هدف قرارداد، ولی خوشبختانه گلوله بر بازوی راست سردار اصابت کرد و کشته نشد مگر شدیداً زخمی گردید. (۱۳ مارچ ۱۸۴۲) و وقتی هم که پاینده محمد اعتراف کرد که انگلیسها او را در بدل پول فریفته اند، از خونش درگذشت، مگر سردار دیگر افغان سردار سلطان احمدخان قاتل را سربه نیست کرد.^{۸۰}

به تعقیب اجرای سوء قصد بر اکبرخان از سوی پاینده محمد محافظش به تحریک و توطئه دشمن در ۱۳ مارچ، انگلیسها، برای از میان بردن اکبرخان دست به یک عملیات شبیخون زدند و با همین نیت در صبحگاه ۷ اپریل ۱۸۴۲ که هنوز مجاهدین در خواب بودند، دست به یک حمله برق آسا زدند که مجال مقابله را برای مجاهدین باقی نگذاشت. سردار اکبرخان با تن زخمی خواست مقاومت کند، ولی سودمند نیفتاد و در نتیجه مجاهدین شکست خورده پراکنده شدند و اکبرخان مجروح با تنی چند از همراهان به لغمان عقب نشست. و به کابل گزارش داد و از کابل کمک خواست، ولی هرگز از کابل کمکی به او نرسید و او مجبور گردید یکجا با اسیران انگلیسی از لغمان بکابل برگردد. در این بازگشت فقط ۳۰۰ تن از مجاهدین لغمان او را همراهی میکردند و بقیه مجاهدین جلال آباد بعد از شبیخون ۷ اپریل پراکنده شده و خانه های خود رفته بودند.

^{۸۰} - [برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات ، ص ۱۹۵]

در پنجم ماه می وزیر اکبرخان از تیزین به قصد کابل حرکت کرد و وقتی به کابل رسید، جنگ در اطراف تپه مرغان میان طرف داران نواب محمد زمانخان و نایب امین الله خان جریان داشت. اکبرخان هم با ۳۰۰ تن سوار همراکش به جانبداری از نواب زمانخان وارد معرکه شد و قشون فتح جنگ و نایب امین الله خان را از پیش برداشت و از عقب شان تا بالاحصار تاخت و بار و بنه و سلاح فراوان از آنان تصاحب کرد و کار محاصره و نقب کنی بالاحصار را شروع مینماید. نایب امین الله خان که عواقب این جنگ را خطرناک میدید، به محمدشاه خان، خسر سردار اکبرخان توصل جست و راه مصالحه پیش نمود. در اثر میانجی گری محمدشاه خان بابکرخیل قضایاچنین فیصله شد که: فتح جنگ پادشاه باشد و سردار اکبرخان وزیر او و برای رفع کدورت و همبستگی بیشتر طرفین، دختر نایب امین الله خان به عقد نکاح سردار اکبرخان درآورده شود. بدین گونه غایله خاموش شد و از این تاریخ به بعد سردار اکبر خان به وزیر محمداکبرخان شهرت یافت.^{۸۶}

وزیر اکبرخان بعد از قبول وزارت فتح جنگ بزودی نامه او را بدست آورد که از جنرال پالک دعوت کرده بود برکابل حمله کند. وزیر اکبرخان فتح جنگ را حبس کرد و با سران ملی در باره مقابله با قوای جنرال پالک به مذاکره و مشوره پرداخت و سپس برای مقابله با دشمن با جنگجویان کابل در تیزین سنگر گرفت.

فرهنگ مینویسد: «جنرال پالک در آخر اگست بطرف کابل حرکت کرد غلجائیان که در مسیر راه او قرار داشتند در جگدک سنگر گرفته بودند. لیکن قوای انگلیسی سنگرهای شانرا بضرط توپ تخریب

^{۸۶} - سراج التواریخ، ج ۱، ۱۸۳-۱۸۵، کهزاد، بالاحصار کابل، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۹

کرده و پیاده نظام شان از هرطرف برکوتل بالا برآمده سنگر را فتح نمودند. دور روز بعد از آن اکبرخان با قوای اصلی مجاهدین که از مردم مناطق مختلف اطراف کابل تشکیل یافته بود در تیزین با ایشان مقابله کرد. هردو طرف سخت کوشیدند اما در پایان کار نظم و نسق عسکری و تفوق اسلحه انگلیس موثر ثابت شده نقطه مرتفع هفت کوتل به دست دشمن افتاد و قوای اکبرخان بهرطرف پراکنده شد و خود اکبرخان به پروان عقب نشست. ^{۸۷}

اما علامه رشاد مینویسد که «غازی وزیراکبرخان وقتی بمقابل جنرال پالک درجگده لگ دست به حمله زد، سرداران قزلباش بسرکردگی علی رضاخان از لشکر وزیراکبرخان جدا شدند و از مقابله با انگلیسها سرباز زدند. این عمل سران قزلباش سبب شد تا افراد وجنگجویان وزیر اکبرخان نیز بهر طرف پراکنده شوند و خود وزیر اکبرخان هم راه خلم پیش گرفت.» ^{۸۸}

علامه رشاد می افزاید که این علی رضاخان که یک کوچه درجاده میوند بنامش یاد میشود هنگام بازگشت لشکرپالک از ترس مردم باخانواده خود به هندوستان رفت ودرلاهور اقامت اختیارکرد و تا روزمرگ خود از انگلیس ها ماهانه ۸۰۰ کلدار معاش میگرفت او در جون ۱۸۶۵ چشم از جهان فرو بست. ^{۸۹}

فرهنگ، از قیام خان شیرین خان قزلباش در افشار کابل در وقتی که وزیراکبرخان برای مقابله با قوای جنرال پالک در تیزین سنگرگرفته بود یاد کرده میگوید: «سردار سلطان احمدخان که برای مقابله با جنرال نات مامور شده بود، کوتل میدان را سنگر بندی کرده بود، گرچه افغانها بدو قوای انگلیس را متوقف

^{۸۷} - فرهنگ، همان ج۱، ص ۲۸۷

^{۸۸} - علامه رشاد، ملی اتل غازی وزیراکبرخان، ص ۲۰

^{۸۹} - علامه رشاد، همان اثر، پاورقی همان صفحه

ساختند اما در این وقت خبر رسید که خان شیرین خان جوانشیر در افشار بطرفداری انگلیسها قیام نموده و اراده حمله به شهر دارد. این خبر توأم با خبر شکست اکبرخان در تیزین موجب شد که افراد قوای سلطان احمدخان متفرق شده بسوی خانه های شان برگردند. به این صورت پالک و نوات در وسط سپتمبر ۱۸۴۲ بفاصله یک روز از یک دیگر وارد کابل شدند.^{۹۰}

از مطالعه دقیق تاریخ کشور میتوان دریافت که علی رضا خان قزلباش و خان شیرینخان جوانشیر در شکست اکبرخان در مقابل با جنرال پالک نقش اساسی بازی کرده اند و با آنکه قوای جنرال پالک مجهز با توپخانه سنگین و غیر قابل شکست بود، اما وزیر اکبرخان با همراهی نایب امین الله خان تا آنجا که مقدور بوده است در مقابل جنرال پالک مقاومت کرده اند و بعد از آنکه علی رضاخان با نیروهای خود از صف جنگ برید، شکست در سپاه اکبر خان افتاد و افراد اکبرخان به رسو پراکنده شدند و او با نایب امین الله خان به پروان عقب نشستند. معهذا میتوان گفت که وزیر اکبرخان در برابر انگلیسها هرگز کاری که منافی حیثیت و شرف افغانی خودش و ملت افغانستان باشد انجام نداده است. و سرانجام موفق شد تا ناموس خود و خانواده اش را صحیح و سالم به وطن بازگرداند و هم دشمن متجاوز را از کشور خارج کند. انتقادات آلوده با تعصبات قومی و زبانی نمیتواند ذره ای از محبوبیت آن مردشجاع تاریخ مازاکم دارکند.

پایان

مقاله هفتم

سردارسلطان احمدخان سرکار ، مردی که شانه بشانه وزیراکبرخان میزد



سردارسلطان احمدخان سرکار

یکی از سرداران جوان و با شهامت افغان که در تاریخ مبارزات کشور، بخصوص در قیام کابل برضد تجاوزاول انگلیس از ۱۸۳۹ تا روزهای وفات امیردوست محمدخان (جون ۱۸۶۳م) در صحنه حوادث داغ کشور، همیشه فعال و حاضر بود ، سردارسلطان احمدخان معروف به سلطان جان پسر سردار محمدعظیم خان ابن سردار پاینده خان بارکزی است.

سردار سلطان احمدخان ، نه تنها از نقطه نظر سن و سال و تبارز جوانی، بلکه از روی امیال و افکار هم با پسرعم خود سردار اکبرخان بسیار شبیه بود و پیش آمدهای روزگار هم این دو سردار دلیر را تا دیر زمانی یکجا و پهلوی هم نگهداشت تا تلخی ها و کامیابی ها حیات شخصی و اجتماعی را یک سان بچشند.

بریدمن ایریکی از اسیران انگلیسی در خاطرات خود می نویسد: «سردار محمد اکبرخان و پسرعموی او سلطان احمدخان که دوستان نزدیک او را سلطانجان می نامند، بدین جهت ما را تا قلعه بدیع آباد لغمان همراهی کردند که وسایل آرامی ما را حتی المقدور فراهم کنند. سلطان جان، یک شخص بسیار خوش قیافه و خوش سیما است. سلطانجان و سردار اکبرخان هر دو اشخاص با تمکین و مهربان اند.»^{۹۱}

علامه رشاد، مینویسد که در منتخب التواریخ، سردار سلطان احمدخان بنا بر حسن جوانی اش بنام «آفتاب خاور» نامیده شده است.^{۹۲}

در ایامی که امیر دوست محمدخان، بر اثر تجاوز انگلیس به بخارا پناهنده شد، هردو سردار جوان یکجا به درد جلاوطنی و خوشونت شاه بخارا گرفتار آمدند. بخصوص پس از آنکه سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان با ۷۰ تن از همراهان خود از بخارا بعزم وطن راهی شهر سبزشدند پادشاه بخارا از فرار آنها مطلع شد، بقول سراج التواریخ هفت هزار سوار ازبک را مامور برگرداندن سرداران نمود. لشکریان جلو افغانها را در محلی بنام چراغچی گرفتند. افغانها دست به شمشیر بردند ، در نتیجه ۸ تن از ازافغانها و ۳۰ تن از ازبک ها کشته شدند. در جمله کشته شدگان

^{۹۱} - بریدمن ایر، دیوه بندی خاطرات، ص ۱۸۵

^{۹۲} - علامه رشاد، ملی اتل غازی وزیر اکبرخان، ص ۳۵

افغان سردارسمندر خان برادر سردار سلطان احمد خان و جانگل خان ناصری با ۶ تن از ملازمان شان کشته شده بود و از بقیه افغانها کسی نبود که از ۴ زخم شمشیر کمتر به او رسیده باشد. سردار محمدافضل خان و سردار اکبر خان و سردار سلطان احمد خان که هریک ۳ و ۴ زخم شمشیر خورده بودند از هوش رفته بودند. جسد خون چکان سرداران را به حضور شاه بخارا نصرالله خان بردند و آن شاه ظالم که اتباعش او را شاه قصاب لقب داده بودند، امر کرد تا هر همه سردار افغان در سیاه چاه ارگ بخارا انداخته شوند.

علامه رشاد از قول محمد حکیم مولف منتخب التواریخ مینویسد که: «چون ایشان را محبوس ساختند صورت واقعه را به امیر نصرالله عرضه کردند و از آنجا حکم آمد که ایشان را بر سریر خلافت فرستند. در آن وقت فصل زمستان در عین جدی بود که کف یخ کن، به همین شدت سرما به سه کس یک اسپ و خود ایشان را برهنه به جانب بخارا فرستادند و برادرم سردار اکبر خان و سلطان احمد خان میگفتند که خون ما از زخم شمشیر جریان می یافت همان ساعت [همان لحظه] یخ می بست با همین عذاب و عقوبت به بخارا برده شدند چون به دروازه ارگ رسیدند همه را پیاده ساخته نگهداشتند که از امیر نصرالله چه حکم میشود... یکی از ندیمان امیر نصرالله برآمد و گفت ایشان را پیش اندازید، نزد پدرشان می بریم [پدرشان امیر دوست محمد خان درزندان بود]... چون چشم دوست محمد خان به فرزندان و داماد افتاد آهی سرد کشید و از خود رفت. بعد از ساعتی بخود باز آمد و فرزندان را در کنار کشید و آغاز گریه کرد.»^{۹۳}

^{۹۳} - ملی اتل غازی و وزیر محمد اکبر خان، ص ۳۶-۳۳ بحواله (سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۲، منتخب التواریخ، ص ۳۰۶-۲۹۴)

سرداران مشقات زندان و سیاه چال پادشاه بخارا را مشترکاً متحمل شدند تا اینکه در سال ۱۸۴۱ به وساطت یک روحانی از افغانستان موسوم به «حضرت صاحب بت خاکی» که در بخارا زندگی میکرد و مورد ارادت و اخلاص پادشاه بخارا بود از زندان بخارا نجات یافتند و به افغانستان برگشتند و از راه بامیان و هزاره شیخعلی و غوربند داخل کوهستان شدند، و سپس خود را به صحنه حوادث کابل رسانیدند.^{۹۴}

بدین سان دیده میشود که سردارسلطان احمدخان هم مثل سرداراکبرخان و سردار افضل خان بارها بکام مرگ فرورفته و زنده باز گشته است.

ورود این دو سردار به افغانستان مصادف به روزهایی بود که قیام ملی در کابل آغاز شده بود و در میدان شیرپور عبدالله خان اچکزائی بر توپ و تفنگ متجاوزین پی هم حمله می برد و هنگامی آنان به میدان جنگ رسیدند که مجاهد دلیر اچکزائی شدیداً زخم برداشته بود. از این روز به بعد آنها در تمام قضایای مهم، در جنگ های شیرپور و بی بی مهرو یا در مجالس سران ملی، در مذاکرات عهد و پیمان ملیون و فرنگیها و خلاصه در تمام واقعات آن دوره شخصاً سهم داشت و در امور جزئی تا کلی، پهلوی به پهلوی سردار اکبرخان عمل می کرد و در جریان این همه پیشامدهای صعب، اکثراً وظایف خطیر نظامی و سیاسی به سردار سلطان احمد خان سپرده می شد، و او هم بدون تعلل به اجرای وظایف خطیر می پرداخت و موفق و سربلند از وظایفش بیرون می آمد.

^{۹۴} - سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۵

جایگاه سردار اکبرخان را در قیام کابل و پیروزی برانگلیسها، نمیتوان بدون مطالعه کارنامه های سردارسلطان احمدخان و محمدشاه خان غلجائی درک کرد، زیرا این هرسه شخصیت مبارز و شجاع مانند یک روح در سه تن بودند و همه کارها را با مشورت و با مصلحت همدیگر به پیش می بردند و سامان می بخشیدند. بنابراین برای معرفت به درجه فداکاری و هوشیاری این سردار، خوب است تا زمینه های جلب مکناتن را برای نوشتن یک عهد نامه سری دیگر و حاضرشدنش برای ملاقات با سرداراکبرخان، در اینجا از نظر بگذرانیم.

شهزاده علیقلی فرزند فتح علشاه قاجار، در سال ۱۸۵۷از زبان سردار سلطان احمدخان ، داستان شکست انگلیسها را در افغانستان شنیده و آن شنیدگی ها را در رساله ای تحت عنوان "تاریخ واقعات و سوانح افغانستان " نگاشته است که در شناخت بخشی از رخدادهای تاریخی کشورما بسیار با اهمیت است. نویسنده به ارتباط درتنگنا قرارگرفتن سپاه انگلیس و فشارجنرال الفنستن بروزیرمختار (مکناتن) برای مصالحه با سران افغان چنین می نویسد:

".... در آن هنگام ریاست افغانها با وزیرمحمداکبرخان بود. انگلیسان خواستند با سردارهای افغان نواب محمدزمانخان و سردار عثمان خان پسر نواب صمدخان و نایب امین الله خان بنای معاهده و مصالحه ، بدون آگاهی و استحضار وزیرمحمداکبرخان گذارند.... در آن آوان وزیرمحمداکبرخان را تبی عارض گشته و در مستقر خویش خفته بود. اتفاقاً سردار سلطان احمدخان پسر سردار محمدعظیم خان با لشکر از لشکرگاه خویش بیرون آمده چون به حوالی سنگر انگلیس رسید، امام الدین منشی (موهن لال، بجای

امام الدین از سرورخان لوهانی نام می برد) از معسکرانگلیس جدا گشته به همراهان سردار سلطان احمدخان پیوست و به جایگاه وی در آمد. چون سردار مذکور و وزیرمحمد اکبرخان در یک جای سکنی داشتند و نظرش بر امام الدین منشی افتاد از سردار پرسید که این مرد کیست و مطلبش چیست؟ جواب داد که این مرد مسلمان است و سخن وی آنست که من از جماعت انگلیس به هزارحیله فرار کرده و به طوایف مسلمان روی آورده ام. چون سرداران دیگر صرف شام کرده هر یک به مقر خویش در آمدند، سردار سلطان احمدخان دوباره به نزد وزیرمحمد اکبرخان بازگشت دید وزیر با آن مرد به گفتگو مشغول است. سردارسلطان احمدخان با تعجب از چگونگی حال وی پرسید وزیرمحمد اکبرخان گفت: این شخص از جانب وزیرمختارچنین پیام آورده که: "چون پدر و سایر اقارب تو در هندوستان می باشند دوستی با انگلیس به حال تو انفع و انسب از دیگران است و خواهش من از تو آن است که تو نیزمانند سایر سردار ها با سران دولت انگلیس طریق وفاق و یکرنگی پویی و پیرامن جنگ و نفاق نگردی." ^{۹۵}

آنگاه اکبرخان فوراً محمدشاه خان غلجائی را فراخواند و موضوع را با وی در میان گذاشت و بعد از مشورت با هم، امام الدین منشی را گفتند که همین امشب به پیش وزیر مختار برود و بگوید که ما موافقیم و آنچه صلاح طرفین باشد راضی استیم. قاصد پیغام سرداران را به وزیرمختار برد و برگشت و او پیام وزیرمختار را چنین گزارش داد: "سخن وی آنست که با سرداران دیگر قرار تجدید عهد گزاردیم و شما نیز از برای اطمینان خاطر ما سردار سلطان احمدخان را درجهاونی فرستاده تا با وی قرارکار

^{۹۵} - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ تهران، ۱۳۷۶ش، ص ۱۰۵

معاهده و مصالحه را نهاده بنای دوستی را استوارنمائیم. و انجام این کاربردن آمدن سردار صورت نگیرد." سرداران جواب دادند که فردا برای انجام چنین معاهده ای در بیرون چهاونی باشما حاضر خواهیم شد و شما نیز در فلان محل حاضر شوید.^{۹۶}

غبار میگوید که : «روزا دسمبرمکناتن در میدان همواربا نمایندگان ملی که در رأس ایشان سردار اکبرخان قراردادست مذکراه کرد و قراردادی راکه سردار اکبرخان تسوید کرده بود امضاء و تسلیم شد. قرارداد شامل مواد آتی بود:

- دونفرافغان اردوی انگلیس را از کابل تا جلال آباد بدرقه و حفاظه می کند.

- عسکر موجوده انگلیس از کابل، جلال آباد و قندهار به هند مراجعه کند.

- احوال و ائقال و توپخانه و جباخانه که به واسطه عدم بارگیری بماند، به افغانها داده شود.

- خانواده شاه شجاع تا مراجعت امیردوست محمدخان در کابل بماند.

- امیردوست محمدخان با سایر افغانها به کابل مراجعت داده شود.

- ۶ نفر از انگلیس ها تا رجعت امیر در کابل گروگان باشد.

- انگلیسها باردیگر یاد افغانستان را نکنند.

- انگلیس های معذور از رفتن در کابل نگهداری می شوند.

- اردوی انگلیس در مراجعت به هند بیش از ۹ توپ با خود

نبرد.

در ۱۳ دسامبر جنرال الفنستن پیشنهاد خودش را راجع به عملی نمودن مواد موافقتنامه به مکناتن تکرار کرد. در ۱۴ دسمبر رهبران ملی اجازه دادند که پنج هزار عسکر محصور دشمن از بالاحصار به قشله انگلیسی بروند و سردار سلطان احمدخان پسر عم سردار اکبرخان موظف شده بود که عسکر دشمن را از میان ۲۰ هزار نفر مجاهد مسلح که در دو طرف جاده ایستاده بودند و وضع عسکر مغلوب را تماشا میکردند، در طول یک شبانه روز عبور دهد.

سردار سلطان احمدخان قشون دشمن را از بالاحصار تا قشله بی بی مهر و بدرقه نمود و بنا بر تقاضای وزیر مختار به داخل چهاونی رفته با مکناتن ملاقات نمود. مکناتن که هنوز چشم امداد به قندهار و جلال اباد دوخته بود، به طرز شرم آوری از ایفای عهد نامه سربتافت و به دسیسه های تازه توصل جست. مکناتن این بارخواست با سردار اکبرخان از در حيله و خیانت پیش آید و به نام تأمین منافع شخصی، او را وسیله بقای تسلط انگلیس در افغانستان قرار دهد. مکناتن می دانست که نواب محمد زمان خان و شجاع الدوله خان پسر نواب زمان خان را نمیتوان فریفت و از میان رهبران با نفوذ دیگر ملی، مخصوصاً نایب امین الله خان لوگری که مردی مجرب است، نمی توان او را به زودی تطمیع کرد، پس سردار اکبرخان جوان ۲۴ ساله را که تا هنوز در میدان سیاست امتحان نداده بود، انتخاب کرد. مکناتن توسط سرورخان لوهانی از وزیر اکبرخان خواهش ملاقات کرد و او به نمایندگی خود سردار سلطان احمدخان را فرستاد.^{۹۷}

درایت سردارسلطان احمدخان در بدام انداختن مکناتن:

بقول میرزاعلیقلی ،سردارسلطان احمدخان وزیرمختار را ملاقات کرد.وزیر مختاربه سردار گفت : " ما را از شما تمنائی چند است، هرگاه برآورده خواهد شد اظهار داریم والا سخن بیهوده گفتن خرد مندان را نشاید. سردار گفت شما اظهار آن را دریغ ندارید هرگاه مرا در انجام آن قدرتی باشد من نیزدریغ نمی دارم.چندان که خاطرخواه شما هست کوشش خواهم کرد. گفت: یکی آنکه چون بودن ما انگلیسان دراین مملکت از برای افغانها فایده های کلی دارد بگذارید در این مملکت متوقف باشیم تا هم شما را از شردشمن ایمن داریم وهم از خواسته و سیم وزر توانگر سازیم. دوم آنکه لشکریان افغان که به پیرامون لشکرگاه ما انبوهند نیز پراکنده شوند. سوم آنکه نایب امین الله خان که مایه فتنه وفساد مابین دولشکر است یا او را زنده دستگیرنموده به ما بسپارید یا خود او را به قتل رسانید.

ودرضمن برآوردن این مهام،احسان وانعام چند ازبرای هریک از شما متصوراست اگر خواهی یک یک را برشمارم. سردار گفت اکنون ازپاسخ این سخن بگذرتا وزیر محمداکبرخان رادیده این سخن را باوی درمیان آرم وپس از آن جواب آن بگزارم.این بگفت واز آنجا نزد وزیر اکبرخان آمده ماجرا بازگفت. وزیرگفت چرا نگذاشتی انعام واحسانی که درنظر دارد برشمارد تا فایده این کار معلوم گردد؟ سردار گفت: ازآن ترسیدم که به وعده های داد ودهش ونیکوئی وبخشش وی، نفس سرکش فریفته نگردد

و تطمیع شود و قبول مطالب و تکالیف وی نماید و آنچه در حق آن جماعت منظور است معمول ندارد.»^{۹۸}

وزیر محمد اکبرخان از این تدبیر سردار سلطان احمدخان سخت خوشنود شد و فوراً محمدشاه خان را فراخواند و جریان را برایش شرح داد. بعد از مشورت چنان فیصله کردند که با پیشنهاد مکناتن ظاهراً موافقت کنند، ولی در باطن با دشمن از همان دری وارد شوند که او داخل شده است. آنگاه "سکینر" انگلیس را که نزد محمد اکبرخان اسیر بود با سردار سلطان احمدخان نزد وزیر مختار فرستادند و پیغام دادند که آنچه تقاضای شماست همه را معمول می داریم، ولی قبل از آن باید شما بگوئید که خواست شما از ما چیست و در بدل آن چه پاداشی در نظر دارند؟ مکناتن گفت:

- از دره بولان تا خیبر در شرق و تا هرجائی که در غرب قلمرو شاه شجاع شناخته میشود، وزارت آن به سردار محمد اکبرخان سپرده میشود.

- امیر دوست محمدخان را معززاً به بکابل خواهیم فرستاد، وزیر محمد اکبرخان مختار است که او را مداخله در امور میدهد یا نمی دهد.

- عجالتاً دوازده لک روپیه به سردار اکبرخان تسلیم میدهیم و در آینده همه ساله دولک روپیه نیز تسلیم خواهیم نمود.
- سردار اکبرخان فعلاً نایب امین الله خان را دستگیر کرده و به انگلیسها بسپارد و هم سایر سرکردگان ملی را از کابل متفرق سازد.^{۹۹}

^{۹۸} - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۷

^{۹۹} - غبار، ۵۵۷، میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۷

سردار سلطان احمدخان ازوزیرمختار خواست آنچه بزبان میگوید بروی کاغذ بیاورد. وزیرمختاربا تردد صفحه ای برگرفته سطری چند نگاشت. "آنگاه اندکی ملتفت شده سلطان احمدخان را مخاطب کرد که سردار! این عمل در نظرم زیاد خام می نماید به همان گفتگو وکلام قناعت کنید، سردار گفت: اگر غرض اطمینان ما سه چهارتن است قول شما راسند می دانیم اما افغانها هرگز بدون سند از ما قبول نمی کنند. وزیرمختارناچار شده سطری می نوشت و دقیقه ای تأمل نموده برشناخت این عمل سخن می راند تا عهد نامه به انجام رسید،خواست بدون مهرتسلیم کند. اما سردارسلطان احمدخان تمکین نکرده خواهش کرد درپای کاغذ مهر بگذارد ومکانتن لابد سندرا مهرنموده به سردار تسلیم کرد.

بعد سردار سلطان احمدخان سوال کرد که دردم حاضر نقد چه خواهید داد تا عقد مصالحه بهتر منعقد شود؟ وزیرمختارمبلغ تمنای ایشان را سوال کرد، سردار وجهی گزاف گفت، وزیر مختارانکار نمود که اکنون این مبلغ مقدور نیست، دولک روپیه حواله خزانه دار نمود که تسلیم سردار کند. چون بارگیرحاضر نداشتند حمل ونقل وجه را به عهده فردا شب گذاشتند ومراجعت کردند." ۱۰۰

سردار اکبرخان بعد از گرفتن پیشنهاد مکانتن، با برخورداری از هوشیاری ذاتی، درنهایت مهارت واختفا رهبران ملی را ازاین جریان آگاه نمود وچون دورویی وسوء نیت مکانتن به سران ملی واضح شد وفهمیدند که قصد امحای آنها را توسط خود شان دارد، فیصله کردند که دشمن را به همان حيله ايکه انديشيده، به

دام اندازند، و به سردار اکبرخان اختیار دادند که هرطورخواسته باشد با مکناتن معامله کند. بنابراین سردار اکبرخان، به سردار سلطان احمدخان و برادرش محمدصدیق خان وظیفه سپرد که بیست شتر آرد و گندم بارکرده شب به چهاونی ببرند و درعوض آن پول بارکرده بیاورند. درضمن سردار اکبرخان به وزیرمختار پیام داد که: "وزارت شاه شجاع را می پذیرد، اما پولی که انگلیسها خواهندپرداخت باید فعلاً سه ملیون و سالانه چهارصد هزار روپیه باشد." (درحالی که مکناتن پرداخت فوری یک ملیون و دو صد هزار و سلانه دو صد هزار روپیه را کتباً وعده داده بود)، این تقاضا و جگره پول از طرف سردار محمد اکبرخان، مکناتن را گول زد و تقاضای سردار سلطان احمدخان مبنی برملاقات با سردار اکبرخان را فوراً قبول کرد.

بقول میرزا علیقلی، وزیرمختار به سردار سلطان احمدخان گفت: «ملاقات [علنی] ما با محمد اکبرخان و شما بدون اطلاع نواب محمدزمان خان و سایر رؤسای افغان که درعهد نامه اول (۱۱ دسمبر) دخیل بودند دور از حزم و احتیاط است، مصلحت آنست که شما نوشته ای از ایشان خطاب به من بگیرید که اگر شما با محمد اکبرخان ملاقات تازه کنید خوب است. چون افشای این سر به سرداران بسیار ناگوار بود [هرسه رهبر مصلحت چنان دیدند] که این مطلب را با سوگند غلیظ و ایمان مؤکد به سرداران افغان و نایب امین الله خان اظهار کنند و از نایب نوشته ای جهت ملاقات با وزیرمختار بگیرند. بدین سبب [اول] نایب امین الله خان را ملاقات کردند و تمام جریان را به وی اظهار داشتند و منافقت مکناتن را با سران افغان خاصه با او بیان کردند.^{۱۰۱}

^{۱۰۱} - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۹

چون مکناتن قبلاً با نایب امین الله خان ونواب محمدزمان خان نیز جداگانه مفاهمه کرده بود، نایب امین الله خان هم مکاتبات ومطالبات خصوصی مکناتن را با اکبرخان در میان گذاشت که او برای سر اکبرخان ده هزار کلدار جایزه گذاشته بود.^{۱۰۲} سپس نایب امین الله خان مکتوبی به مکناتن نوشت و تقاضای انعقاد مجلسی با سردار اکبرخان را از وی نمود. این مکتوب با پیام خصوصی سردار اکبرخان درتاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان ویک افغان دیگر به اتفاق کپتان سکینر(اسیرانگلیسی درنزد سرداراکبرخان) به قشله انگلیسی فرستاده شد. مکناتن از گرفتن پیام سردار اکبرخان ونامه امین الله خان چنان خوشحال گردید که هدیه شاهانه ای شامل کالسکه ای مجلل با دواسپ زیبا ویک تفنگچه دوميله به رسم یادگار به سردار اکبرخان فرستاد.^{۱۰۳}

افتادن مکناتن درجاهی که خودش کنده بود:

ضرب المثل معروف افغانی است که میگوید: «چاه کن درچاه است» ودرحق کسانی گفته میشود که برای دیگران دسیسه میسازند ولی خود گرفتار دسیسه خود میشوند ونابود میگردند. مکناتن نیز برای از میان بردن سران ملی واز جمله نایب امین الله خان وسرداراکبرخان توطیه چینی میکرد ولی خود بدام این توطئه افتاد و نابودشد.

فراموش نباید نکردکه قتل مکناتن درحضور ۳ افسر و ۲۲ سرباز

^{۱۰۲} - نوای معارک ، ص ۱۵۸-۱۵۹، رشتیا، ص ۱۰۷

^{۱۰۳} - میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۹، غبار، همان، ص ۵۵۷ ، نفتولا خالفین، انتقام در

جگده لگ، ص ۴۲۲

مسلح یک اقدام پر ریسک وشگفت انگیز سردار اکبرخان و یاران جان برکف او بود که سرنوشت تجاوزگران و اشغالگران را دگرگون کرد. بدون تردید اگر مکناتن طرح تطمیع کردن اکبرخان را برای دستگیری نایب امین الله خان لوگری نمی ریخت و از سردار سلطان احمدخان نمیخواست که این معامله را در بدل امتیازات تازه به سردار اکبرخان راه اندازد، شاید با آن فضیحت کشته نمیشد ولشکر انگلیس نیز آنگونه تباه نمیگردید.



تصویر مکناتن، وزیر مختار انگلیس در کابل (اگست ۱۸۳۹ - دسمبر ۱۸۴۱)

شهبزاده علیقلی پسر فتح علی شاه قاجار چگونگی قتل مکناتن را در کتاب خود (تاریخ وقایع وسوانع افغانستان) با دقت ثبت نموده است که غبار ودیگران از روی آن به شرح این واقعه پرداخته اند.

علیقلی میرزا مینویسد: «قبل از انعقاد جلسه ۲۳ دسمبر، سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمد شاه خان بابکر خیل، باهم جلسه کردند. محمدشاه خان از اکبرخان پرسید که پلان شما چیست؟ اکبرخان گفت: میخواهیم بعد از ملزم ساختن مکناتن ونشان دادن قراردادهای ضد ونقیض او، نامبرده را با همراهان او زنده دستگیرکنیم ونزد خود نگاهداریم تا بار دیگر نتواند سبب تولید نفاق بین سران ملی و دیگر غازیان گردد وهم

انگلیسها مجبور شوند که مطالبات ما را قبول وامیردوست محمدخان را پس بفرستند. محمدشاه خان گفت: «میتراسم که این کار چنانکه باید از پیش نرود و نزدیک به صدنفر از کسان شما که در دست انگلیسها گرفتار اند تمامی مقتول شوند و آنگاه این مایه ملامت مردم برخام کاری ما شود. اکبرخان جواب داد: بالفرض چنان که شما گفتید بشود، کشته شدن صدتن از کسان من و ملامت مردم بهتر از آن است که بیگانه بر ملک ما مسلط و اسلام پایمال و قانون کفر در مملکت ما رایج باشد.»^{۱۰۴}

بیانات فوق نشان دهنده اوج از خودگذری و اسلام خواهی و بیگانه ستیزی سردار اکبرخان است که باید با خطوط زرین ثبت تاریخ وطن گردند.

میرزا علیقلی در ادامه می گوید: "هرسه متفق الکلمه از جای برخاستند و کمر همت بر میان بستند و با دویست سوار نزدیک به چهارونی رفتند. وزیرمختار نیز بیرون آمد. اول سلطان احمدخان مرکب پیش تاخته وزیرمختار را اطمینان داد که کار در کمال پختگی ساخته شده و چون وزیرمختار با وزیرمحمد اکبرخان نزدیک شد [سلام کرد و دست داد] وزیرمختار اسپه را که قیمتش سه هزار روپیه بود و به جهت وزیر اکبرخان هدیه آورده بود او را مخاطب داشت که این مرکب راهوار را به جهت سردار به رسم پیشکش آورده ام. محمد اکبرخان اظهار [تشکر] نموده او را از چهارونی به صحبت دور می کرد. هرچه وزیرمختار می گفت همین مکان مناسب نشستن و سخن گفتن است، محمد اکبرخان برف و تری زمین را عذر می آورد تا مکان خشکی را که قریب به دویست قدم از چهارونی دورتر بود پسندیده پتوئی گسترده بر

^{۱۰۴} - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ تهران، ص ۱۰۹-۱۱۰

روی آن نشستند. از طرف انگلیسان، وزیرمختار و تریور و مکنجی (میکنزی) نشسته و لارنس بالای سر وزیرمختار با طپانچه ایستاده و چهار نفر سرباز با تفنگ چقماق کشیده اسبهای ایشان را نگاه داشته و دونفر سوار قدری فاصله به آنها ایستاده و ۱۶ نفر سوار دیگر به قدر بیست قدم دورتر ایستاده، و از طرف افغانه وزیرمحمد اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان نشسته و دوست محمدخان و خدابخش خان (برادران محمدشاه خان) و غلام محی الدین خان غلجائی ایستاده و چند نفر تفنگدار پیاده اسبهای سرداران را نگهداشته بودند. وزیرمختار با وزیر محمد اکبرخان مشغول سوال و جواب شده، هر یک از دیگری صدق عهود خود را سوال مینمودند. [گفتگوها] قریب ربع ساعت به طول انجامید. ناگاه محمدشاه خان به زبان افغانی به محمد اکبرخان گفت: "وقت تنگ است، زمان درنگ نیست باید دست بکار شد." [ترجمه پشتو این جمله چنین است: "وخت تیریری، زر شه خبره تمامه کره!] و فی الفور محمدشاه خان از جای جسته دستی به زیرنخ وزیرمختار زده به زبان افغانی گفت: "اینجا جای گفتگو نیست، حرفها در شهر تمام می شود.

محمدشاه خان از خوف اینکه مبدا لارنس با طپانچه به وزیر محمد اکبرخان آسیبی برساند، برجست و او را گرفت و سیلاوه افغانی را برپهلوی او گذاشت. لارنس فریاد کرد که بس است. محمدشاه خان گفت: پس روانه شو، همانطور که سیلاوه برپهلوی او بود از پیش راند. دوست محمدخان با تریور و غلام محی الدین خان با مکنجی (میکنزی) در آویخته هردو حریف خود را از پیش رانده و پیادگان افغان چهار نفر سرباز انگلیس را هدف گلوله ساخته اسبهای آنها را گرفته برگشتند.

وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان هردو با وزیرمختار دچار شدند، چون [مکناتن] بسیار عظیم الجثه و با قوت بود محاربه به طول انجامید. ناگاه آن شانزده سوارانگلیس به یکبار رو به پیادگان افغان و این دوسردار شلیک کرده دونفر از پیاده گان را مقتول ساخته و یک گلوله به پشت وزیر محمداکبرخان خورد، اما آفتی نرسانید. سردار سلطان احمدخان دفع ایشان را مهم دانسته، مانند شیر شرزه رو به آنها کرده یکی از پیشخدمتان وزیرمختار را هدف طپانچه ساخته با شمشیرآخته برآنها تاخته تمامی فراری و متواری شدند. چون وزیرمختار و محمداکبرخان بایکدیگر مشغول کشش و کوشش شدند وزیر مختار فرصت جسته حربه ای را که در میان چوب دست داشت بیرون آورده خواست برپهلوی محمداکبرخان بزند، ولی او به قوت از دست وی گرفته به [دور] انداخت. سلطان احمدخان با شمشیربرهنه در رسید، وزیرمختار وحشت کرده روی به سمت او و پشت به محمداکبرخان کرد. سلطان احمدخان به زبان افغانی گفت: "زنده بردن این محال است باید کارش را ساخت." سپس وزیراکبرخان با همان طپانچه دو لوله ای که یک شب قبل با یک کالسکه وزیرمختار به جهت او ارمغان فرستاده بود برمه‌پشت او خالی کرد که از صدمه گلوله پشت به سلطان احمدخان کرده فریاد برآورد... از عقب وی سلطان احمدخان چنان شمشیری زد که به رو در افتاد، سر وی را جدا کرده به سمت سواران خود رفتند. در بین راه دچار تریور شد که دوست محمدخان او را می برد، سلطان احمدخان با ضربت شمشیرمقتولش ساخت و آدم فرستاده ریسمان برپای مقتولین بسته به شهر درآوردند و در

چارسوق بازار بیاویختند.^{۱۰۰} سراج التواریخ نیز این روایت علیقلی میرزا را در (جلداول، صفحات ۱۷۲-۱۷۳) ثبت کرده است.

بدینسان سردار سلطان احمد نه تنها درکشف مکنونات قلبی مکناتن وگزارش صادقانه مذاکرات سری خود باوی و کشاندن مکناتن به مذاکره با سردار اکبرخان و بعد قتل او سهم موثر ووطن پرستانه داشت، بلکه در امضای قرارداد اخراج فوری انگلیسها از کشور و در بدرقه قشون انگلیس تا جلال آباد در زمستان سخت وپرخطر، درنابودی سپاه متجاوز در عرض راه کابل- جلال آباد، در حمله تباهکن تیزین ، در نبرد جلال آباد علیه جنرال سیل، در مقاومت و جلوگیری از پیش آمدجنرال پالک در دره خیبر، ودرتمام نبردهای با افتخاری که بالاخره به پیروزی مبارزان ملی وتخلیه خاک وطن از اجانب متعرض منتهی شد، این سردار دلیر شرکت داشت.

این سردار دلیر سرانجام با امیر دوست محمدخان که هم خسر وهم کاکایش گفته میشد(امیردوست محمدخان با مادر سردار سلطان احمدخان ازدواج کرده بود) سرمحالفت گرفت وابتدا به قندهار رفت وجنگی را علیه امیردوست محمدخان سازمان داد وچون به مقصودخود نرسید، به ایران رفت و از جانب دولت ایران درسال ۱۸۵۷ بجای سعیدخان پسرروزیریارمحمدخان بحیث حکمران هرات با لقب «سرکار» گماشته شد و تاپایان سال ۱۸۶۲ در هرات حکومت کرد وقبل از فتح هرات بدست امیردوست محمدخان در گذشت و تازنده بود حاضر به تسلیم شدن هرات به امیردوست محمدخان نگردید. روانش شاد ویاش گرامی باد!

مقاله هشتم

مبارزات محمدشاه خان بابکر خیل برضد انگلیسها (۱۸۴۱-۱۸۴۲)

یکی از شخصیت های بزرگ و نامدار وبارسوخ ملی در دوران



جنگ اول افغان وانگلیس،
محمدشاه خان غلجائی،
منسوب به شاخه بابکر خیل،
باشنده بدیع آباد لغمان است.
محمدشاه خان از زمره مبارزان
پر شور ملی و دشمن جدی
انگلیسها بود. او از دوستان
بسیار نزدیک و صمیمی
وزیراکبرخان بود. رشادتها
وشتارتهای وهوشیاری
محمدشاه خان بابکر خیل را
باید در پیوند باکارنامه های

وزیراکبرخان و سردار سلطان احمدخان مطالعه و بررسی کرد. این
سه شخصیت ملی مانند یک روح در سه تن بودند. فعالیت های
سیاسی و مبارزات آزادی خواهی برضد سلطه بیگانه در دوران
جنگ اول افغان وانگلیس این سه شخصیت ملی (اکبرخان،

سلطان احمدخان و محمدشاه خان) چنان با هم عجین و درهم بافته و گره خورده است که اصلاً نمیتوان یکی را بدون ان دیگری فهمید. سردار اکبرخان هیچکاری را بدون مشورت با محمدشاه خان انجام نمی داد و بنابراین هرپیروزی ای که سردار اکبرخان در میدان سیاست نصیب شده است، محصول مشورت و تبادل نظر و افکار هرسه نفر بوده است. وزیر اکبرخان به حدی به محمدشاه خان بابرخیل احترام و حرمت می گذاشت که هیچ رازی را از او پنهان نمیکرد، حتی پیام های خصوصی پدر خود، امیر دوست محمدخان را نیز با این دوست یک دل و صادق خویش در میان گذاشت و رأی و نظر او را در باره اقدامات خود خواستار میشد و برطبق گفته و مشوره او عمل میکرد.

بقول علامه رشاد، محمدشاه خان بابرخیل فرزند محمدامین خان نواسه محمدجان خان بود. این خانواده اصلاً از از باشندگان تیزین کابل بودند و بعد به لغمان کوچیدند و در آنجا قلعه بدیع آباد را اعمار و در آن سکونت اختیارکرد.^{۱۰۶}

بنابر اکبرنامه، محمدشاه خان اولین کسی است که به دستور جرگه سران کابل، با اقوام خود همراه با عبدالعزیزخان جبار خیل در گندمک و جگده لگ و تیزین راه مواصلاتی کابل- جلال آباد را مسدود ساخت و قشون انگلیس را بدان سو کشید و مورد ضربات شدید قرار داد.^{۱۰۷}

محمدشاه خان بابرخیل بعد از ورود سردار اکبرخان با قوایش به مبارزین کابل پیوست (۲۸ دسمبر ۱۸۴۱) و پهلو به پهلو به سردار اکبر خان و سردار سلطان احمدخان برضد انگلیسها به مبارزاتش ادامه داد. او نه تنها در مذاکرات با انگلیسها و در کشتن

۱۰۶ - علامه رشاد، ملی اتل غازی وزیر محمد اکبرخان، ۲۰۰۷، ص ۵

۱۰۷ - حمید کشمیری، اکبرنامه، صص ۱۳۷- ۱۳۸

مکناتن وبه اسارت گرفتن همراهانش سهم عملی وموثر داشت، بلکه دربدرقه قشون شکست خورده انگلیس ازکابل تا جلال اباد، و در جنگ های جلال آباد برضد انگلیس وجنرال سیل، دردره ی خیبر در برخورد با جنرال پالک و در نگهداشت و اعاشه اسرای انگلیسی در قلعه بدیع آباد لغمان و بازگردانیدن آنان به کابل، درمراجعت و بازگردانیدن امیردوست محمدخان از هند به کشورنیز نقش خیلی فعال بازی کرده است.^{۱۰۸}

سهم محمدشاه خان در مذاکرات با مکناتن:

محمدشاه خان بابکر خیل، در روز مذاکره باوزیرمختار انگلیس در کابل، یکی از سه نفرسران ملی بود که با مکناتن رو در رو نشستند و بازهم اولین کسی بود که به سرداراکبرخان به پشتو گفت " وخت تیریگی، زر شه خبره تمامه کړه!" (وخت میگذرد، زودباش سخن را تمام کن!)

علیقلی میرزا مینویسد: « قبل از انعقاد جلسه ۲۳ دسمبر، سرداراکبرخان وسردار سلطان احمدخان ومحمد شاه خان بابکر خیل، باهم جلسه کردند. محمدشاه خان از اکبرخان پرسید که پلان شما چیست؟ اکبرخان گفت: میخواهیم بعد از ملزم ساختن مکناتن ونشان دادن قراردادهای ضد ونقیض او، نامبرده را با همراهان او زنده دستگیرکنیم ونزد خود نگاهداریم تا بار دیگر نتواند سبب تولید نفاق بین سران ملی و دیگر غازیان گردد وهم انگلیسها مجبور شوند که مطالبات ما را قبول وامیردوست محمدخان را پس بفرستند. محمدشاه خان گفت : میترسم که این کار چنانکه باید از پیش نرود ونزدیک به صدنفر از کسان شما که

^{۱۰۸} - غبار، درمسیرتاریخ، ص ۵۴۶، سراج التواریخ، ج۱، صص ۱۸۳-۱۸۵

در دست انگلیسها گرفتار اند تمامی مقتول شوند و آنگاه این مایه ملامت مردم برخام کاری ما شود. اکبرخان جواب داد: بالفرض چنان که شما گفتید بشود، کشته شدن صدتن ار کسان من وملامت مردم بهتر از آن است که بیگانه بر ملک ما مسلط و اسلام پایمال وقانون کفر درمملکت ما رایج باشد.»^{۱۰۹}

بیانات فوق نشان دهنده اوج از خودگذری واسلام خواهی و بیگانه ستیزی سردار اکبرخان است که باید با خطوط درشت ثبت تاریخ وطن گردند.

موهن لال، جاسوس انگلیس که هر حرکت وهرجلسه سران ملی را زیر نظر داشت وتوسط اجنت های خود از هر اقدام شان با خبر میشد ، اسرار جلسه خصوصی این سه دوست جانی جانی را بوسیله مستخدمین سرداران کشف وفوراً خطر جلسه روز ۲۳ دسمبر را به مکناتن گزارش داد، او مینویسد: " میرزا خداداد، سکرترسلطانجان ومحمدصادق خان که اخیرالذکر دراطاقی حاضر بود که آنجا محمد اکبرخان با محمدشاه خان در باره مقدمات این دسیسه خونین مشورت میکرد، هردو نفر مذکور در باره این دسیسه مخفیانه بمن اطلاع دادند. میرزا خدا داد بمن گفت که اکبرخان پلان عمیقی سنجیده تا نماینده اعلی مکناتن را بدام اندازد و اگر اکبرخان موفق شود که مکناتن را زنده به شهر بیاورد، اورا مجبور خواهد ساخت تمام سلاح، خزانه ودیگر ذخایر سپاه انگلیس را به سران افغان بسپارد. آنگاه مکناتن را توسط زهر یا همان تفنگچه ای خواهد کشت که خود مکناتن شب قبل به او اهدا کرده است. میرزا خداداد این مطالب را برای من ساعت ده بجه روز ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ گفت و من قربانعلی را با یک یاد داشت [نزد] مکناتن

۱۰۹ - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان ، ص ۱۰۹

فرستادم و هر آنچه میرزاخدا داد بمن گفته بود در آن یاد داشت نوشتم. به هنگام رسیدن قربانعلی مکناتن در باره معاهده اکبرخان با مستوفی (عبدالرزاق خان) صحبت میکرد و خود را آماده میساخت تا بطرف ملاقات و کنفرانس مرگبار با اکبرخان روان شود، در همین وقت قاصد من پیام را برایش رسانید و هم بگوش او آهسته گفت: دسیسه ای به مقابل او گسترده شده است. رنگ قیافه سرویلیام مکناتن بعد از گرفتن این پیام چنان تغییر کرد که گویی مضطرب شده باشد، اما در حال حاضر او چاره دیگر نداشت مگر اینکه بمنظور حفظ نام و حیثیت کشور و حکومتش هر نوع خطرا قبول کند. مکناتن از افسران سپاه خود تقاضا کرد دوکندک (بقول لارنس دوغند) سپاه را بیرون قشله در حال آماده باش قرار دهند تا اگر محمداکبرخان در قرارداد خود صادق و متعهد باشد، آنگه مکناتن از این دوکندک برای حمله بالای مواضع امین الله خان لوگری کار خواهد گرفت، ولی اگر اکبرخان صادق نباشد، در آنصورت این دوکندک برای حفاظت شخص او موقوف دفاعی خواهند گرفت... تورن لارنس و تورن میکنزی و تورن تریوربه مکناتن از خطر بیکه در پیش روی داشت اخطار دادند، ولی مکناتن جواب داد: یقیناً خطرناک است، اما اگر این پلان موفق شود بقبول همه خطرات می ارزد. بهر حال من صد بار مرگ را می پذیرم، اما نه تکرار واقعات شش هفته گذشته را. دسیسه در پیش است، مرا برای آن تنها بگذارید و برای معامله با آن بمن اعتماد کنید." ۱۱۰

موهن لال، با وجودیکه به درستی از علت قتل مکناتن اطلاع دارد، مگر برای خوشنودی اولیای امور انگلیس گزارش قتل

مکناتن را طوری روایت میکند تا نفرت و خشم بادران انگلیسی خود را نسبت به افغانها برانگیزد و بنابراین مینویسد: "وقتی نماینده اعلی مکناتن با اکبرخان غدار بمذاکره نشسته بود، اکبرخان و سلطان جان دفعتاً مکناتن را دستگیر کردند و می خواستند او را به پشت اسپ سوار کنند، اما هنگامی که مکناتن از سوارشدن به پشت اسپ امتناع ورزید، او را پایان کش کردند و محمداکبرخان توسط همان تفنگچه پر از کارتوس که قبلاً مکناتن به او اهدا کرده بود، بالای او فیرکرد و او را کشت. محمدشاه خان غلزائی و برادرش دوست محمدخان، حیات همراهان مکناتن، تورن لارنس و تورن میکنزی، را نجات دادند و آنها را بالای اسپهای خود شان به قلعه محمودخان بیات بردند. تورن تریور را ملا مؤمن بخاطر گرفتن انتقام کشت، زیرا تورن مذکور قبلاً ملا مؤمن و یک عده سران دیگر را به هنگام انتخاب افراد برای سپاه شدیداً توهین کرده بود." ۱۱۱

یکی از حرکات زیرکانه محمدشاه خان بابکریل در آغاز درگیری با مکناتن، دست زدن بزیرزخ مکناتن بود تا توجه لارنس افسر مسلحی که بالای سرمکناتن ایستاده بود متوجه خودسازد و با سرعت از بازوی کپتان لارنس گرفته بسوی خودکشید، و وقتی لارنس میخواست از خودمقاومت نشان بدهد، نوک پیش قبض خود را برپهلوی لارنس فرورد و لارنس فریاد زد و محمدشاه خان داد تفنجه او را گرفت و گفت حرکت کن و او را بسوی اسپ خود هدایت کرد. تمام این کار محمدشاه خان برای این بود تا مبدا لارنس بر اکبرخان فیرنماید. برادران محمدشاه خان دوست

۱۱۱ - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۳۱

محمدخان و خدابخش خان نیز و غلام محی الدین خان به پیروی از محمدشاه خان کپتان تریوروکپتان میکیزی را دستگیرکردند و بسوی اسپان خودروان ساختند اما تریورکه داد و فریادمیکرد با شمشیر ملامومن کشته شد. تاین وقت وزیراکبرخان مکناتن را کشته بود و سردار سلطان احمدخانمخافظین انگلیسی را مجبور به فرارکرده بود. جریان جلسه ۲۳ دسمبرمطابق روایت شهزاده علیقلی در بحث قتل مکناتن توسط وزیراکبرخان و سردارسلطان احمدخان آمده است و اینجا تکرار آن لزومی ندارد.^{۱۱۳}

محمدشاه خان دوشادوش سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان پیوسته در مذاکرات بعدی با انگلیسها و اخراج آنها از کشور حضور داشت و همانا در جمله بدرقه کنندگان قشون دشمن با سردار اکبرخان همکاب بود. چه اودر میان اقوام غلجائی سمت مشرقی شخصیت شناخته شده و با نفوذی بود و میتوانست هزاران جنگ جوی از مردم آن سمت را برای مقابله باقوای انگلیسی مستقر در جلال آباد بسیج کند. ظاهرن بعد ازپیروزی پلان اکبرخان برمکناتن و تحمیل قراردادجدید برجنرال الفنستون جانشین مکناتن و بدرقه قشون انگلیس به جلال آباد و جابجا ساختن اسپران انگلیسی در قلعه بدیع آباد لغمان بود که محمدشاه خان دختر خود را به وزیر اکبرخان عقد میکند و از این ببعد علاوه بر دوستی شخصی پیوند خویشاوندی نیز میان آن دو مبارز پرشور قایم میگردد.

باری یکجا با سردار سلطان احمدخان در رأس سه هزار مبارز ننگرهای برای مقابله با قشون جنرال پالک تا دره خیریه پیش تاخت ، ولی از آنجائی که قوای دشمن بسیار و مجهز با توپخانه بود، افغانها در جلوگیری دشمن نتوانستند کاری ازپیش ببرند به ناچاربه جلال آباد برگشتند و از کابل امداد خواستند، ولی متاسفانه

^{۱۱۳} - میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۱۰- ۱۱۲

که در کابل سران مجاهدین به جان هم افتاده بودند و برای تثبیت موقف و موقعیت خود بروی همدیگر شمشیرکشیده می جنگیدند و کار کمک به سردار اکبرخان در جلال اباد فراموش گشته بود.

محمدشاه خان بابکریل همان مردبا نفوذی است که بر اثر میانجی گری وی، مصالحه میان سردار اکبرخان و نایب امین الله خان و فتح جنگ پسرشاه شجاع را به شایستگی انجام و چنین فیصله کرد که: فتح جنگ پادشاه باشد و سردار اکبرخان وزیر او و برای رفع کدورت و همبستگی بیشتر طرفین، دختر نایب امین الله خان به عقد نکاح سردار اکبرخان درآورده شود. بدین گونه آتش جنگ را که برای ماه های اپریل، می و جون ۱۸۴۲ میان سران مجاهدین در کابل شعله ور بود خاموش کرد و از این تاریخ به بعد سردار اکبر خان به وزیر محمد اکبرخان شهرت یافت.^{۱۱۳}

محمدشاه خان مدت چهارماه اسرای انگلیسی را در قلعه خود در بدیع آباد اعاشه و اباته نمود. در این وقت بود که مکرگراز داخل قشله جلال اباد مکتوبی به محمدشاه خان نوشت که: اگر اسرای انگلیسی رارها کند دو صد هزار روپیه به او پرداخته خواهد شد. محمدشاه خان در جوابش نوشت: "از نامه شما خوشم آمد، اما دوست من، شما باید بدانید که خیانت نه در دین من و نه در دین شما رواست."^{۱۱۴}

سرریچمنت شکسپیر، سکرتر «سرجارچ پالک» بعد از وصول به جلال آباد نامه ای به موهنلال ارسال و در آن نوشته بود که «رسیدن موافقه با محمد اکبرخان نا ممکن است، و به محمدشاه خان نامه نوشته ایم اما جواب نداده است.»^{۱۱۵}

^{۱۱۳} - فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۵: ۱۸۳، بالاحصار کابل، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۳۴

^{۱۱۴} - موهنلال، زندگی امیردوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۰

^{۱۱۵} - زندگی امیردوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۴

ازاین نامه برمی آید که سردار اکبرخان با وجود پیام پدرش هرگز با انگلیسها کنار نیامده و ازاین جهت انگلیس ها درصدد از میان بردن وی بودند و نسبت های بدی به وی داده اند.

شرحی از قلعه بدیع آباد لغمان، به قلم ایر:

قلعه بدیع آباد از ۱۷ ماه جنوری ۱۸۴۲ تا ۱۱ اپریل ۱۸۴۲ میزبان ۴۴ نفر اسیرانگلیسی در دست وزیر اکبرخان بود که از طرف محمداشاه خان غلجائی اعاشه و اباته میشدند.

برید من "ایر" یکی از افسران انگلیس، رخدادهای روزمره را از ۶ تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ شرح داده و اعتراف کرده که از قشون شانزده و نیم هزاری انگلیس به استثنای اسرای که در حمایت سردار اکبرخان در آمده بودند، در طول راه کابل تا جلال آباد بجز یک نفر (داکتر برایدن) همگی از اثر حملات مجاهدین تباه شدند. وی دریاد داشتهای بعدی خود در مورد قلعه بدیع آباد لغمان متعلق به محمداشاه خان غلجائی اشاره کرده مینویسد:

۱۷ جنوری ۱۸۴۲:

سردار اکبرخان اراده داشت که ما را در تورگری برای چند روز نگهدارد، مگر از آنجائی که مردم نسبت به ما سخت اظهار نفرت میکردند، او مجبور شد که ما را از آنجا دور نماید. بنابراین ما در تحت نظر ۱۲ نفر محافظ مسلح، صبح ساعت ۱۱ بجه روز به سفر خود آغاز کردیم. اینها برای نگهداری ما جمع کرده شده بودند. گروهی از افغانان بر سر دیوارها ایستاده بودند که حرکت ما تماشا کنند. بعضی اشیای خانواده های ما توسط آنها غارت شد. بخش زیادی از نوکران هندوستانی ما در اینجا گذاشته شدند، زیرا گفته میشد که سردار نیت کرده که همگی ما را به قتل برساند. ما به سوی

شمال شرقی درطول یک وادی حرکت میکردیم. در راه از چندین قلعه گذشتیم و فردا به ساعت ۲ صبح به قلعه بدیع آباد رسیدیم که ۸ میل دور تر واقع بود و یک اقامت گاه مهم محمدشاه خان غلجائی بود که برای اقامت ما خالی شده بود. این اقامتگاه از تمام جاهای بهتر بود که تا آن وقت ما دیده بودیم.

قلعه چهار ضلع داشت که هر ضلع آن حدود ۸۰ گز دراز بود. دیوارها ۲۵ فوت بلندی داشتند و در هرکنج آن یک برج ساخته شده بود. در اطراف این قلعه خندقی عمیقی برای دفاع حفر شده بود. دروازه بزرگ آن رخ بطرف جنوب و دروازه کوچک آن رخ در شمال شرقی باز می شد که هر یکی از این دروازه ها توسط یک برج دیده بانی محافظت میشدند. در وسط قلعه یک ساختمان بزرگ چهارگوشه برای بودیباش ساخته شده بود که دیوارهای بلندی آنرا احاطه میکرد و در هر سمت آن سه اطاق ساخته شده بود که از زمین تقریباً ۸ فوت بلندی داشت. سمت بیرونی خانه بزرگ دارای یک ارسی باچوکات بزرگ چوبی بود که به پنج قسمت تقسیم میشد و هر قسمت آن یک پله پر نقش و نگار داشت که بطور دلخواه بلند و پائین میگردد. در این جا تمام سرایهای خوب و خانه های بزرگ به همین شکل ساخته شده اند که برای سپری کردن تابستان بسیار راحت بخش استند، مگر در زمستان جلو سردی را گرفته نمیتوانند. در داخل قلعه کدام ذخیره آب وجود نداشت. در جنوب غرب قلعه به فاصله نیم کیلومتری رود کوچک جریان داشت و از دیوار قلعه در حدود صد متر یک جویچه کوچک واقع بود. عجیب است که در وادی های حاصلخیز این کشور با آنکه آب های تحت الارضی در نزدیکی سطح زمین فراوان است، مگر قلعه های کمی دارای چاه های آب اند.

بطور کلی میتوان گفت که هرگاه دشمن این ماده ضروری زندگی را در بیرون بروی اهل قلعه بسته کند، بدون آنکه یک مرمی بسوی ساکنان این قلعه شلیک گردد، اهل قلعه خود بخود تسلیم میشوند. این قلعه بسیار جدید است و هنگامی که ما این کشور را اشغال کرده ایم اعمار شده است. این قلعه از محمدشاه خان غلجائی "خسر" محمداکبر خان است که از جمله چندتن بزرگان ملی است که هیچگاه به شاه شجاع سراطاعت خم نکرده اند. حرص سیری ناپذیر و خودخواهی از خصوصیت مهم اوست. بدبختانه بر داماد خود (منظورش سردار اکبرخان است) بسیار تاثیر دارد. وحامی بزرگ خواستهای او است. بطور عموم این امر پذیرفته شده که او (محمدشاه خان) دست قوی در دستگیری وزیرمختار (مکناتن) داشته است، مگر مسئولیت قتل وزیر که هنگام کش و کوب صورت گرفته به او نسبت داده نمی شود.^{۱۱۶}

بریدمن ایرمتذکر میشود که: امشب (۲۱ اپریل) خانم های محمدشاه خان و دیگر سران ملی که با ما یکجا سفر می کردند، خانم آیر را مهمان کردند. به نظر خانم آیر، آنها بسیار مهمان نواز و با مهمان خود بسیار مهربانی کرده بودند. آنها هم لباس های افغانی قشنگ به تن کرده بودند و هم خود آنها بسیار زیبا و جذاب بودند. آنها از خانم آیر، این را پرسیده بودند که در کمپنی شرق الهند مردان کار میکنند یا زنان؟ و وقتی جواب شنیده بودند که انگلستان از طرف یک خانم رهبری می شود، بسیار متعجب شده بودند. آنها از کپتان مگ گریگور بسیار میترسیدند مثل دیوی که در افسانه های کودکان بیان میشود.^{۱۱۷}

^{۱۱۶} - برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات ، ص ۱۸۴- ۱۸۵

^{۱۱۷} - همان اثر، ص ۲۰۴

قیام محمدشاه خان برضد امیردوست محمدخان:

غبار با توجه به سراج التواریخ، می نویسد که: "مرگ وزیراکبرخان تمام مردم و رجال وطن پرست افغانستان را متأثر ساخت، زیرا همه او را مرکز آمال و استقلال کشور می دانستند نه پدر او را که همیشه در برابر تجاوزات انگلیس عقب میکشید. خصوصاً در مرگ وزیر، به غلط افواه شد که امیر او را به واسطه اختلاف نظرسیاسی که بین پسر و پدر وجود داشت مسموم نموده است، لذا موقعیت امیر در نظرمردم تنزل نمود و طرف انزجار عمومی قرارگرفت. امیرفوراً برادر عینی وزیر سردار غلام حیدر خان را که در غزنی مقابل انگلیسها جنگیده بود به عنوان ولیعهد جانشین وزیراعلام کرد وگفت، او امیر سپاه افغانی و مختار امور دولت و سیاست است. همچنین دو فوج عسکر متعلقه وزیر را با حکومت ننگرهار ولغمان به سردار غلام حیدر خان داد. درحالی که امیر قبلاً عنوان ولیعهدی خود را از ترس اعتراض انگلیسها به وزیراکبرخان نداده بود.

در هر حال این نقشه امیر عجالتاً برای او سودمند افتاد. طرفداران وزیر اکبرخان در دور ولیعهد جمع شدند و اتصالاً او را طبق طرح وزیر به عسکر کشی در سواحل سند و استرداد ولایات افغانی تاکید میکردند. امیردوست محمدخان هم درزیر فشار افکار و آراء عامه مجبور بود که سر رضائیت بجنابند. گرچه هرگز جرئت چنین اقدامی را نداشت، و تنها کسی که به امیراعتماد نکرد همان محمدشاه خان غلجائی بود که در قلعه بدیع آباد لغمان نشسته و میگفت: امیردوست محمدخان طرفدار انگلیسها است و لیاقت پادشاهی افغانستان را ندارد.

محمدشاه خان بابکر خیل با قوایی که قبلاً به غرض استرداد خاک های شرقی کشور و جلوگیری از نفوذ انگلیس فراهم شده بود، در جلال آباد علناً برضد امیردوست محمدخان قیام نمود. مردمان غلجائی بین کابل و ننگرهار و جبار خیل ها در عقب این مرد ایستاده بودند. پس تصادم بین طرفین حتمی شده بود. این است که امیردر سال ۱۸۴۷ قشونی برضد محمدشاه خان سوق داد، اما در برخورد نخستین قشون امیردرهم شکست. امیرکه پادشاهی خود را درخطر می دید، مجدداً در تهیه یک سپاه قوی برآمد و در اپریل ۱۸۴۸ شخصاً با یک قشون منظم و غیر منظم ۲۵ هزارنفری به ولایت ننگرهار مارش نمود.

ولیعهد با سپاهی به لغمان کشید و برادر محمدشاه خان، دوست محمدخان را در قلعه بدیع آباد زیرمحاصره قرار داد. جنگ بین محمدشاه خان و امیردوست محمدخان و غلام حیدرخان در لغمان طول کشید. در چنین وقتی عبدالعزیزخان جبار خیل که در یک صف با محمدشاه خان بابکر خیل به مقابل امیر می جنگید، از صف محمدشاه خان جدا شده به امیرپیوست.^{۱۱۸}

علت پیوستن عبدالعزیزخان جبار خیل به امیر از اثر نامه یی بود که خواهرش (که حرم امیر میشد) به او فرستاده بود و او هم بنابرهمان نامه از صف محمدشاه خان برید و به امیرپیوست و عفو شد و قلعه بدیع آباد به دست ولیعهد افتاد.

این حرکت قوای محمدشاه خان را درهم شکست و او منهدماً به کوه کاشمن کشید، اما امیر شخصاً تعقیب کرد و کاشمن را محاصره نمود. دوست محمدخان بابکرخیل که از شکست برادر شنید، دل از دست داد و قلعه بدیع آباد از طرف

ولیعهد مسخر گردید. دوست محمدخان توانست خودش را درکاشمن نزد برادر برساند. چون دفاع از یک کوه بی غله ودانه ممکن نبود، محمدشاه خان به ناچار با اهل وعیال خود از کاشمن به فراچغان رفت و به جبال دست نارس بین لغمان ونورستان پناهنده شد.^{۱۱۹}

بدینصورت داستان قهرمان دیگری پایان یافت. یاد این مردمبارز ودلیر گرامی باد!

عاقبت زندگی این مرد مبارز وضد انگلیسی بعد از شکست از دست امیردوست محمدخان درتاریخ های موجود کشور روشن نیست. بدون تردید کسانی از این خاندان باقی مانده اند که سرنوشت بعدی محمدشاه خان لغمانی وبرادرانش (دوست محمدخان وخدابخش خان) را میدانند. دانستن سرگذشت این مبارزین ملی برای تاریخ کشور وتاریخی محلی بسیار با اهمیت است. امیدوارم کسانی که از اعقاب وبازماندگان این خانواده نامدار لغمانی اطلاعاتی دارند برای هموطنان معلومات بدهند.

دلته به بیخایه نه وي چې د ملي مبارز غازي محمد شاه خان په اړوند هغه شعر ولولو چې د ده په ستاینه کې ویل شوی دی دداکتر یاد له پانی نه دلته رانقل کوو:

کوز له لندنه گورکیان [۱] راغلل
 په پښتونخوا کې یې حملې کړې
 محمد شاه خان غازي ورماتې رسالې کړې
 د پښتنو پر دې ځوانانو یې نارې کړې
 (غازي محمد شاه خان)

ورونو راپاخئ په وطن يې سترگې سرې کړې
 بيا پرې ځوانانو د توپکو سرې لمبې کړې
 محمد شاه خان غازي چې لله اکبر نارې کړې
 د باجور او به يې بيا په وينو سرې کړې
 (غازي محمد شاه خان)

په هغې ورځې يې ورگډې رسالې کړې
 له سينه پورې يې خيمې دود او لمبې کړې
 له انگرېزانو نه يې ميمې [۲] را ستنبې کړې
 له پرنگيانو سره يې نرمې بيا پنجې کړې
 (غازي محمد شاه خان)

د پرنگيانو په چونيو يې حملې کړې
 نو يې ورتشې بيا تويرې کړې
 د مشهديو، د کلدارو يې ولجې کړې
 د بابوگانو خيتي يې څيرې په نيزو کړې
 (غازي محمد شاه خان)

د باجور له سينه يې پورې چې حملې کړې
 د پرنگيانو يې پلتنې ورستنې کړې
 د شنو زمريانو يې سواتيانو نندارې کړې
 د گورکيانو په خيمو يې ولولې کړې
 (غازي محمدشاهدخان)

[۱]-گورکه د نيبال هېواد د گورکه قبيلې ته منسوب عسکرو ته ويل کيدل.

[۲]- ميرمنی

مقاله نهم

نفرت افغانها از تجاوز گران برافغانستان

خشم، نفرت، طغیان و شورش برضد تجاوز گران و اشغالگران ، چه عرب، چه عجم، چه ترک، چه مغول، چه روس و چه انگلیس جوهر تاریخ افغانها است.

حاکمیت اشغالگران ذاتاً همراه بوده است با زورگوئی، اختناق، استبداد، بهره کشی و حق کشی و ناروایی های بی شمار دیگر. همچنان اشغالگران برای تحکیم پایه های حاکمیت خود علاوه بر توسل به زور و خشونت، با تطمیع و نزدیک ساختن افراد ضعیف النفس، سودجو و خود خواه به خود و تهدید کردن و شکنجه دادن و به زندان کشیدن و هتک حرمت اشخاص بارسوخ و با اعتبار و دارای وجهات ملی، و خوار کردن آنان در انظار دیگران، سعی میورزند تا با ایجاد فضای ترس و بی اعتمادی میان افراد جامعه محکوم، از وحدت و یکپارچگی مردم بکاهند و مانع هرگونه واکنش و عکس العمل برضد خود گردند.

دامن زدن به اختلافات نهفته قبیله یی، نژادی یا قومی، مذهبی و محلی برای بهره برداری از آن به نفع سلطه و حاکمیت خود و دادن هدایا، تحفه ها، رشوه ها، نفوذ در میان محافل خصوصی و حرم سراها، منورین و نخبه گان سیاسی و نظامی، نوازش ها و تنبیهات، و همه گونه خدعه ها و حقه بازیهای دیگر، به

منظور در اسارت کشیدن جامعه محکوم، از اساسات سیاست استعماری و استعماری بیگانگان است.

اعمال فشار بر توده ها و پشت پا زدن به ارزش های اخلاقی و فرهنگی و نهادهای اجتماعی که جامعه آنها پذیرفته و با آن خوگرفته است، از جانب عمال حاکمیت بیگانه، به مرور زمان، کاسه صبر مردم را که دارای سنن، رسوم، آداب و اخلاق و معتقدات مشترک و نفع و نقصان یکسان هستند، لبریز ساخته و زمانی فرار رسیده که یک اشتباه کوچک ارادی یا غیر ارادی عمال اجنبی، سبب شورش های دسته جمعی محلی یا قیام های عمومی مردم برضد حاکمیت بیگانگان در کشور گشته است. از همین روال است قیام مردم کابل در نیمه قرن ۱۹ میلادی برضد تجاوز و تخطی انگلیسها طی سالهای ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ میلادی.

این قیام به سلسله قیامها و شورش های ضد استبدادی و ضد سلطه اجنبی در کشور، یکی از بزرگترین قیامهای مردم برضد یکی از قدرتمندترین دول استعماری جهان، یعنی انگلیس بود، که به همت مردم شجاع واز خود گذر افغان برهبری سالم و عاری از جاه طلبی ها و قدرت خواهی و مداخلات خارجی، به درایت و شهامت شخصیت های ملی و تاریخی کشور به راه افتاد و بالاخره به موفقیات و پیروزی انجامید.

مردم آزادی خواه و وطن پرست افغانستان با خشم و نفرت عمیق از دست درازی یک فرنگی برعزت کنیزکی از خدمه عبدالله خان اچکزائی در صبح روز دوم نومبر ۱۸۴۱ قیام کردند و اشغالگران انگلیس را مجبور ساختند تا بدون درنگ افغانستان را ترک کنند و بالنتیجه ازقشون شانزده و نیم هزارنفری انگلیسی، ظرف یک هفته (۶- ۱۳ جنوری ۱۸۴۲) بجزیک نفر نیم جان و چند نفر اسیر

دیگران همگی در طول راه کابل - جلال آباد تباه شدند! به کلام دیگر قشون مسلح انگلیسی در طول راه کابل تا جگده لگ چنان مورد حملات چریکی افغانها قرار گرفتند، که هر روز از دو تا دو و نیم هزار نفر سپاهی انگلیس تلف میشدند و روز ۳۱ جنوری صرف یک نفر بنام داکتر برایدن توانست نعلش نیم جان خود را تا قشله نظامی جلال آباد برساند و خبر تباهی قشون انگلیس را به عساکر محصور انگلیس بازگوید.



تصویر داکتر برایدن، یگانه کسی که از قشون ۱۶۵۰۰ نفری انگلیس نیم جان به قشله جلال آباد رسید و خبر تباهی سپاه متجاوز انگلیس را به جنرال سیل رسانید (۱۸۴۲).

انگلیسها در بهار سال ۱۸۳۹ که تا آن روز از ملت و دولت افغانستان هیچ بدی و سوء نیتی ندیده بودند، برکشورما تجاوز کردند و با این کار خود ظاهراً زهر چشمی به رقیب دیرینه خود روسها نشان دادند ولی سه سال بعد با قیام عمومی مردم افغانستان روبرو شدند و سپاهیان انگلیس با بدبختی تاریخی

روبروگردیدند که داستان قیام افغانها برضد اشغالگران انگلیسی در کتابهای تاریخ ضبط و ثبت است ، آنچه در اینجا مطمح نظر میباشد ، سرنوشت مرگ آلود قشون اشغالگرانگلیسی محکوم به اخراج فوری از افغانستان است.

سیدقاسم رشتیا، از قول هنری دیورند انگلیسی مینویسد که، از انگلیسها در این جنگ سه فوج پیاده، سه دسته تیرانداز، جماعتی از توپ چیان اروپائی، یک فوج سواره نظام، ۴ فوج سواره نظام، ۱۲ هزار تن تبعه سپاه و ۲۱ کرور روپیه که هر کرور صدلک روپیه باشد، تلف شد.^{۱۲۰}

قشون انگلیس گوشت ۸۰۰ عسکر خود را خوردند:

از درس های عبرت انگیز تاریخ، یکی هم اینست که اردوی انگلیسی وقتی از دست جنگ های گوریلائی و شبیخونهای مبارزین افغان مواجه باتلفات سنگین شدند در تاریکی شب یک لوای هزار نفری راه خود را تغییر دادند و از صخره های کوه بالا رفتند و سرانجام از گرسنگی و سرما و فاقه گی مجبور شدند گوشت همدیگر خود را بخورند. این حقایق حزن انگیز را یکی از شاهدان عینی افغان که در بدرقه قشون انگلیس از کابل تا جلال آباد سهیم بوده، برای شهزاده علیقلی حکایت نموده است. به کلام دیگر، از چشم دیده های شگفتی انگیز سردار سلطان احمدخان بعد از بازگشت او از لغمان همراه با سردار اکبرخان و محمدشاه خان و اسرای انگلیس در ماه می ۱۸۴۲، حکایتی است که میرزا علیقلی خان قاجار آنرا از قول سردار روایت میکند و مینویسد:

۱۲۰ - رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۱۱

" عجیب تر از همه حکایتی است که از قول سردارسلطان احمدخان که از بدو کارتا ختم [حاضر] بوده، شنیده شد که چون به جلال اباد رفتیم و افغانستان را به کلی ازقشون انگلیس پرداختیم بعد از معاودت که پنج ماه گذشته بود در یکی از دهات عرض راه- که سروبی نام دارد وبه قدر شصت خانوار بودند- دیدیم جمعیتی به قدردویست نفر مثل گوسفند با چهاردست وپا راه می رفتند و از زانو به پائین نداشتند واطفال قریه آنها را به سنگ وچوب بیرون کرده به کوه می بردند. پرسیدم اینها چه کسانی اند؟ گفتند از قشون انگلیس هستند که به کوه فرارکرده این مدت را مانده بودند حالا از کوه پائین آمده اند، پاهای شان را سرما برده واز زانو افتاده است با دست وپا راه می روند، آمده اند اینجا ازما نان وخوراک میخواهند، نمی دهیم از آبادی بیرون می کنیم که کشت و زرع ما را نخورند باز به کوه رفته علف بخورند. سردار گوید که خود با جمعی دیگر بالای سرآنها اسپ تاختیم و پرسیدیم دراین مدت در جبال چگونه گذران می کردید؟ گفتند ما هزارتن بودیم وبه قتل شامخه این جبال فرار کرده در بیغوله وسایه کمرها بسر می بردیم وقوت مامنحصر بود به گوشت آدم که خام بلع می کردیم هریک از ماکه می مرد فوراً گوشت آن را قسمت کرده میخوردیم تابدین منوال هشتصد کس را خوردیم و این دویست نفر بی پا مانده ایم. پس از مدتی از اهل همان قریه جويا شدیم که آنها چه شدند، گفتند به فاصله چند وقت یک یک ودو دو بمرند تا تمام شدند." ۱۲۱

۱۲۱ - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، ص ۱۲۰

بعضی ها سعی کرده اند شکست اردوی انگلیس را با تراشیدن معاذیری از قبیل: سردی هوا، عدم آذوقه، پیری وزحیری قوماندان عمومی وامثال آن وانمود کنند، مگرمرحوم غبار آن را خلاف واقعیت دانسته می نویسد: "نه انگلیسها وقشون شان از آفریقای مرکزی بودند که سردی زیاد را ندیده باشند و نه راه کابل و جلال اباد قطب شمال بود. این راه هفت روزه نصف آن معتدل و مانند زمستان هندگوارا ونیم دیگرش برف دار وزمستانی بود، اما این سرما از سرمای انگلستان شدت بیشترنداشت و آنگهی مبارزین افغان مثل سپاهی انگلیس در هوای ازاد منزل می زد و حرب می کرد. درحالی که انگلیسها در اسلحه و توپخانه و نظم قشون بر مبارزین افغانی تفوق داشتند، و افغانها فقط با تفنگ و سیلاوه می جنگیدند. پس این جنگ راه جلال اباد نه تنها یک جنگ فزیک و مادی بود، بلکه یک جنگ مصنوعی نیز بود. و افغانها در هر دو دشمن را شکستند. هکذا کسانی که خواستند در تشریح این جنگ وزیر اکبرخان (ورفقاییش، محمدشاه خان غلجائی و سردار سلطان محمدخان) و سایر رهبران ملی را بی تعلق و از جلوگیری مبارزین افغانی عاجز نشان بدهند، نیز خلاف واقعیت است، زیرا وزیر اکبرخان و رفقایش به غرض نجات کشور، انهدام سپاه دشمن را وظیفه خود می دانستند و محمدشاه خان خود رهبر مبارزین غلجائی بود که اکثریت قشون ملی را در این جنگ تشکیل می کرد و تمام مبارزین افغانی امر ونهی هردو را از صمیم قلب مطیع و منقاد بودند." ۱۲۲

یکی از سیاستمداران انگلیسی به نام «دیوک اف ارگایل»، در کتاب خود تحت عنوان "مساله افغان از ۱۸۴۱ تا ۱۸۷۸م" چنین می نویسد: "۴۰ سال پیش از این، ما در ماورای سرحدات هند به یک جنگ ناحق اقدام کردیم و به آزادی ملتی تعرض کردیم و خون مردمانی را ریختیم که کوچکترین دلیلی برای مناقشه با ایشان در دست نداشتیم." این نویسنده واقعیت بین و حق گوی انگلیسی می افزاید: "درسی که که سالیان دراز دراذهان انگلیسها و هندیها تأثیر عمیق باقی گذاشته بود، درسی بود که یک نفر سواریکه و تنها به حالت نیم جان در ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ راجع به تباهی یک قشون کامل با خود به جلال آباد آورد. شخص مذکور بقیه السیف منحصر به فرد آن اردو ویگانه کسی بود که از آن همه جمعیت بزرگ از مرگ با اسارت نجات یافته بود (مقصود داکتر برابردن است) شاید بررسی این فاجعه بزرگ نتیجه عدم لیاقت صاحب منصبان اردوی برتانوی درکابل بوده باشد، ما به آزادی و استقلال مردمی تخطی کرده بودیم، که حق مداخله در امور ایشان را نداشتیم، بلکه حفظ استقلال ایشان مطابق با منافع اصلی ما بود، لذا این مداخله به همان اندازه که از نظر سیاست غلط بود از نظر اخلاق هم دور از عدالت بود. ما با یک شخص شجاع و لایق طرف گردیده و سعی داشتیم شهزاده ای را جانشین او بسازیم که طبعاً ضعیف بود و ما خود او را وادار نموده بودیم تا با قوم و وطنش خیانت نماید. برای تأمین این منظور نالایق ما بار سنگین بردوش ملت هند گذاشته و به اقدامی دست زده بودیم که بار مذکور روز به روز سنگین تر می شد. بیش از بیست میلیون از

عوايد هند صرف آن گرديد، که بدو اسباب تباهی بزرگ را فراهم ساخت و سپس به انتقام آن کوشيديم.^{۱۳۳} "بدین سان برخی از نویسندگان حق بین انگلیس این تجاوز بریتانیا را در افغانستان محکوم و نکوهش کرده اند و ملت افغان که دوستی آن برای انگلیسها بسیار مفید بود به دشمنان تاریخی انگلیس ها مبدل شدند. (پایان ۲۰۱۳/۱/۵)

توضیحی برای رفع غلط فهمی:

بجواب آنهایی میخواهند مفاخر تاریخی افغانستان را بی ارزش جلوه دهند، باید توضیح داد که، تمام ملت ها درحیات سیاسی خود هم روزها نیک و افتخار آمیز بنام روزهای ملی و تاریخی دارند و هم روز های سیاه و بدبختی آفرین. افغانها نیز بعد از تاسیس دولت معاصر افغانستان برهبری احمدشاه ابدالی، در تاریخ سیاسی خود روزهای خوب و بد دارند. از روزهای خوب، بنام روزهای ملی و تاریخی تجلیل می کنیم و به جان بازیهای پدران و نیاکان خود افتخار میکنیم و به فرزندان خود یاد میدهیم که یاد نیاکان فداکار خود را گرامی بدانند و خود نیز از کارنامه های شان بیاموزند و در راه صیانت وطن و آزادی و استقلال خود مثل پدران خویش فداکار باشند و به هیچ دشمنی اجازه ندهند که بر خاک وطن تجاوز نماید و اگر تجاوز کرد، قیام برضد متجاوز را بر خود فرض بدانند و متجاوز را از خاک خود بیرون برانند. به همین دلیل است که افغانها هر سال روز ۲۸ اسد را بنام روز استقلال کشور

۱۳۳ - دیوک اف ارگایل، مساله افغان ار ۱۸۴۱- تا ۱۸۷۸ میلادی، ترجمه فرهنگ، طبع ۱۳۳۷،

گرامی میدارند و به شادمانی میپردازند، هرچند که متأسفانه در دو سه دهه اخیر، گرمای داشت از این روز کم رنگ شده است. همچنان از روز های بد و فاجعه بار چون: ۷ ثور و ۸ ثو و ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ که روز تجاوز قشون سرخ برکشورماست، به بدی یاد میکنیم و عاملین آن روز ها را محکوم مینمائیم.

همانگونه که برای حصول وبدست آوردن استقلال کشور، پدران ما باانگلیسها جنگیدند و با دادن سروجان خود، بالاخره استقلال خود را بدست آوردند، همانطور هم در جنگ اول افغان وانگلیس، پدران و نیاکان ما با دادن سروجان خود، انگلیسها را وادار به خروج ازکشور خود ساختند واستقلال میهن خود را حفظ کردند، به همین سلسله درجنگ دوم افغان وانگلیس وجنگ با شورویها نیز مردم ما از جان دست شستند تا شاهد آزادی را در آغوش کشیدند. بدون فداکاری واز جان گذشتگی هزاران افغان شجاع امکان نداشت اشغالگران راز کشورخارج کرد.

بنابراین من به همان اندازه که به جانیازان جنگ استقلال کشور در ۱۹۱۹ افتخار میکنم، به همان پیمان به شهامت وجانبازی مردم آزادی دوست وشجاع افغان در جنگ با انگلیسهای متجاوز در قرن ۱۹ وجنگ با قشون متجاوزشوروی دراخیر قرن بیستم، می نازم ویاد آوری آن روزهای تاریخی را برای نسل های جوان کشور از وظایف اولی خود وهر عنصر آگاه ومیهن دوست میدانم. و سخنان کسانی راکه با مطرح کردن حقوق بشر، میخواهند احساسات قوی میهن دوستی وعشق به آزادی ودفاع از ناموس وطن را کم اهمیت جلوه دهند، از ریشه رد میکنم .

البته این سخنم به معنی تقدیر از عمل آدم کشی نیست، بلکه تقدیر از شهامت وفداکاری ومیهن دوستی نیاکان من است.

باید متوجه بود که، اگر قیام مردم برضد تجاوز را ارج میگذاریم واصل تجاوز را محکوم میکنیم، پس به نتایج قیام که منجر به طرد متجاوزین و رهایی کشور از چنگ آنها شده است نیز باید ارج بگذاریم، خواه این قیام منجر به قتل چند نفر از قشون متجاوز شده باشد، خواه منجر به قتل همه قشون دشمن شده باشد. درس های تاریخی نیز از نتایج قیامهای مردمی برضد این تجاوزها گرفته میشود و ثبت اوراق تاریخ میگردد تا عبرتی برای آیندگان باشد. توصیه های اخلاقی و عاطفی در اینجا برای بزرساندن یک امر خطیر، سخن مفتی بیش نیست.

پس از آنکه امریکا حکومت طالبان را با طیارات ۵۲b خود سقوط داد و بجای آن جنگ سالاران تنظیمی را بر سرنوشت کشور مسلط ساخت، با وجود آنکه خودش سردمدار دموکراسی و حقوق بشر است، در سال ۲۰۰۲، چرا گذاشت که جنرال دوستم چند هزار طالب اسیر را که بردستان شان اولچک زده شده بود، در کانتی نرها مثل خشت بچیند و بعد دهن کانتینرها را ببندد و از بیرون برکانتی نرها فیرکند و جسد های بخون آغشته آنها را در دشت لیلی شیرغان زیر خاک نماید. چرا در آن وقت در برابر این عمل جنایتکارانه، صدای شما منتقدین بر نیامد؟

چرا شما مدافعین حقوق بشر خارج نشین، حتی یک مقاله در مورد جنایات روزمره نیروهای خارجی در افغانستان نمی نویسید؟ اما به ارتباط یک یاد بود تاریخی از یک قیام ضد استعماری جناب الکوزی بیش از ۲۰ مقاله نوشته است تا ثابت نماید که افتخار به قیام مردم افغانستان در ۱۸۴۱-۱۸۴۲ از نظر حقوق بشر جرم است؟! آیا مگر افغانها به کشور انگلستان حمله کرده بودند و مردم انگلیس را سه سال تمام زیر چکمه های استعماری خود خورد

وخمیر کرده بودند که این عمل شان خلاف منشور حقوق بشروجرم باشد؟ نه خیر، افغانهای مظلوم در ۱۸۳۹ در خانه خود افغانستان نشستند و به خشک وتر خود قانع بودند و به کسی ویا برکشوری تجاوز نکرده بودند، مگر این انگلیسها بودند که برخانه وکاشانه افغانها یورش آوردند و هرعکس العمل را که از سوی مردم سرمیزد، با قساوت سرکوب میکردند. تا آنکه درنومبر ۱۹۴۱ سران ملی کابل و حومه باهم عهد بستند که تا دشمن را از خاک خود بیرون نکنند، دست از قیام نخواهند گرفت. همانست که با قربانی دادن ده ها و صدها شخصیت گمنام وطن دشمن را مجبور به اخراج فوری از کشور ساختند، و دامن مادر وطن را از لوٹ متجاوزین پاک نمودند، مگر متاسفانه که آنها امروز بجای تقدیر، از سوی آقای الکوزی(?) و همفکرانش محکوم میگرددند، آیا وجدان یک عنصر وطن پرست همین را حکم میکند، اگر میکند و شما آقای الکوزی(?) این عمل نیاکان خود را محکوم میکنید پس بهتر است تا لشکرکشی های پدران خود را بر هندوستان نیز محکوم کنید، پدران و نیاکانی که در لشکرکشی های غزنویان و غوریان و سدوزیان برهند اشتراک کردند و نه یک بار و نه دوبار و نه سه بار، بلکه تا هفده بار بر آن سرزمین طلائی تاختند و در هر بار خون ده ها هزار انسان بیگناه را به بهانه نشر دین اسلام ولی در حقیقت بمنظور غارت سرزمین های دیگران ریختند، و هست و بود مردم هند را با خود به افغانستان آوردند ولی آن ثروتها نه شکم خودشان را سیر کرد و نه از فرزندان شان را، و اکنون هم محتاج کمک های همان مردم شریف و صبور هندوستان اند که تنها در عهد حکومت کرزی شش میلیارد دالرامریکائی به مردم افغانستان کمک کرده اند.

* * *

در نظرات برخی از هموطنان به چند نکته برخوردیم که برای رفع غلط فهمی توضیحات ذیل را ضروری میدانم.

اولاً، قشون انگلیسی که کابل را ترک گفتند، اسیر نبودند، بلکه همه مسلح با توپ و تفنگ بودند که در طول راه برضد حملات مجاهدین افغان از سلاح دست داشته خود استفاده میکردند و طبعاً تلفات بسیاری به مجاهدین افغان نیز وارد کردند. هیئت افغانی یعنی سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان بابکر خیل خود را مکلف به حمایت از آن عده اسرائی انگلیسی میدانستند که جنرال الفنستن آنها را در حمایت هیئت افغانی قرار داده بود و تعداد شان بقول موهنلال به ۶۵ تن میرسید که در اثر همکاری خان شیرینخان چندا ولی از زندان افغانها در بامیان نجات داده شدند. همچنان افراد مریض یا زخمی انگلیسی نیز خود را در حمایت هیئت افغانی قرار میدادند، چنانکه شخص جنرال الفنستن و بریدمن ایر که زخمی شده بودند، خود را به هیئت افغانی تسلیم کردند و بجان امان یافتند مگر جنرال الفنستن دیر دوام نیاورد و در راه برگشت در محل خورد کابل جان داد و اکبرخان مرده او را برشته نزد جنرال سیل به جلال آباد فرستاد تا مطابق رسم خود بحاک سپارند. ولی بریدمن ایر، زنده ماند و به نگارش خاطرات خود ادامه داد.

از جانبی ملاها و روحانیون افغان، قشون انگلیس را کافر حربی و قتل آنها را بر مسلمانان از جمله وظایف دینی موعظه میکردند و بنابراین کشتن کافر حربی برای مجاهدین اسلام یک امر شرعی و دارای چند مفاد بود: یکی اگر کافری را می کشتند غازی نامیده میشدند و پاداش آن در آخرت بهشت بود. دوم اگر کشته

میشدند، شهید به حساب میرفتند که پاداش آن هم بهشت بود. وسوم شرکت در جهادسود مادی نیز به همراه داشت که همانا غنایم جنگی است وغازی میتوانست سهمی از این غنایم داشته باشد.

از دیدگاه اسلام سنتی: اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان، و زرتشتیان با پذیرش عقد ذمه با شرایطی میتوانند در جامعه اسلامی از امنیت جانی، مالی و ناموس بهره مند شوند. مهمترین شرط ذمه، پرداخت «جزیه» است. غیرمسلمانانی که اهل ذمه (اهل جزیه به دولت اسلامی) نباشند و یا مستامن (یعنی که ویزا یا اجازه ورود به کشور اسلامی را نداشته باشند)، کافر حربی محسوب شده از هیچ حقوقی برخوردار نیستند. جان و مال و ناموس شان فاقد احترام است. و به زبان شرعی «هدر» است. مهدورالمال و مهدورالعرض. اگر کسی متعرض آنها شود و جان شان را بگیرد، یا مالشان را ببرد و آبروی شان را بریزد، قابل تعقیب نیست. حق قصاص ندارد، دیه به او تعلق نمیگیرد. اینها خساراتی است که او با عدم پذیرش دین (اسلام) یا عدم قبول عهد ذمه و امان به خود خریده است. کافر در حکم مرده است، به لحاظ حقوقی چنین افرادی در حکم اموات اند. از این رو نه حق دیه به آنها تعلق میگیرد، و نه حق قصاص. اگر کسی میخواهد جان و مال و ناموس و آبرویش تضمین شود، می باید به شرف اسلام مشرف و مسلمان شود.^{۱۲۴}

۱۲۴- مصاحبه داکتر محسن کدیور، فقیه و اسلام شناس معروف ایران ماهنامه آفتاب، شماره ۲۷، تیر ۱۳۸۲/۲۰۰۳م

بنابراین این احکام فقهی است که مجاهدین افغان، انگلیسها را منحیث یک امر اسلامی کشته اند، و اگر خود در این راه کشته میشدند، شهید گفته میشدند و پاداش آن هم رفتن به بهشت موعود بود و هرگاه زنده میماندند، لقب غازی و بردن سهمی از غنایم بدست آمده نیز در انتظارش بود. با در نظر داشت چنین روحیه و ذهنیتی بود که قشون انگلیس مورد حملات مجاهدین افغان قرار میگرفت، بنابراین برای هیئت افغانی ناممکن بود تا جلو حملات برق آسای مجاهدین افغان را بر یک قشون شانزده و نیم هزار نفری انگلیس که سر و آخر آن لشکر چند کیلومتر درازی داشت بگیرند.

دلیل دیگری که هیئت افغانی خود را مکلف به جلوگیری از حملات مجاهدین در طول راه کابل جلال آباد نمی دیدند، این بود که طبق مواد ۲ و ۳ و ۴ شرطنامه خروج فوری قشون انگلیس، می باید قوای انگلیس مقیم جلال آباد قبل از رسیدن قشون انگلیسی به جلال آباد، به طرف هند حرکت میکرد و قوای غزنی نیز به عزم پشاور به طرف کابل حرکت می نمود. و قوای قندهار و قلات و دیگر نقاط به طرف هند مراجعت میکردند. مگر برخلاف مواد این معاهده، نه جنرال نات از قندهار حرکت کرد و نه عساکر انگلیسی مقیم غزنی از مقاومت دست کشید و نه جنرال سیل به فکرتخلیه جلال آباد افتاد. از این روی هیئت افغانی از حمایت قشون در مسیر راه کابل- جلال آباد ابا ورزید و تنها به حمایت از کسانی خود را مکلف دید که از هیئت افغانی تقاضای حمایت کرده بودند. خود هیئت افغانی هیچیک از اسرای انگلیسی را نکشتند، حتی زمانی که محافظ سردار اکبرخان در بدل گرفتن پنجاه هزار روپیه از انگلیسها در جلال آباد، از پشت سر بر سردار فیرکرد، ولی گلوله به شانه وی

اصابت کرد و نمرد ، و این خطرو وجود داشت که در عوض اینکار تمام اسرای انگلیس از دم تیغ هیئت افغانی بگذرند، ولی او این کار را نکرد، و حتی ضارب خود را نیز بخشید ولی سردار سلطان احمدخان ضارب را گردن زد تا درس عبرتی برای دیگر خاینان باشد. پایان ۱/۲۲ / ۲۰۱۳

پاسخی به یک دوست بدخشانی!

آقای دوست محمداز بدخشان مینویسد: «با احترام فراوان به سیستماتی صاحب در مورد تبصره به عمل غازیان و مجاهدان افغان و خشم و نفرت شان در برابر انگلیس ها که آن را رنگ اسلامی داده اند ؛ در اینجا برخورد دوگانه با رویداد کرده اند . زیرا بحث عملکرد افغان ها است نه عملکرد مسلمانان .»

بجواب این دوست عرض میکنم که نه خیر آقای بدخشانی، جنگ یا جهاد برضد انگلیسها و برضد روسها و امروز هم جنگ طالبان و القاعده برضد نیروهای امریکا و ناتو، برمحور باورهای اسلامی استوار است و دین اسلام در تمام قیامها برضد کفار نقش محوری و مرکزی را داشته است. آیات قرآنی محتوا و مضمون جهاد را میسازد و بدون تبلیغات دینی هیچ قیامی و هیچ شورش در افغانستان براه نیفتاده است. سوگند به قرآن یک تعهد اسلامی است که مسلمانان را برای بسررساندن آن تعهد، وادار به انجام عملی مینماید. کلمات «غازی» و «شهید» و «کفار» و «غنیمت» و «اسیر» و «برده» و «کنیز» و «فتح» و «نصرت» و «بهشت» و «دوزخ» همه اصطلاحات خاص جهاد اسلامی است.

۲- کلام دکتور کدیور، در مورد «کافر حربی» زیرعنوان «عدم تساوی حقوقی غیر مسلمانان با مسلمانان» در چندین صفحه

بیان شده است که خلاصه آن باکلمات و جملات خود وی همانست که من آورده ام و فقط آنچه در میان قوسین برای توضیح آمده از من است. فکرمیکنم مردم حوصله خواندن همان چند صفحه را نداشته باشند و من آنرا در دوپراگراف کافر اهل ذمه و کافر حربی خلاصه کردم که آنهم برای برخیها سنگینی میکند. تا چه رسد به کتاب ۴۹۴ صفحه ای ایشان، که نتیجه مطالعات ده ها کتاب فقهی علمای سنی و شیعه است. اینکه میگوئید: وی یک عالم اسلامی شیعه است در واقع میخواهید بگوئید که فقهای اهل سنت و جماعت در مورد کافر حربی نظردیگری دارند، لطفاً شما آن نظریات را بگوئید تا ما هم بدانیم که علمای حنفی در مورد کافر حربی چه نظری دارند؟

۳- وقتی تجاوز انگلیس برافغانستان را تقبیح کرده ام در واقع «نفس تجاوز» را به هر عنوان و نامی از سوی هرکسی که صورت گرفته و بگیرد، نیز تقبیح کرده ام، از جمله لشکرکشی های غزنویان و غوریان و سدوزانیان را برهندوستان به بهانه نشردین اسلام ولی در حقیقت غارت و غنیمت را، تقبیح کرده ام، ولی شما در یک بام دوهوا را به نمایش گذاشته اید: لشکرکشیهای غزنویان و غوریان را برهند برای نشر اسلام و زبان فارسی و ساختن مناریادگار، بجا و مشروع جلوه داده اید مگر لشکرکشی احمدشاه ابدالی را برهند بمنظور غارت و چپاول هندوستان محکوم کرده اید و این کار شما نه تنها بیانگر سوء نیت و تعصب شما نسبت به احمدشاه ابدالی و پشتونهاست، بلکه با زرنگی پر «شهامت» برکلاه من نیز زده اید تا مهر تائید براین موضعگیری غیر منصفانه تان بگذارم. نه خیر این شیوه برداشت و تحلیل تان را از ریشه رد میکنم. و موضعگیری واقعبینانه آقای الکوزی را در جواب شما تائید مینمایم. بت شکنی

های سلطان محمود غزنوی درهند هیچ فرقی با بت شکنی های ملامحمد عمر ندارد، اگر ملا عمر بخاطر این کارش محکوم میشود که باید شود، چرا نباید سلطان محمود بخاطر لشکرکشی های ویرانگرش بر هندوستان تقبیح نگردد؟

بقول داکتر شفا، در فاصله سالهای ۳۹۲ و ۴۱۶ هجری، یعنی در عرض ۲۴ سال سلطان محمود ۱۷ بار به بهانه جهاد به هندوستان لشکر کشید که هدف همه آنها غارت بتخانه های پر از جواهر و نفایس هند بود، نه مسلمان کردن مردم آن. بگونه مثال، در غارت بتخانه سومنات، این بنای کهن که یکی از عالی ترین نمونه های معماری هندی بود با ۱۴ گنبد طلایی آن ویران شد و خزانه آن که از گوهر ها و هدایای گردآوری شده در طول قرون انباشته بود، بتاراج کشیده شد.^{۱۳۰}

شرح این غارتگری نه تنها هدف سلطان محمود را از این لشکرکشی ها برملا میکند، بلکه میزان جمع آوری غنایم و همچنان تلفات جانی و خسارات مالی سرزمین های جنگ زده را نیز مجسم میکند. فرخی سیستانی که در سفرهای جنگی هندوستان همراه سلطان محمود بود، در قصیده ای بیدادگریهای وی را در لباس مدح چنین توصیف میکند:

آن سال خوش نخسب و از عمر نشمرد
 کاز جمع کافران نکند صد هزار کم
 تا چند روز دیگر، از قلعه های صعب
 ده خشت بر نهاده نبیند کسی بهم
 زن شان اسیر و برده شود مرد شان تبا
 تنشان حزین وخسته شود روحشان دژم

^{۱۳۰} - داکتر شفا، پس از هزار و چهارصد سال، ج ۲

و زخون خلق شان همه برگوشه حصار
رودی روان شود به بزرگی چو رود زم
پایان

مقاله دهم

تأثیرات سوء رقابت روس و انگلیس بر وضع سیاسی افغانستان و ایران در قرن ۱۹

میتوان گفت که علت العلل تمام رقابتهای و تهاجمات و تمام تجاوزات روس و انگلیس در سراسر قرن ۱۹ بر ایران، افغانستان و آسیای میانه، موجودیت هندوستان ثروتمند در مجاورت این کشورها بود که دول استعماری اروپا را چون گرگان هار شده بسوی آن ثروتها کشانید.

در جریان قرن ۱۹ بریتانیا که از نقطه نظر اقتصادی و نیز نیروی دریائی عظیم خود بر رقبایش برتری داشت، توانست جلو تهاجم آن دو کشور را بر نیم قاره بگیرد، اما اقدامات رقابت آمیز نظامی-سیاسی این کشورها، یعنی فرانسه، روسیه و انگلیس تأثیرات بسیار بدی بر وضع سیاسی کشورهای منطقه در قرن ۱۹ وارد کرد.

از آغاز قرن ۱۹ میلادی بعد کشور ایران با از دست دادن قفقاز، تقریباً به مستعمره روسیه مبدل شده بود و شاه قاجار فتح علی شاه و صدراعظم آن، آله دست روسها شمرده میشدند. روسها پس از امضای معاهدات گلستان و ترکمنچای، با شاه زینبارة قاجار (فتح علیشاه) به یگانه مرد فعال این خاندان عباس میرزا، تلقین نمودند که میتواند با لشکرکشی به افغانستان، از دست رفتن قفقاز را جبران نماید. دولت قاجاری که در اوایل قرن ۱۹

توانسته بود، خراسان را با توطئه انگلیسها از زمانشاه به رایگان بدست آورد، در سال ۱۸۳۷ برای سومین مرتبه خواست با حمله برهرات، آن ولایت را نیز از افغانستان منتزع کند، اما بر اثر دفاع جانازانه مردم هرات برهبری و رهنمائی وزیرمدبرهرات یارمحمد خان الکوزی نتوانست برهرات تسلط یابد. سرانجام دولت انگلیس که هرات را دروازه هندوستان میشمرد و تصرف آن را به معنای یگانه عملیاتی بعدی روسیه بقصد هند تلقی میکردند عده ی قشون را از راه خلیج فارس سوق دادند و جزیره خارک را مورد تهدید قراردادند. ایران که خود را با تهدید انگلیس روبرو دید دست از محاصره هرات گرفته به عقب نشست. در سال ۱۸۵۷ نیز وقتی هرات مورد حمله ایران قرارگرفت انگلیسها دوباره از طریق خلیج فارس جزیره خارک را محاصره و ایران را مجبور به ترک محاصره هرات کردند و سپس صدراعظم ایران را به امضای معاهده ای وادار نمودند که به معاهده ی پاریس شهرت دارد. در فصل ششم آن معاهده قید شده که بعداز این هرگونه اختلافی میان ایران و افغانستان رخ دهد بابد برای حگمیت به انگلیس رجوع کنند.

تلاش ها و جان فشانی های انگلیس بخاطر دفاع از هرات در برابر لشکرفارس، به معنی همدردی و غمخواری انگلیس به افغانستان و تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی آن نیست ، بلکه بخاطر آنست که مبادا روس ها آنرا از چنگ فارسها بدر آورند و آنگاه تصرف هرات بدست روس ها به معنی ، تصرف قندهار بدست آنهاست و آن وقت روس ها از طریق قندهار بر هند و قلمرو استعماری انگلیس حمله خواهند نمود و این چیزی بود که انگلیس ها از آن سخت ترس داشتند. اهمیت هرات نزد انگلیسها بحدی بود که در معاهده مثلث (لاهور) نیز انگلیسها ماده یی را در آن گنجانند که

در صورت اشغال افغانستان توسط شاه شجاع بکمک انگلیسها، هرات باید مستقل بماند و هیچگونه کوششی نباید از جانب شاه شجاع بهدفع الحاق هرات با کابل صورت گیرد(ماده هفدهم).

شکست ماموریت الکساندر برنس بدربار امیر دوست محمدخان در سال ۱۸۳۷ به معنی آن بود که انگلیس ها نتوانسته بودند از طریق دیپلماسی آرام به شرایطی دست یابند که نفوذ و تسلط بلا مانع و قطعی آنها را در افغانستان تأمین نماید و بنابراین به سرعت شیوه قهر آمیز و نظامی را به کار گرفتند.

در بهار سال ۱۸۳۸ میلادی مشاورین ویسرای هند نقل معاهده یی را که در ۱۸۳۲ بین شاه شجاع ورنجیت سنگ عقد گردیده بود، از زیرخاک ها کشیده دست آویز عملیات خود در افغانستان قرار دادند. مکاتبات در ماه می سال مذکور با نقل معاهده عازم لاهور شد و به رنجیت سنگ پیشنهاد کرد که در معاهده مذکور انگلیس را شریک نماید، رنجیت سنگ هم موافقت کرد و در نتیجه قرارداد سه جانبه یی میان: مکاتبات نمایندهء وایسرای هند، رنجیت سنگ زعیم پنجاب و شاه شجاع در لاهور به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ به امضا رسید. ماده اول آن چنین است:

«ماده اول- آن چه ممالک متعلقه این روی آب سند و آن روی آب سند مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی (رنجیت) است. چون صوبه کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن و پشاور با یوسفزایی و غیره و ختک و هشتغر و مچنی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گره و غیره با توابع آن و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهین و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنگر و اروات مند واجل و حاجی پور و روح

پور، و هر سه کیچی ملک میسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ملتان با تمام ملک آن. سرکار شاه موصوف «شه شجاع» و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومه الصدر، هیچ دعوی نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن نبوده و نخواهد بود.»^{۱۲۶}

فرهنگ، می نویسد که: به موجب این معاهده، شاه شجاع از تمام مناطق متعلق به افغانستان که در آن وقت در دست قوای سیک بود و یا خارج اداره برادران بارکزائی قرار داشت، به شمول پشاور و دیره جات و سند و کشمیر صرف نظر کرد. علاوه بر آن شاه شجاع هم تعهد نمود که بدون اجازه انگلیس ها و سیک ها با هیچ دولت خارجی دیگری رابطه قایم نکند.^{۱۲۷}

بدین سان اولین تجاوز انگلیس بر افغانستان به بهانه اعاده سلطنت شاه شجاع درانی بحیث شاهی که افغانستان را از خطر سقوط به دست فارس و روسیه نجات میدهد در بهار سال ۱۸۳۹ تحقق یافت و با قیام مردم افغانستان در نومبر ۱۸۴۱ تمام قشون انگلیس در جنوری سال ۱۸۴۲ بین راه کابل - جلال آباد نابود گردیدند.

یکی از عمال سیاست بریتانیا درهند راجع به این حادثه مینویسد: "به غرض عقب زدن سایه تعرض روسیه، ما تصمیم گرفتیم تا یک نفر متواری ضعیف النفس و بی ارزش را چون شاه شجاع، بر مردم افغانستان که تا آن وقت سوء نیتی در برابر ما نداشتند تحمیل کنیم. این بی عدالتی بدون دلیل، که علت العلل تمام مشکلات آینده ما در افغانستان گردید با چنان اقدامات

۱۲۶ - فرهنگ، چاپ امریکا، بخش دوم، ص ۸۱۵، موهن لال، ج ۱، ص ۳۲۱

۱۲۷ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، طبع امریکا، قسمت دوم، ص ۸۱۵

نظامی عملی شد که شدت و حماقت آن هنوز هم غیر قابل تصور است.^{۱۲۸}

روس ها که در بلعیدن زمین و شوق و ذوق جهانگیری دست کمی از انگلیس ها نداشتند، در همان موقعی که انگلیس ها در افغانستان مصروف سرکوبی قیام های مردم برای تحکیم مواضع خود در دراز مدت بودند، در زمستان ۱۸۴۰ قشونی را از اورنبرگ برای تسخیر خیوا بسوی آسیای مرکزی سوق داد، اما این قشون قبل از رسیدن به منزل مقصود دچار سرما و یخبندان شد و اکثریت آن تلف گردید، ولی در سال ۱۸۴۴ و ۱۸۵۲ و ۱۸۶۵ و ۱۸۷۴ روس ها تمام خان نشین های آسیای میانه را متصرف شده خود را تا کوشک در پشت دروازه های هرات رسانیدند.

در دهه ۶۰ و ۷۰ قرن نهم اقدامات تهاجمی روسیه در آسیای مرکزی ادامه یافت و سرزمین های پهناوری از دریای اورال تا پامیر و از دریای خزر تا کوه های تیانشان را اشغال کردند. درین هنگام تاجیک ها، قزاقها، ترکمن ها قرغیز ها دولت نداشتند و در آسیای مرکزی تنها سه دولت فئودالی فرمانروائی میکرد: خان نشین خیوا، خان نشین خوقند و امیر نشین بخارا. روس ها به سرعت شهر های ترکستان را گرفتند. در ماه جون ۱۸۶۵ بزرگترین شهر آسیای مرکزی تاشکند را اشغال و در ماه جنوری ۱۸۶۸ با خان نشین خوقند قرارداد تجارتي را امضا و در ماه بعد خدایار خان حاکم خوقند خود را زیر فرمان امپراتور روسیه اعلام کرد. در ماه می همین سال جنرال کاوفمن سمرقند را گرفته بطرف بخارا نزدیک میشد، که امیر بخارا ناگزیر به جنگ خاتمه داده و تحت الحمايگی روسیه را قبول کرد.^{۱۲۹}

بقول پوهاند حبیبی، اگر چه این گسترش امپراطوری روسیه بذات خود موجب تشویش انگلیسان بود، ولی درین اوقات وضع افغانستان بسبب موقعیت سوق الجیشی و سرحدات غیر محفوظ آن زیادتیر مورد نگرانی انگلیس شده بود. با وجودیکه سیاست مداران انگلیسی در هند، در برخی از مسایل اساسی اختلاف نظر داشتند ولی تمام ایشان سرحدات شمال غربی هند را "منبع بزرگ اضطراب" می پنداشتند و افغانستان را در بین این دو قوه بزرگ یک حلقه ضعیف سلسله معیوب دفاعی می شمردند و برای نگهداری هند همواره «مسئله افغان» در نظر ایشان بوده و در مدت چهل سال برآن مذاکراتی بین روسیه و انگلیس ادامه داشت.^{۱۳۰}

با آنکه پرنس گورچاکوف درنامه رسمی مورخ ۵ اپریل ۱۸۷۵ خودتا کید کرده بود: «اعلیحضرت امپراتور روسیه به هیچوجه قصد گسترش مرزهای روسیه را از وضع فعلی آن در آسیای مرکزی نه از جانب بخارا و نه هم از جانب کراسناودسک و اترک ندارد.»^{۱۳۱} ولی درلندن دیگر به این سخنان دلخوش کننده وقعی گذاشته نمیشد. و وزارت خارجه انگلیس در ۲۵ اکتبر یادداشت متقابلی برای پرنس گورچاکوف فرستاد و طی آن متذکر شد: «هرقدر تمایلات دولت روسیه به احتراز از مسئولیت های توسعه ارضی در ابتدا صادقانه باشد، دولت علیا حضرت ملکه نمیتواند خط سرحد یکنواخت روسیه را ثابت و لایتغیر بداند. باز هم حوادثی مشابه و بازهم تجدید نتایجی مشابه روی خواهد داد و دولت علیا حضرت ملکه نمیتواند بیش از این اشغال و جذب مناطقی را که

۱۲۹ - داکتر زمانی، نگاهی به سوابق سیاست توسعه طلبی روس ها قبل از کودتای شور، افغان جرمن

آنلاین، ۲۶ اپریل ۲۰۱۲

۱۳۰ - پوهاند حبیبی، تاریخ تجزیه شاهنشاهی افغانستان، صص ۲۱۲-۲۱۰ پورتال افغان جرمن آنلاین

۱۳۱ - رقابت روس وانگلیس در ایران و افغانستان، ص ۷۱

هنوز افغانستان را از خاک روسیه جدا میسازد، با بی اعتنائی تلقی کند و مربوط بخود نداند.»^{۱۳۲}

در هر حال در این سالها، مکاتبات امیرشیرعلیخان و کافمن خیلی افزایش یافته بود و این آخری نسبت به امیر افغان روش احتیاط آمیز توأم با مدارا در پیش گرفته بود. در سنت پترزبورگ نماینده انگلیس در صدد کشف محتویات این نامه ها برآمد و با اینکه معلوم کردند که نامه ها حاوی مطالب حسن همجواری بوده اند، اما شگفتی توأم با خشم و تنفر به انگلیس ها دست داد. انگلیس نزدیک بود یک بار دیگر در برابر تصمیم قاطعی قرار بگیرد: اجرای کنترل کامل و انحصاری بر افغانستان، بهر قیمتی که تمام شود. ولی بزودی متوجه ضعف سیاست قبلی خود شدند و بهتر دانستند ابتدا از در صلح و مسالمت با امیر افغان روبرو شوند. بقول لارد کرزن «افغانستان باشنه آشیل بریتانیای کبیر در شرق یود.»^{۱۳۳}

در این زمان روسها به این نتیجه رسیده بودند که جنگ با انگلستان اجتناب ناپذیر است و بایستی در آسیا او را مورد حمله قرار داد تا بتوان در اروپا با شرایط سهلتری باوی کنار آمد. اسناد

۱۳۲ - رقابت روس وانگلیس در درایران و افغانستان، ص ۷۱

۱۳۳ - رقابت روس وانگلیس در ایران و افغانستان، ص ۱۶۶، «پاشنه آشیل»: در افسانه های یونانی آشیل از پهلوانان و جنگجویان تروا است که مادرش از پاشنه پای او گرفته در آب رودخانه ستویس فروبرد و در نتیجه روئین تن شد و تنها پاشنه های او که تر نشده بود، آسیب پذیر بود. و سر انجام باتیر زهردار پاریس که به پاشنه پایش خورد از پای در آمد و در اینجا منظور از پاشنه آشیل «نقطه ضعف» است. و افغانستان نقطه ضعف بریتانیا در برابر پیشروی روسها بسوی هند بود که با هر قدم پیشروی روسها، بریتانیا شدیداً از خود عکس العمل نشان میداد. پیش بینی کرزن سرانجام درست از آب در آمد و روسها بالاخره نه فقط بر هرات، بلکه بر سراسر خاک افغانستان هجوم آوردند (دسامبر ۱۹۷۹) درست یکصد سال پس از دومین تجاوز انگلیس بر افغانستان. اما دیگر انگلیس در هند نبود و افغانها همانگونه که انگلیس ها را از سرزمین خویش دو بار در قرن ۱۹ بیرون رانده بودند، روسها را نیز با تمام جنگ افزار های وحشت ناک شان با سر افکنگی از مرزهای کشور خویش بیرون نمودند (فبروری ۱۹۸۹).

وشواهد آرشیف های نظامی روسیه که اینک به نشر رسیده اند، نشان میدهند که روسیه درنظر داشت تا از اختلافات میان امیرشیرعلی خان وانگلیسها که بر اثر حکمیت غیرمنصفانه انگلیس در مسئله تقسیم سیستان میان ایران و افغانستان بروز کرده بود، حداعلی استفاده را کنند و بنابراین همزمان با احضارات لشکرکشی در آسیای میانه، در صدد اعزام جنرال استولیتوف به کابل افتادند تا اختلاف میان امیر وانگلیس را عمیق تر ساخته و امیر را به دوستی روسیه مطمئن سازد.^{۱۳۴}

بریتانیا نیز از آمادگی های نظامی روسها بقصد حمله برهند مطلع بودند، چنانکه سفیر بریتانیا در ترکیه در تلگراف مورخه ۳۰ اپریل ۱۸۷۸ به وزیر خارجه انگلیس لارده سالزبری خبر داد که: " اکنون کاروان یک قشون پنجاه هزار نفری سربازان روسی به استقامت کابل - پشاور آماده میشوند. از جمله این قشون چهل هزار نفر آن آماده شده اند و بیست هزار دیگر به تعقیب آن فرستاده خواهند شد. سربازانی که اکنون جلب شده و در راه هستند بسیاری آنها از جنوب شرقی اند و صاحب منصابان شان از میان افسران قفقازی انتخاب میگرددند. چنانکه گفته میشود این کاروان نظامی تا سال آینده به استقامت کابل - پشاور بحرکت خواهند افتاد. تصمیم گرفته شده که جنرال " چیر نیایف " بسر

^{۱۳۴} - په منځنی آسیای لویه لویه، مدون: ت.ن. زاگارودنیکووا، ترجمه پشتواز محمدظاهر کانی، چاپ، ۱۳۸۵ پشاور، ص ۹۶-۹۸، سند شماره ۱۵ آرشیف تاریخی نظامی روسیه، ذخیره ۸۴۶، لیست ۱۶، دوسیه نمبر ۶۹۰۲ ورق ۲۴ اوريجنال، ۲۵ اپریل ۱۸۷۸)

کردگی این قشون، موظف شود. این کاروان متشکل از ۴ فرقه و ۳ بتریه و ۴ بتریه کوهی و یک فرقه سواره خواهد بود." ۱۳۵

همین اسناد نشان میدهند که روسیه جنرال استولیتوف را برای تحت فشار گذاشتن امیرشیرعلی خان به کابل فرستاد تا به وی بگوید که روسیه قصد دارد از طریق افغانستان برهند حمله کند و امیر باید به عبور قشون روسی از خاک خود اجازه بدهد و هرگاه از پذیرفتن تقاضای روسیه سرپیچی نماید، آنگاه از عریضه امیر عبدالرحمن خان به وی خاطر نشان کند که از دولت روسیه طالب کمک شده تا تخت و تاج پدری خود را از امیر شیرعلیخان بگیرد.

در ماه جون ۱۸۷۸، هنگامی که هیئت روسیه به سرکردگی ستولیتوف از راه ترمذ میخواست وارد افغانستان شود، شاغاسی شیردلخان به آنها اجازه نداد و ضمن مکتوبی به امیر شیرعلی خان مشورت داد که از پذیرش نماینده روس برای مذاکرات دوستی درگذرد، زیرا که روس دوست نمیشود ولی این امر سبب دشمنی انگلیس خواهد شد. به نظر شاغاسی شیردلخان، از دوستی روس کرده، دشمنی انگلیس برای دولت امیر بهتر خواهد بود. مگر امیرشیرعلی خان مشورت او را نادیده گرفت و به وی دستور داد که زمان اکنون تغییر کرده و او به سیاست کشورش بهتر میدانند و بنابراین منبعد از ارسال هرگونه مکتوب و پیغامی به وی خود داری کند و هرچه پرشکوه تر هیئت را پذیرائی و تا کابل آنها را بدرقه نماید. ۱۳۶

مداخله و تجاوز انگلیس در افغانستان در رقابت با روسیه:

تاریخ گواهی میدهد انگلیسها همزمان با روی کارآمدن زمانشه در ۱۷۹۳ شروع به توطیه چینی در افغانستان نموده اند. زمانشاه هرزمانی که بقصد فتح دهلی از کابل بیرون میشد، هنوز به لاهور نرسیده بود که در پشت سراو یک شورش از سوی برادرش شهزاده محمود براه می افتاد و شاه مجبور می شده راه رفته را با سرعت دوچند طی کند و شورش را خاموش ودوباره آماده لشکرکشی شود. در سال ۱۷۹۷ لشکرکشی شاه با این آوازه همراه گردید که زمانشاه در اتحاد با ناپلیون بناپارت میخواهد برهند حمله کند وانگلیسها را از هند خارج نماید، دپلوماسی انگلیس برضد زمانشاه بکارافتاد. انگلیسها نماینده ایرانی الاصل خود مهدی خان را با تحف وهدایا بدربارفتح علی شاه قاجار فرستادند و اوبه شاه گفت زمانشاه در لاهور برشعیان ظلم وتعدی روا میدارد ومی باید برای او در خراسان مزاحمت خلق شود. فتح علی شاه قاجار که تحایف ووعده های انگلیس را در یافته بود، به اتفاق شهزاده محمود برادر زمانشاه بسوی خراسان لشکر کشید وشهرمشهد را تاراج نمود وبه تهران برگشت [اواخر ۱۷۹۸]. زمانشاه با اطلاع از موضوع بسرعت از لاهور برگشت وبه هرات رسید و در هرات مطلع گردید که لشکر قاجار به تهران برگشته است. زمانشاه دوباره بقصد دهلی حرکت کرد ولی بازهم با مزاحمت های دولت قاجاری روبروگردید وسرانجام وادار

شد تا خراسان را به ایران واگذارد(۱۷۹۹) تا مگر به فتح دهلی نایل گردد که نگردید.^{۱۳۷}

انگلیس ها دوبار در قرن ۱۹ بر افغانستان تجاوز کردند ، و هربار زمانی اقدام به تجاوز کردند که نمایندگان روس ها وارد کابل میشدند و با وعده های میان تهی دولت متبوع خود ، خود را دوست افغانستان وانمود میکردند و امرای افغانستان را از دوستی و نزدیکی با انگلیس برحذر میداشتند.

بار اول ، پس از آنکه سفیر روس ، ویتکوویچ به کابل رسید (۱۸۳۸) و وعده های دولت خود را مبنی بر کمک به امیر دوست محمدخان برای استرداد پشاور از چنگ سیکها ابراز داشت . انگلیس ها شدیداً عکس العمل نشان دادند و سفیر خود برنس را فوراً از کابل فرا خواندند و با امضای معاهده اتحاد مثلث در ۱۸۳۸، خود را برای لشکر کشی و تجاوز برافغانستان آماده ساختند و در بهار سال بعد آنرا عملی ساختند (اپریل ۱۸۳۹).

بار دوم ، هنگامی که دیدند امیر شیرعلیخان در کنفرانس پشاور حاضر نیست نمایندگان دایمی انگلیس را در افغانستان (از جمله در شهرهای قندهار و کابل و هرات) بپذیرد و بر علاوه به ورود هیئت انگلیسی تحت ریاست چمبرلین به کابل موافقت ندارد، و بر عکس به سفیر و هیئت روسی تحت ریاست ژنرال «استولیتوف» اجازه داده است تا به کابل بیاید و با امیر به مذاکره بنشینند (جولای ۱۸۷۸)، سخت بر آشفتند و برای دومین بار کمر به تهاجم و تجاوز بستند(نومبر ۱۸۷۸). با آنکه در هردو تجاوز خود انگلیس سرانجام بر اثر فیام مردم افغانستان بر ضد سلطه بیگانگان مجبور به ترک این کشور شدند، اما در هردو مرتبه دست خالی از

^{۱۳۷} - رجوع شود به مقاله توطیه های انگلیس برضدزمانشاه درهمین کتاب

افغانستان بر نگشتند.

در مرتبه اول، تمام سرزمین های افغانستان را که شاه شجاع قبل از رسیدن به تخت شاهی کابل بموجب معاهده اتحاد مثلث در ۱۸۳۸ به سیک ها واگذار شده بود، مانند کشمیر، پشاور و علاقه جات آن ، بشمول ملتان و دیره جات و غیره برای دایم از افغانستان جدا و در تصرف انگلیس باقی ماند. و در مرتبه دوم، بر اثر معاهده گندمک در می ۱۸۷۹ با امیر محمدیعقوب خان ، سر زمین های سیبی ، پشین ، کرم ، سوات ، باجور، چترال ، باشگل ، وزیرستان ، دارو و چاگی ، بشمول کویته و چمن در دست انگلیس باقی ماند و در قرار داد نوامبر ۱۸۹۳ با امیر عبدالرحمن خان برآن جدائی مهر قانونی زده شد. علاوه براین انگلیس ها ، پس از هردو تجاوز خود ، بر سیاست خارجی افغانستان کنترل خود را حفظ کردند و در تمام معاهدات خود با افغانستان این مطلب را تکرار نمودند که امیر افغانستان حق ندارد با دولت دیگری بغیر از انگلستان داخل روابط سیاسی گردد و دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشمارد.

خلاصه پس از یک رقابت طولانی صد ساله میان دول بزرگ استعماری قرن ۱۹، یعنی روسیه و انگلیس، افغانستان بحیث یک کشور حایل در میان متصرفات انگلیس در جنوب و مستلکات روس در شمال در اواخر قرن ۱۹ واویل قرن بیستم تحدید شد. وهرگاه دقیق ترگفته شود در سال ۱۹۰۷ با عقد پیمان میان روسیه و انگلیس، بازی بزرگ نیز در واقع بگونه ی رسمی به پایان رسید. بازیگران بزرگ کشور فارس را میان حوزه نفوذ خود تقسیم نمودند روسها افغانستان را به ساحه نفوذ بریتانیا واگذار نمودند، میتوان گفت که جغرافیای سیاسی موجوده افغانستان نتیجه رقابت وکشمکش های یک صد ساله دو قدرت استعماری رقیب یعنی انگلیس وروسیه است درمنطقه است.پایان

مقاله یازدهم

توطئه های انگلیس بر ضد زمانشاه

در میان ۲۴ پسر تیمورشاه درانی، زمان شاه تنها کسی بود که میخواست قدم بر جای پای جد خود احمدشاه درانی بگذارد و دهلی را فتح کند، به همین علت اودرمدت هشت سال سلطنت خود هفت بار بقصد فتح دهلی لشکراست ولی هرباری که تا لاهور میرسید درغیاب او شورش درغرب قلمرو او رخ میداد و او مجبور میشد با سرعت راه رفته را طی کند و خود رابه افغانستان برساند و شورش را خاموش نماید.

از راپور غلام سرور برای کمپنی هند شرقی معلوم میگردد که انگلیس ها درسال ۱۷۹۳ یکی از جواسیس خود بنام غلام سرور را به قندهار اعزام کرده بودند تا در باره وضعیت مالی و عایداتی و استحکامات نظامی و تشبثات سیاسی زمانشاه به منظور حمله برهند، راپوری تهیه کند. غلام سرور، این راپور تهیه کرد و آنرا در بدل مبلغ ۴۵۰۰ روپیه بدسترس کمپنی هند شرقی گذاشت. براساس این راپور در سالهای ۱۷۹۳-۱۷۹۴ میلادی سالانه ۶۷ لک روپیه در خزانه شاه زمان تحویل می شد.^{۱۳۸} راپورمی گوید که در

^{۱۳۸} - اپور غلام سرور، گزارشی است که تهیه کننده آن غلام سرور مامور استخباراتی کمپنی هند شرقی در سال ۱۷۹۳ م به افغانستان سفر نموده از وضع استحکامات نظامی قشون و آمادگی های زمانشاه بسوی هند و وضع عایداتی و مصارفاتی زمانشاه تهیه شده و نرا بدسترس کمپنی هند شرقی گذاشته است. بگفته مترجم عبدالوهاب فنایی، اصل این راپور در یکصد صفحه بزبان فارسی تهیه شده و ترجمه آن بزبان انگلیسی صورت گرفته و مترجم تلخیصی از آنرا در مجله آریانا در ۲۰ صفحه برگردان و بچاپ رسانده است. (مجله آریانا، سال ۱۳۶۷، شماره اول مقاله راپورغلام سرور، ترجمه عبدالوهاب فنایی)

شروع سلطنت شاه زمان مصارف عمومی دولتی در حدود ۱۴۱ لک روپیه بود که از آنجمله فقط ۴۶/۱ لک روپیه آن از طریق خزانه پایتخت و ۶۷ فیصد آن از مدرک عواید خزانه‌های ولایتی تمویل می‌گردید. نظر به ارقام غلام سرور، در عصر شاه زمان از ۶۷ لک روپیه عواید او سالانه ۲۱ لک روپیه آن ذخیره می‌گردید.^{۱۳۹}

پس از مطالعه راپورغلام سرور بود که انگلیسها برای براندازی زمانشاه دست بکارشدند و یکی دیگر از جواسیس خود را در لباس پیر بنام "میا غلام محمد" به قندهار فرستادند و او در قندهار درزیارت خرقة شریف جایاگردید و به تخدیر زوار و عبادت کنندگان پرداخت. درو از امکان نیست که انگلیسها درهرات و کابل و جلال اباد نیز جواسیسی داشته اند تا هنگام لشکرکشیهای شاه زمان به هند دست به تحریکات علیه شاه زمان بزنند. چنانکه بعد از سال ۱۷۹۳ هرباری که شاه زمان بقصد هند لشکرکشی میکرد، یکی از برادرانش برضد او شورش میکردند و شاه زمان مجبور میشد، راه رفته تا لاهور یا پشاور را با سرعت دوباره طی کند و شورش را خاموش نماید و باز برای حمله برهند آمادگی بگیرد. بدین سان شاه زمان درهشت سال سلطنت خود هفت بار برهند حمله نمود ولی همینکه تا لاهور میرسید درپشت او شورشی از سوی برادرانش شهزاده همایون و شهزاده محمود و یا شاهان قاجاری ایران برآید و او مجبور میشد راه رفته را با سرعت دوباره طی کند و غایله را خاموش نماید.

شوق و ذوق زمانشاه برای فتح دهلی چنان هوش از سر او پرانده بود که در سال ۱۷۹۵ وقتی شاه ایران اقامحمدخان قاجار برخراسان حمله کرد و خزانه دولتی را غارت نمود و شاهرخ نواسه نادرشاه را برای نشان دادن گنجینه هایش شکنجه و تیل داغ نمود و سپس او را کشت. شاه زمان درحالی که با ۳۰ هزار لشکر آماده بیکار خود درهرات بود برای مقابله با شاه قاجار تعلق ورزید، اما

۱۳۹ - مجله آریانا، سال ۱۳۶۷، شماره اول مقاله راپورغلام سرور، ترجمه عبدالوهاب فنائی

همینکه از زبان یک قاصد ایرانی شنیدکه شاه قاجار قصد برگشت به تهران را دارد (درحالی که هنوز شاه قاجار درخراسان بود) ، زمانشاه به لشکریان خود امرحرکت بعزم هندوستان داد.^{۱۴۰} حالآنکه سیاست مملکت داری ایجاب میکرد تا بدفاعاز منافع افغانستان برخیزد و زهرچشمی به ایران نشان بدهد ویا لا اقل تا مشهد برود و به دلجویی از مردمی بپردازد که مورد نهب و غارت شاه ایران وسپاهیانش قرارگرفته بودندو کسانی را که دشمن را درغارت ان ایالت یاری رسانده بودند گوشمالی بدهد.

دراوضاع واحوالی که ناپلئون با تزارروسیه نقشه حمله برهند را از طریق ایران وافغانستان می کشیدند، زمانشاه با لشکر سی هزارنفره خود برای فتح دهلی عازم آن دیارگردید وبدون کدام مانعی دراویل ماه جنوری ۱۷۹۷وارد لاهورشده. هنوز سپاه زمانشاه درلاهورنفسی براحت نکشیده بودند که خبر شورش شهزاده محمود(والی هرات) بگوشش رسید. زمانشاه با اطلاع این خبر با عجله به قندهار برگشت ودرهفتم سپتمبر۱۷۹۷ از قندهار برای مقابله با شهزاده محمود حرکت کرد. مگرشهزاده محمود قبل از شروع جنگ با زمانشاه، شکست خورد و باپسرخود کامران به ایران گریخت. علت شکست محمود خیانت دوتن از نزدیکانش به او بود که شهرهرات را دراختیارگرفتند واز زمانشاه استقبال کردند. زمانشاه با سپاه خود وارد شهر شد ولی بجز دونفر از محرکین این غایله بیشتر کسی را نکشت.^{۱۴۱}

زمانشاه باردیگر بعزم فتح هند لشکرکشی خود را آغاز نمود ودر ۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸از پشاور بجانب لاهور شتافت ومثل گذشته بدون مانعی وارد لاهورشده. این بارخوانین و زمینداران پنجاب نیز به دربار زمانشاه برای ادای احترام حاضر شدند که دران جمله رنجیت سینگ نیز شامل بود.^{۱۴۲}

^{۱۴۰} - غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ص ۳۸۰

^{۱۴۱} - الفنستون، افغانان، ص ۵۰۸

^{۱۴۲} - الفنستون، افغانان، ص ۵۰۸-۵۱۰

جوش و خروش مسلمانان هند برای پذیرائی از لشکرکشی زمانشاه بر هند یکجا با این افواه که او با ناپلئون بمنظور فتح هند دست یکی کرده است، انگلیس ها را بخوف انداخت و بی درنگ دست به دیپلوماسی شدیدی زدند. لاردر ویسلی حاکم اعلی کمپنی در کلکته به نماینده ایرانی الاصل خود مهدی خان ملقب به بهادرچنگ که (از ۱۷۹۷ تا ۱۸۰۳) نماینده کمپنی در بوشهرایران بود، هدایت داد تا با دربار قاجاری تماس گرفته، ایران را بر ضد دولت افغانستان تحریک و به کمک پولی انگلیس امیدوار کند. مهدیخان با تحف و هدایایی بحضور شاه (فتح علیشاه) بار یافت و در ضمن مطالب دیگر اظهار داشت :

« زمانشاه که در لاهور است و بر شیعیان آنجا ظلم میکند، هزاران نفر شیعی از ظلم او بممالک کمپنی هند شرقی پناهنده شده اند، اگر پادشاه ایران بر افغانها حمله نماید، ثواب جمیل حاصل خواهد کرد. برای اینکار بهتر است محمودشاه (برادر زمانشاه) راکه در ایران پناهنده است با نیروی کمکی به افغانستان بفرستد تا بر برادرش غلبه نماید و ستمگری زمانشاه بر شیعیان خاتمه یابد.»^{۱۴۳}

محمد علی موحد در کتاب خود (مبالغه مستعار) بروایت ازروضة الصفاى ناصرى (جلد نهم، صفحه ۳۶۰) در شرح ماموریت مهدی علی خان مینویسد: «ضمناً تمنا نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیه انگلیس موافقتی باشد که افغانه قصد تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایران شاه آن طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که به فکر عزیمت هندوستان در اقتند.»^{۱۴۴}

مولف می افزاید: «وظیفه اصلی مهدی علیخان در این ماموریت دو چیز بود: اول کاری کند که سرحدات غربی افغانستان از سوی ایران مورد تهدید واقع شود تا زمانشاه را از سرازیر شدن در دشت هندوستان بازدارد. دوم آنکه مانع بسط و توسعه نفوذ

^{۱۴۳} - الفنستون، افغانان، ص ۵۱۰

^{۱۴۴} - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۹۱

فرانسه در ایران گردد. مهدی علی خان درانجام هردو منظورموفق بود. کمپانی هند شرقی سالانه دو تا سه لک روپیه دراختیار او گذاشته بود تا به مصرف تأمین هزینه های قشون کشی به افغانستان برسد ولی وی چون دریافت که فتح علی شاه خود سودای فتح افغانستان را در سر می پروراند از افشای مقصود خود داری نمود وچنین وانمودکرد که صرفاً برای تهنیت جلوس همایونی به ایران آمده است. زیرا اگر نگرانی کمپنی از بابت زمانشاه برملا میشد، هزینه لشکرکشی به افغانستان به گردن کمپانی می افتاد. هدف دیگر ماموریت میرزامهدی علیخان نیز با صدور فرمانی از طرف شاه مبنی برمانعت از ورود فرانسوی به بنادر ایران برآورده شد.^{۱۴۵}

این توطئه انگلیس، موثر افتاد ودولت فارس را برآن داشت تا برای زمانشاه که به لاهور رسیده بود، درخراسان مزاحمت خلق کند. فتح علی شاه قاجار که تحایف ووعده های انگلیس را در یافته بود، به اتفاق شهزاده محمود برادر زمانشاه بسوی خراسان لشکر کشید [اواخر۱۷۹۸].

وقتی زمانشاه ازلشکرکشی شاه قاجار برخراسان مطلع شد، با شتاب به افغانستان برگشت. در ۳۰جنوری ۱۷۹۹ زمانشاه به پشاور رسید وپس از توقفی کوتاه از پشاور آهنگ هرات کرد. زمانشاه نگران بود که ممکن است برادرش محمود با کمک شاه قاجار بر هرات یا قسمت دیگری از خراسان تسلط یابد. زمانشاه بعد از مواصبت به هرات به عساکرش استراحت داد، اما بزودی که مطلع شد شاه قاجار به تهران بازگشته است.^{۱۴۶}

محمدعلی موحد، زیرعنوان «تحریک ایران برای حمله به افغانستان» مینویسد: «موفقیت بزرگ دیگر میرزا مهدی علیخان در ماموریت تهران بود، به این تفصیل که در آن ایام زمانشاه افغان به پشت گرمی وعده های مساعدت راجه های هندی که از

^{۱۴۵} - محمدعلی موحد، مبالغه مستعار، تهران، نشرکارنامه، ۱۳۸۰، ص ۳۳

^{۱۴۶} - موحد، همان اثر، ص ۳۳

تسلط انگلیسی ها ناخشنود بودند به خیال فتح هندوستان افتاد. حکومت که از مقابله با جنگ جویان سلحشور افغانی در پنجاب ومعابر صعب العبور بین هندوستان وافغانستان بیمناک بود میرزا مهدی علی خان را چنانکه تاریخ منتظم ناصری در شرح وقایع سال ۱۲۱۴هجری آورده است «با تحف وهدیا به دربار معلا» فرستاد تا «سلطنت اعلیحضرت خاقان کشورستان را تهنیت وتبریک» گوید. این البته ظاهر امر بود، اما نیت واقعی میرزا ومأموریت اصلی او تشویق وتحریک شاه ایران بود برای حمله به افغانستان ونیز چاره جوئی برای جلوگیری از دست یابی فرانسوی ها به بنادر ایران درخلیج فارس. حکومت هند به میرزا اختیار داده بود که در صورت موافقت شاه با حمله به افغانستان هزینه آن را برعهده بگیرد، لیکن میرزا که مزاج شاه را موافق مقصود خود یافت نیازی به تعهد مالی ندید. فتح علی شاه اگرچه از لشکرکشی وحمله مستقیم به افغانستان خودداری نمود لیکن همراه سپاه به خراسان رفت ومحمود شاه(شهزاده محمود) وفیروزشاه برادران زمان شاه را که به دربار ایران پناهنده شده بودند با دادن امداد وتجهیزات به افغانستان گسیل داشت. زمانشاه در آن زمان تا لاهور پیش رانده بودولی چون از حمله برادران وامداد وتقویت آنان از سوی ایران آگاهی یافت سودای فتح هندوستان را از سر بدر کرد وبه کشور خود بازگشت....»^{۱۴۷}

غبار از حمله شاه قاجار با همراهی شهزاده محمود برخراسان در سال ۱۷۹۸ یاد نموده و نامه سردار رحمت الله خان صدراعظم زمانشاه را به صدراعظم فارس نقل و علاوه میکند که: «این بارفتح علیشاه روی رضا نشان داد وبه شهزاده محمود گفت: شما بواسطه ناسازگاری هوا باید به طبس ویا ترشیز اقامت نمایند وتا سال آینده نمیتوانید اقدام برضد زمانشاه کنید. البته در آینده بروسای عرب آن منطقه امر خواهد شد که در حمله برهرات با شما کمک کنند.از آن ببعد در یک روز زمانشاه از هرات

بقصد قندهار و فتح عیشاه از سبزواری به قصد تهران مراجعت کردند.»^{۱۴۸}

فرهنگ اشاره به محتوای نامه های میکند که بین صدراعظم زمانشاه (سردار رحمت الله خان) و حاجی ابراهیم صدراعظم فارس رد و بدل شده بود و مینویسد: « وقتی شاه قاجار قریه مزینان سبزواری را محاصره کرد یک نفر افغان از طرف وفادارخان وزیر اعظم زمانشاه نامه ای با چند شال ظریف به عنوان خلعت برای حاجی ابراهیم وزیر اعظم قاجار آورد. در این نامه صدراعظم زمانشاه نوشته بود: « اگر حکمران ایران از حمایت شهزاده محمود دست بکشد و اطمینان بدهد که به متصرفات افغانستان حمله نخواهد کرد تا زمانشاه بتواند بدرستی نقشه اش را در کشور هندوستان تعقیب کند، زمانشاه از حمایت رؤسای خراسان (جعفر خان بیات والی خراسان و الله یارخان از امرای طرفدار دولت درانی که بدست دولت ایران اسیر شده بودند) خود داری خواهد کرد و تمام ایالت را تا چند میلی هرات رها خواهد کرد تا به تصرف شاه ایران درآید.»^{۱۴۹}

تعجب انگیزاست که چگونه زمانشاه با لشکر عظیم و آماده نبرد درهات هیچ اقدامی در دفاع از ازمصرفات خود درغرب کشور نکرد و براحتی حاضر گردید از خراسان به نفع دولت قاجاری صرف نظر نماید، آنهم به شرطی که از کمک به شهزاده محمود دست بردارد؟ [درحالیکه میتوانست با دادن خراسان به برادر خود تمامیت ارضی کشور خود را حفظ کند]. ایران که چنین تحفه بزرگ را از سوی زمانشاه دید، بلادرنگ بدرخواست زمانشاه راضی شد و شهزاده محمود رابه ترشیز کرمان تبعید نمود.

بدینسان استعمارانگلیس نخستین ضربت خود را برپیکر افغانستان وارد کرد و بر اثر مشوره های غلط سردار رحمت الله خان صدراعظم کم درایت زمانشاه، خراسان به تصرف ایران در

^{۱۴۸} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۳۸۸

^{۱۴۹} - فرهنگ، ج ۱، ص ۱۹۳

آمد (۱۷۹۹)، درحالی که زمانشاه به فتح هند نایل نشد. ایران که چنین تحفه بزرگ را از سوی زمانشاه دید، بلادرنگ بدرخواست زمانشاه راضی شد و شهزاده محمود را به ترشیز کرمان تبعید نمود.

افغانستان بلا گردان هندوستان:

محمدعلی موحد زیرعنوان «افغانستان بلا گردان هندوستان» مینویسد: «ازاین تاریخ است که مسایل خلیج فارس و افغانستان درهم گره میخورد و بریتانیا این دو منطقه را به عنوان بارویی [دژی] برای حفظ هندوستان تلقی میکند. قزاراست که خلیج فارس را دریا و افغانستان را از خشکی، راه را برمه‌اجمینی چون ناپلئون و تزار که چشم طمع برهندوستان، آن نگین جادویی امپراتوری بریتانیا، دوخته باشند بربندند. درخلیج فارس بعدها ملاحظات دیگری هم مانند دسترسی به ذخایر نفتی و غیره پیدا میشود اما درمورد افغانستان هیچ ملاحظه دیگری جزبلا گردانی هندوستان درکار نیست و سیاست بریتانیا نسبت به آن کشور به اقتضای تبادلات هندوستان شکل میگیرد و دگرگون میگردد.

دراویل امر که هنوز جای پای انگلیس ها در هندوستان سخت نشده بود سیاست بریتانیا کشاندن پای ایران در اختلافات داخل افغانستان بود و از این امر برای سرکوب عشایر و امرای افغانستان که با کمک بقیه السیف راجه ها و شهزاده های محلی در صدد دست اندازی به قلمرو هندوستان برمی آمدند استفاده میکرد اما پس از آنکه جای پای خود را درهندوستان محکم واستوار یافت این سیاست را رها کرد. از آن پس بریتانیا افغانستان را به عنوان دژی حایل در راه هندوستان تلقی می کرد و بنا بر این هرگونه تحرکی را از سوی ایران که برای تضعیف موقعیت آن دژ بیانجامد برنمی تافت.»^{۱۵۰}

دراوایل سال ۱۸۰۱ انگلیس بمنظور دفع حملات زمانشاه برهند سفیر فوق العاده خود سرجان ملکم را غرض عقد قراردادی به تهران فرستاد. سرجان ملکم دردهم جنوری ۱۸۰۱ یک قرارداد با دولت ایران علیه افغانستان امضاء کرد که برطبق آن از هرگونه دخالت افغانها و فرانسویان درهند و در ایران جداّ جلو گیری میکرد. ماده دوم این قرار داد میگفت :

«هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید، چونکه سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان می باشند، یک قشون کوه پیکر باتمام لوازم و مهمات آن از طرف کار گزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مامور خواهد شدکه آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را بکار خواهند بردکه آن ملت بکلی مضمحل شده و پریشان گردد.»

و ماده چهارم بیان میکرد: «هرگاه اتفاق افتد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی داخل جنگ گردد...انگلیس به ایران کمک نظامی میکند.»^{۱۰۱} [۱۳]

انگلیسها با اقدامات توطئه آمیزخود حتی قبل از عقد این قرارداد با ایران برضد افغانستان و فرانسه، هم ایران را برای اشغال خراسان تشویق کردند وهم فرانسه را در تمام تلاشهایش برای فتح هند ناکام و ناامید ساختند وهم زمانشان را که خواب فتح هندوستان را می دید از میان بردند.

شک و بدگمانی من بر صدراعظم زمانشاه

ناکامی های متواتر زمانشاه در لشکرکشیها و واگذاری مفت خراسان به ایران بدون مقابله و زورآزمایی با ایران ، این شک وتردید را در ذهنم تقویت میکند که، ممکن است وفادارخان

^{۱۰۱} - فرهنگ ، ج ۱، ص ۱۹۱،مقایسه شود با غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ص ۵۰۳،مبالغه مستعار،ص ۳۴-۳۵

صدراعظم زمانشاه نیزیکی از جواسیس واجنتان انگلیس بوده باشد؟ هرچند سندی درمورد اجنتوری وفادارخان در دست نیست ولی از این اشاره فرهنگ که میگوید: «زمانشاه درسال سوم سلطنتش (۱۷۹۶) سرداررحمت الله خان پسر سردارفتح خان پوپلزائی را که ازابدالیان مقیم ملتان بود و در مرکز افغانستان مثل کندهار و کابل نفوذ و اعتباری نداشت، با لقب "وفادارخان" به حیث صدراعظم مقررکرد.^{۱۰۲}»، استنباط می شود که انگلیسها در پیش کردن سردار رحمت الله خان بدربار زمانشاه نقش بازی کرده اند. زیرا انگلیسها از ۱۷۹۳ تا سال ۱۷۹۶ بخوبی متوجه بودند که زمانشاه هرسال برهندلشکرکشی میکند و با وجودی که درعقب هرلشکرکشی او شورش برپا میشد وشاه را مجبور میساخت تا راه رفته را با سرعت دوچند طی کند و خود را به افغانستان برساند وغایله راخاموش کند، در چنین اوضاع واحوالی بود که انگلیس ها بالاخره شخص مطلوب خود را از میان ابدالیان مولتان یافتند و آن شخص همین سردار رحمت الله خان بود که او را به دربار زمانشاه رهنمائی ومعرفی کردند و زمانشاه هم او را بحیث وزیراعظم خود برگزید وبلقب وفادارخان مفتخرساخت و او نیز پس از تقرر در مقام صدارت نقش مخربی درایجاد فاصله میان شاه و سران قومی بازی کرد.

اولین کار او برکنارنمودن رجال و سران معتبر و بارسوخ دولت زمانشاه [بشمول سردارپاینده خان] بدون کدام جرم وگناهی ازکار و مناصب دولتی بود. سپس آنها را مورد پی گرد و فشار گذاشت تا آنجا که سران ناراضی برای نجات خود از آن وضعیت مجبورشدند با روحانی هندی الاصل مقیم خرقة شریفه قندهاربه مشورت پردازند و راه نجات خود را جستجوکنند. روحانی مذکور که بدون تردید اجنت انگلیس بود، آنها را به کودتای علیه زمانشاه تشویق میکند و سرانجام اسرار کودتا که به نظر برخی از مورخین

ساخته و پرداخته خود صدراعظم بود^{۱۵۳}، به زمانشاه رسانده میشود و شاه امر اعدام همه را بدون تحقیق و معلوم کردن علت کودتا صادر میکند، درحالی که اگر صدراعظم گماشته انگلیس نمی بود، میتوانست عواقب بد این اعدام را به شاه گوشزد کند و او را از عواقب خطرناک خانه جنگی داخلی برحذر سازد، ولی چنین نکرد. وفادارخان مطابق نقشه انگلیس زمانشاه را در تمام عرصه های نظامی و سیاسی ناکام ساخت تا آنجاکه نه تنها سلطنت بلکه بینائی او را نیز از وی گرفت و برای مدت بیست سال سبب خانه جنگی میان پسران تیمورشاه و بالاخره باعث قتل فاجعه آمیز وزیرفتح خان و ایجاد دشمنی میان دو خانواده بزرگ درانی(سدوزی و بارکزی) گردید.

نتیجه :

با شرح موارد فوق دیده میشود که انگلیس بخاطر ناکامی شاه زمان، و ممانعت او از حمله برهندوستان حاضر شده بود به شاه قاجار از ۳۰۰ تا ۳۰۰ هزار روپیه بپردازد و با ارسال تحف و وعده ها و عقد قرارداد های سیاسی با دولت فارس، افغانستان را مورد تهدید قرار بدهد تا آنجا که شاه زمان، دلیرترین شاه سدوزائی را بدون مقابله و ادار به واگذاری ایالت خراسان به دولت ایران میکند.

در واگذاری ایالت خراسان به ایران وفادارخان صدراعظم زمانشاه نقش مهمی داشت زیرا باوجودی که زمانشاه باسی هزارلشکر جنگجوی خود از لاهور خود را به درهات رسانده بود و میتوانست از سرحدات غربی کشوردر مقابل ایران دفاع کند ولی صدراعظم اوبجای شتافتن بمقابل ایران و دفاع از مرزهای غربی کشور، نامه ای اقتضاح آمیز و تسلیمی را همراه با تحفه و هدایا به صدراعظم ایران میفرستد و در آن وعده واگذاری ایالت خراسان را میدهد و از

او صرف میخواهد که جلو مزاحمت های شهزاده محمود را بگیرد تا زمانشاه نقشه فتح دهلی را دنبال کند.

مورخین آن همه ناکامی های زمانشاه واز دست دادن خراسان را نتیجه مشورتهای غلط سردار رحمت الله خان صدراعظم میدانند، ولی باید بخاطر داشت که تلاش روسها برای رسیدن به آبهای گرم و راندن انگلیس از سرزمین هند، علت اصلی بدبختی های وارده بر افغانستان بود. انگلیسها بمنظورتوسعه حریم دفاعی هندوستان شاه ایران را با دادن تحفه و پول برای حمله بر افغانستان تشویق کردند و متعاقباً دوبار برافغانستان در قرن ۱۹ تجاوز کردند و درپایان هر تجاوزی بخش های از پیکر افغانستان را درغرب و شمال و جنوب جدا کردند. مثلاً: سیستان را در ۱۸۷۲ به ایران دادند و مناطق قبایلی جنوب خط دیورند را بحیث سپر بلای هندوستان بعد ازتحمیل معاهده گندمک در ۱۸۷۹ امتصرف شدند. روسها که دربلعیدن زمین دست کمی از انگلیسها نداشتند درسالهای ۱۸۸۵- ۱۸۸۶ پنجاه و آق تپیه، چمن بید و چشمه سلیم وپامیر وشغنان را اشغال کردند، افزون براینها انگلیس هابر سیاست خارجی افغانستان از ۱۸۰۹ تا ۱۹۱۹ (به استثنای عهدوزیرفتح خان و امیرشیرعلیخان) تازمان کسب استقلال سیاسی بازعامت شاه امان الله نظارت داشتند.

پایان ۲۰۲۳ / ۳ / ۴